

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[یگدنز دربن, Nabard-i Zindagī. (V)., Nabard-i Zindagi (7)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28165673>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

نبرد زندگی

مجله ماهانه با نظاره‌ی تحریریه

سوسیالیسم و مسئله دهقانی - روابط با بلوکهای شرق و غرب چگونه باید باشد؟

۷

جامعه‌شناسی

مناسبات ملل آسیائی و آفریقائی با بلوکهای شرق و غرب - بمب آیدروژن و دینوزور از ارتور کستلر - دوروش در بوته آزمایشهای تاریخی .

نهضت‌ها و تاریخ

برای شناختن فکر کاندی - ایدئولوژی و هدف حزب سوسیالیست برمه - کنفرانس حزب سوسیال دموکرات ژاپن .

افکار در قرن بیستم

سوسیالیسم و مسئله دهقانی از اکامتها - هدف حکومت در قرن بیستم .

هنر و ادبیات

تأثر : از ادبیات معاصر ارمنی - رؤیای عشق از جورج مورترجمه : هوشنگ مستوفی

انسان پر جوش و خروش و با جنب و جوش
کشتی نوح و کبوتر ، با شاخه زیتون
ارزش ولیاقت و بای ارزشی و بی لیاقتی
هرملتی مربوط باین است که افراد
آن ملت انتظاراتی را که دارند خودشان
از نیرو و انرژی خود بوجود آورند و بامنتظر باشند که انتظارات آنها از خارج یعنی از طرف دولت یا سر نوشت یا تاریخ یا هر نیروی مبهم دیگری بر آورده شود، بدون اینکه خود افراد سعی و کوشش برای ابداع آنچه ضرورت ایجاد می کند از خود بروز دهند . بالاخره تاریخ مصنوع خود بشر است ، اگر تاریخ مخلوق هر فرد بشری نیست و مصنوع مجموعه تسلیهای بشری است ، بالاخره هر نسلی از افراد بوجود می آید . ملت آلمان در مدت زندگی یک نسل دچار دو شکست تاریخی شد ، امامت‌عاقب هر دو شکست افراد ملت آلمان بمعنی واقعی کلمه مانند مور و ملخ شب‌روزر کار کردند ، امروز وضع آلمان غربی از اغلب لحاظ بهتر از وضع کشورهای اروپائی است که در دو جنگ اخیر پیروز شدند . این گونه موفقیت در عین شکست مرهون جنب و جوشی است که افراد آن ملت دارند ، بعقیده‌دهای از خود آلمانها ، این جنب و جوش و تحرك ، تا حدودی مرهون «گوته» و مخصوصاً شاهکار او کتاب فاوست است . «انسان فاوستی» عبارت از آن افراد پر جوش و خروش و با جنب و جوش اند که علم و صنعت و هنر و خلاصه مدنیت مادی و معنوی آلمان را بوجود آورده‌اند . کشور های امروز دنیا را می توان بمنزله «خطوط حامل قوه» تلقی کرد که هر کدام از آن خطوط مقدار و جهت و زاویه نیروی هر کشور را تعیین می کنند . باین فرق که نیروهای ملی بعکس نیروهای مکانیکی می توانند انرژی آگاهی و دانسته و فهمیده جهت و زاویه نیرو را تغییر دهند بادیگر نیروها بر حسب منافشان هم‌آهنگ کردند و برای رسیدن به هدف مشترک از مجموعه و نتیجه آن خطوط حامل نیرو استفاده کنند . اگر افراد ملتی دچار یأس و حرمان شدند ، خط حامل نیروی مربوطه قدرتیرا نشان نمی دهد و در مجموعه محاسبات نیروهای جهانی داخل محاسبه نمی گردد حتی در یکصد سال پیش ، هرملتی بدون توجه بدنیای خارج بنتهائی می توانست موجودیت خود را حفظ کند . اما در دنیای امروز هر چند بسط و رشد انرژی ملی لازمه حفظ موجودیت است ولی کافی نیست . باید مجموعه نیروهای

جهانی جهت وزاویه و مقدار آنها را شناخت و برای رسیدن به هدف در پیج و خم این نیرو های در هم و بر هم راه خود را پیدا کرد . در دنیای امروز دو نیروی مقتدر یعنی بلوک غرب و شرق بوجود آمده . ملل آزاد و بانازه آزاد شده آسیا و آفریقا که مستقل از آن دو بلوک هستند ، باید هدف و روش و ماهیت هر کدام از آن دو بلوک را بشناسند و مناسبات خود را روی این شناسائی علمی و عینی قرار دهند بدون اینکه در یکی از آنها محو و یا مستحیل شوند . درباره قدرتهای غرب ؛ ملل آسیا و آفریقا ، سابقه شناسائی مربوط بچند قرن دارند اما نیروی نوین شوروی که تازه ترین نمود اجتماعی و جهانی قرن است شناخته نشده .

فرانسوا بوندی در مجله سوسی ولت و خم سعی و کوشش دنیای غیر کمونیست را برای شناسائی آن بمنزله کبوترهایی می داند که حضرت نوح از کشتی خود برای پیدا کردن زمین خشک بیرون می فرستاد و آنها بدون اینکه جای پائی حتی در قلال جبال پیدا کنند بر می گشتند . فقط در ژنو ، مانند آخرین کبوتریکه با شاخه زیتون بکشتی نوح برگشته بود و مژده پیدا شدن خشکی را آورده بود ، آثاری از صلح و صفا پیدا شد . اما حضرت نوح حاضر نبود خیلی با عجله کشتی را ترک کند . سر نوشت ملل آسیائی و آفریقائی بخصوص با شناسائی این دو نیرو نامس مستقیم دارد . در این شماره سعی و کوششی برای طرح این موضوع بعمل آمده . نظریات ، انتقادات و ملاحظات خوانندگان و صاحب نظران از طرف هیئت تحریریه استقبال خواهد شد .

در این شماره :

صفحه	نام نویسنده	عنوان مقاله
۱	دانشجوی علوم اجتماعی	مناسبات ملل آسیائی و آفریقائی با بلوکهای شرق و غرب
۱۳	ارتور کستلر	بمب نیدروژن و دینوزور
۱۹	—	دو روش در بونه آزمایشهای تاریخی
۲۲	—	تعریف دولت پلیسی
۲۳	ترجمه ناصر	برای شناختن فکر گاندی II خاتمه
۳۰	از جورج مور ترجمه هوشنگ مستوفی	رؤیای عشق
۳۶	—	سه موضوع راجع به مزبستی مسالمت آمیز
بقلم وزیر دفاع و منشی کل حزب سوسیالیست		ایدئولوژی و هدف حزب سوسیالیست برمه
۳۷	ترجمه م .	
از نشر رسه اطلاعات بین الملل سوسیالیست		کنفرانس حزب سوسیال دموکرات ژاپن
۴۵	ترجمه شریعت	II خاتمه
دکتر جزائری ۵۳ (بقیه در صفحه ۹۲)		هدف حکومت در قرن بیستم
ادبیات معاصر ارمنی ترجمه هرایر خالاتیان ۵۷		تأثر
از اکامهتا از سوسیالیست های هندوستان		سوسیالیسم و مسئله دهقانی
۶۶	ترجمه ازعام	

نبرد زندگی

سال اول

آذر ماه ۱۳۳۴

شماره هفتم

برای توجه سیاستمداران غربی و رجالی که حس مسئولیت دارند

مناسبات ملل آسیائی و افریقائی

بابلوك های شرق و غرب

صفات و هدف و روش هر کدام از دابلوك غرب و شرق

روابط ملل آسیائی و افریقائی بابلوكهای غرب و شرق «آنطوریکه هست»

وابط ملل آسیائی و افریقائی بابلوكهای غرب و شرق «آنطوریکه باید باشد»

بزرگترین مسئله، مهمترین مشکل قرن بیستم موضوع آسیا و افریقا است. اگر قرن نوزدهم قرن اروپا و آمریکا بود، قرن بیستم قرن ملل آسیائی و افریقائی است، اگر قرن گذشته عصر سرمایه داری بود، قرن معاصر دوره رژیم سوسیالیستی است. در آستانه جنگ جهانی اول هنوز آسیا و افریقا زیرمیزی اروپا بود. مدتی از خاتمه جنگ دوم جهانی نگذشته؛ که اکثریت ملل آسیا و افریقا یکی پس از دیگری آزادی از دست رفته را دوباره بدست می آورند. ما در سرمقاله های گذشته؛ از طغیان نیمی از نسل بشر بر علیه نیم دیگران؛ و باصحیح تر، بر علیه نیروهای حاکم نیم دیگر نسل بشر بحث کردیم. در سالهای اول پس از جنگ اخیر؛ دودولت آمریکا و شوروی نیرومند تر از گذشته قد علم کرده بودند. این ذوق قدرت بزرگ و عده های ازمداحان و ثناخوانان آنان می خواستند بدینا اعلام و تلقین کنند؛ که گویا تمام ملل و دول مربوط چاره ای جز این ندارند؛ مگر اینکه در اطراف یکی از این دو نمونه گرد آیند. این بار ابتکار از طرف سیاستمداران بزرگ آسیائی بود که استقلال خود را از هر دابلوك اعلام کردند.

کشورهای تازه آزادشده آسیا و سپس افریقا؛ بخلاف انتظار این دو بلوک، عملاً عدم تبعیت و وابستگی خود را به قدرتهای بزرگ ثابت کردند. اینک در نیمه دوم قرن بیست؛ مسئله استقلال دول و ملل آسیائی يك مسئله حل شده است و در مواردی که این استقلال از لحاظ سیاسی و با اقتصادی و با هر دو هنوز محرز نگردیده؛ موضوع عبارت از مسئله زمان است. البته برای احراز استقلال کامل؛ يك مبارزه جدی و مداوم لازم است؛ اما راه این مبارزه روشن و واضح است. در هر کشور آسیائی که عدهای از رجال باشخصیت و با مقاومت پیدامیشوند می توانند اعتماد و همکاری مردم را جلب کنند؛ حتی بدون توسل به اعمال زور بالاخره قادر می شوند که استقلال سیاسی خود را بالعمره و یا بطور تدریجی بدست آورند. مسئله استقلال اقتصادی و مبارزه با فقر و تنگدستی و سعی و کوشش برای بالا بردن سطح زندگی میلیونها مردم فقیر آسیا و افریقا از مشکل ترین مسائل است و احتیاج بیک مبارزه علمی و عملی و جدی و طولانی دارد. در این مورد بیشتر از شجاعت و از خود گذشتگی، آگاهی دانشمندان و کارشناسی و صبر و حوصله لازم است. در هر حال پس از مسئله استقلال سیاسی و اقتصادی مهمترین مسئله تعیین نحوه روابط کشورهای مستقل از دو بلوک؛ با هر يك از آن دو بلوک است. در اثناء سعی و کوششی که این کشورهای تازه آزاد شده و با نیمه آزاد غیره برای بالا بردن سطح زندگی ملل خود انجام میدهند؛ احتیاج بكمك فنی و همکاری اقتصادی و علمی و فرهنگی و سیاسی دارند. اما در ضمن این همکاری وسیع و عمیق باز هم مسئله اعمال نفوذ هر کدام از بلوکهای مذکور طرح می شود. مسئله ای که در این مقاله طرح است و در پی پیدا کردن جواب و راه حل آن میباشد؛ اینست که این دو بلوک نسبت به کشورها و ملل مستقل آسیائی و آفریقائی، خطراتی در وضع فعلی و آینده دارند و یا نه؟ در صورتیکه خطراتی دارند نوع و شدت و حدت آنها تا چه اندازه است؟ بالاخره خطرات بلوک غرب و با شرق بیشتر است. داشتن روابط با اینها و یا با آنها بیشتر مستلزم خطرات و نفوذ آنهاست؛ و راه اجتناب از آن چیست؟ برای روشن شدن درباره این سئوالات تا حدودی که يك مقاله اجازه میدهد موضوع زیر را مورد دقت و مطالعه قرار می دهیم اولاً: صفات و مختصات و هدفها و روشهای هر کدام از این دو بلوک در روابط با ملل آسیا و افریقا و غیره چیست. ثانیاً روابط و مناسبات و احساسات فعلی ملل مذکور نسبت بآن دو بلوک چگونه است ثالثاً این روابط و مناسبات چگونه باید باشد و در آینده چه سیر تحولی داشته باشد برای خود این ملل مطلوب تر است؟

صفات و هدف و روش هر کدام از دو بلوک غرب و شرق :

بلوک غرب	بلوک شرق
۱ - هدف عمومیت دادن و حفظ و نگاهداری اصول سرمایه داری است. سرمایه	۱ - هدف حفظ اصول سرمایه داری
	۲ - متمرکز دولتی است و توسعه دادان آن بعنوان

کمونیسم بتمام جهان است. در این رژیم عوض سرمایه داران بزرگ خصوصی طبقه ممتازی از بوروکراتها یعنی کارمندان اداری و حزبی و نظامی بخرج طبقات پائین زندگی مرفه دارند. در این رژیم بالا بودن سطح زندگی طبقات مرفه مربوط به «تملك» سرمایه نیست، بلکه مربوط به «تسلط» کامل و بدون رقیب بکلیه سرمایه های موجود است. لنین در کتاب معروف «امپریالیسم» خود باین مسئله توجه کرده است که برای استفاده و یا استثمار بکمک سرمایه لازم نیست که فقط آنرا در «تملك» داشت؛ بلکه با داشتن مثلا چهل درصد سرمایه بشت در صد دیگری توان «تسلط» داشت. (صفحه ۳۸۹ آثار منتخب لنین چاپ فرانسه مسکو) در این مورد بدون «تملك» و فقط با «تسلط» عمل استثمار انجام می گیرد.

۲ - در شوروی و کشورهای موسوم به دموکراسی توده ای؛ عناصر و احزاب مختلف سیاسی، تحمل نمیشود و بالاخره باید سیستم یک حزبی حکومت کند. حتی انتقاد در داخله طرفداران رژیم تاحدی که مربوط بانقاد خطمشی ها باشد؛ ناچهره سد بهدف؛ غیرمجاز است. در این کشورها انتخابات عملا تغییری در اوضاع نمی دهد؛ و هیچکس انتظار ندارد که ممکن باشد در نتیجه انتخابات تحولانی در موقعیت رؤساء کشور پیدا شود تحولات همواره از بالاست؛ و حق رأی عمومی اهرمی برای تحولات نمیشود.

در این کشورها کسی نمی تواند این امید را بخود بدهد که با وسائل عادی بتوان کوچک ترین تغییری از راه افکار عمومی در راه تعدیل

های بزرگی که در دست عده معدود از بانکها و قدرتها و کنسرسیومها جمع گردیده و سرمایه های کوچک و متوسطی که در دست عده زیادی از طبقات متوسط وجود دارد. اما سرمایه های کوچک و متوسط از طرف بانکداران و سرمایه های بزرگ ممیزی میشود. در این کشورها که سطح صنعت بالاست، رفاه و آسایش برای طبقات متوسط و پائین تا حدی که وجود دارد؛ مربوط به توزیع صحیح و تساوی طلبانه نیست؛ بلکه مربوط بکثرت تولید است. چنانکه مطابق آمار سازمان ملل متحد امریکا با داشتن یک دهم جمعیت دنیا قریب بنصف تمام تولید کره زمین را بوجود می آورد.

۲ - در کشورهای سرمایه داری غرب و با دموکراسی های غربی؛ عناصر مختلف سیاسی و اجتماعی را تحمل می کنند؛ حتی مخالفین رژیم؛ تا برسند بکمونیسم؛ در اغلب دموکراسی های غرب مجاز است. درین کشورها انتخابات واقعا مسیر و مجرائی است که از آنراه افکار عمومی بتواند رؤساء جمهور؛ نخست وزیران و اکثریت پارلمانی را تغییر و تبدیل دهد. در این کشورها نهضت های فکری و احزاب و ابتکارات ناشی از توده های ملت؛ شانس موفقیت دارند و می توانند امید وار باشند که از راه مسالمت جویانه و با غیر آن بالاخره موفق باستقرار رژیم دلخواه خود گردند.

۳ - اکثر کشورهای اروپائی که عضو بلوک غرب اند دارای نفوذ اقتصادی و سیاسی ریشه دار؛ در قاره های مختلف بخصوص

آسیا و آفریقای باشند، این نفوذ استعماری بمناسبت روشهای خشن و غیر انسانی؛ یک کینه و نفرت عمیق در توده های ملل آسیا و آفریقا گذارده است. ولی این امپریالیسم غربی دورانش رو با فوول و غروب است. ملل استعمار زده یکی پس از دیگری آزادی خود را بدست می آورند. یک توجه کلی بروش انتخاباتی و دموکراسی حاکمه در دنیای غرب؛ نشان میدهد که بایبدری و آگاهی ملل شرق و غرب؛ امکان استعمار نوینی مطابق نمونه های سابق از بین رفته و بالعکس رفته رفته کشورهای مستعمره و نیم مستعمره با ابراز مقاومت از طرف ملت ها و بکار بردن شخصیت از طرف سیاستمداران ملل آسیائی و آفریقائی، آب رفته بجوی باز می آید. برای دول غربی نه ممکن است؛ و نه آنها مصمم می باشند که استعمار را ابدی سازند؛ تاچهرسد باینکه با استعمار نوینی دست زنند مرتجع ترین عناصر دول غربی با آنچه از گذشته توانسته اند حفظ کنند قانع میباشند، ولی عناصر لیبرال؛ تا چه رسد بعناصر سوسیالیست غرب؛ مایل اند که با صرف نظر کردن از روش استعمار کهن روابط نو و صمیمانه با ملل آسیا و آفریقا بوجود آورند.

تاچهرسد بتغییر رژیم؛ داد.

۳ - قرن نوزده؛ قرن توسعه طلبی روو افزون فرمانفرمایان صنعت غرب بود قرن بیستم قرن توسعه طلبی قدرت جوان و نیرومند شوروی است. در قرن حاضر استعمار غربی قوس نزولی و توسعه طلبی شوروی قوس صعودی را می پیماید. هدف فرمانفرمایی جهانی شوروی متکی باصول عقاید نوینی است و دارای روح انقلابی و متحرکی است هر چند دولت شوروی نسبت بداخله خود پس از انقلاب طبیعتاً محافظه کار و در عین حال ارتجاعی گردیده؛ ولی در روش و تبلیغات خود نسبت بخارج می تواند انقلابی و مترقی جلوه کند. آثار و بقایای نفوذ غرب در آسیا و آفریقا بوسیله هیئت های حاکمه و رجال پوسیده نگاهداری می شود؛ ولی ستون پنجم شوروی، کمونیست هائی هستند که خود را و کیل مدافع نیروهای اجتماعی محروم و مترقی نشان میدهند. همه مردم و حتی رجال پوسیده از سوابق سوء قدرتهای غربی آزمایشهای تاریخی کرده اند. اما نه تنها توده های مردم و حتی خیلی از خود کمونیست ها بعواقب وخیم اقدامات خود؛ یعنی بعواقب وخیم نفوذ شوروی نا آگاهند، زیرا میلیونها توده مردم آسیا و آفریقا سابقه آزمایش بدی را که از رژیم غرب دیده اند؛ از رژیم شوروی هنوز مشاهده نکرده اند،

کشورها و عناصر واحزاب مستقل از بلوک شرق و بلوک غرب، میتوانند دردنیای غرب عناصر واحزاب و حتی کشور ویا کشورهای کاملاً هم رنگ با خود، مانند یوگسلاوی و سوئد و غیره پیدا کنند. اما در شوروی و بلوک شرق نمیتوان باین گونه عناصر برخورد.

البته وبدون تردید در بلوک شرق نیز اینگونه عناصر زیرخاکستر هستند ولی فعالیت مؤثر و مرتبط با دنیای خارج نمیتوانند پیدا کنند. اگرما در این بحث از روابط عناصر مستقل و ارتباط، با دنیای شرق و با غرب می‌کنیم، این تعیین مناسبات را نباید با پیوستن باین و با آن اشتباه کرد. بعضی از عناصر مستقل آسیا و آفریقا تصور می‌کنند که برای حفظ استقلال از آن دو، لازم است که یا از آنان قطع رابطه کرد، و یا الاقل در صورت داشتن یک ارتباط با این فوراً و اجباراً، باید یک رابطه مشابه و یا معادل با آن یکی نیز وجود آورد، تا تعادل حفظ شود، و توهم متمایل شدن یکی از دو بلوک از بین رود. بنظر می‌رسد که این ترس و واهامه، ناشی از یک عقده روانی و احساس زبونی باشد، که مملکت و افراد ملل زیر یوغ استعمار بآن دچار شده‌اند. باید صفات ذاتی دنیای غرب و بلوک شرق را بطور علمی و عینی مطالعه کرد و ارتباط را در وی آن مطالعات قرار داد. اگر میلیون‌های توده مردم این مطالعه علمی و عینی را نمیتوانند بکنند، لااقل رهبران روشنفکر آنان باید باین تجزیه و تحلیل دقت کافی مبذول دارند. زیرا بلوک شرق با یأس و نومیدی از نفوذ در غرب متوجه توده‌های ملل آسیا و آفریقا گردیده است. و اولین انقلاب اکبر چرا از غرب ناامید شده و متوجه دهقانان عقب مانده شرقی شده‌اند؟

در جواب این سؤال یکی از مهم ترین دلایل شکست ایدئولوژیک کمونیسم آنطوریکه عرضه می‌شد و هنوز ادعا می‌شود، نهفته است. در عین حال جواب این سؤال باید موجب آگاهی و بیداری شرق و مخصوصاً باعث بیداری روشنفکران و زمامداران دول تازه آزاد شده ملل آسیا و آفریقا باشد. برای روشن شدن این مطالب باید مقدمتاً به موضوعی توجه کرد که گاهی در این مجله و نشریات مشابه بآن اشاره شده است. در افکار مارکس تناقضی وجود داشته است که آن تناقض بشکل شکافی در سوسیالیسم ظاهر کرده یعنی کمونیسم و سوسیالیسم دموکراتیک. مطابق آن تعبیر و تفسیری که کمونیسم از سوسیالیسم مارکس می‌کرد، سیر تکاملی صنایع غربی می‌بایست با انقلاب کمونیستی و با تعبیر آنان با انقلاب بالشویکی، در صنعتی ترین کشورها برسد. بنا بر این فرضیه، کشوری هرچه صنعتی تر بهمان اندازه پروله تاریخی یعنی طبقه کارگر صنعتی مرفه‌تر، و هرچه اینها مرفه‌تر و آگاه‌تر، به انقلاب کمونیستی و یا بالشویکی نزدیکتراند. مطابق این فرضیه، تکامل به طرف انقلاب کمونیستی در کشور های صنعتی می‌بایست عملی شود، و در کشورهای آسیائی و آفریقائی عقب مانده می‌بایست تکامل سرمایه‌داری پیش بیاید، که بالاخره پس از آن باز زمینه انقلاب کمونیستی مهیا و آماده گردد. حالا می‌بینم که درست عکس این پیش‌بینی مطابق درک کمونیستها از سوسیالیسم پیش آمده. یعنی مطابق تصور آنها در دنیای صنعتی غرب و در صنعتی ترین قسمت آنها، مانند آمریکا و انگلستان و آلمان غربی و غیره، نه تنها انقلاب کمونیستی پیش نیامده، بلکه کمونیسم در طبقات پروله تاریخی این کشورها نفوذی ندارد، و حتی آثاری از آنچه

آنها انقلاب کمونیستی می‌نامند، دیده نمی‌شود. بالعکس در کشورهای عقب‌مانده آسیائی که می‌بایست اول تکامل سرمایه‌داری پیش بیاید، بنا بدعای آنان انقلاب کمونیستی پیشرفت دارد. بنابراین اولاً کمونیست‌ها باید اعتراف کنند که وقایع و حوادث تاریخ، مارکسیسم را، آنطوریکه آنها درک و تفسیر می‌کنند، نه تنها تأیید نکرد، بلکه تکذیب کرد.

ثانیاً اشخاص بی‌نظر باید توجه داشته باشند که عدم پیشرفت کمونیست‌ها در کشور های صنعتی غرب برای اینست که پروله تاریخی صنعتی آگاه و هشیار دنیای غرب متوجه شده‌اند که در شوروی نسبت به ایده‌آل آزادخواهانه طبقه کارگر خیانت شده‌است. در همه‌جا احزاب کمونیست، منافع طبقه کارگر رافدای منافع سوق‌الجیشی شوروی می‌کردند. طبقه کارگر کشورهای اروپای غربی هر کدام بیشتر از یکبار در مواقع تاریخی بخیانت حزب کمونیست کشور خودشان پی‌بردند. با وجود آنکه پس از انقلاب اکثر امیدها و آرزوهائی بیدار شده بود، متدرجاً این امیدها و آرزوها همه بیاد رفتند، و در اغلب موارد احزاب سوسیالیست دموکراتیک و یا احزاب مشابه، رهبری طبقه کارگر را در دست گرفتند. امروز نشانی از انقلاب کمونیستی در کشورهای اروپای غربی باقی‌نمانده‌است. در اغلب جاها کمونیست‌ها به یک‌عده محدود (سکت) مبدل شده‌اند، که در آرزوی ورود ارتش سرخ، بکشورشان خیانت کرده و تاهی‌توانند مشغول خرابکاری هستند. چون طبقه کارگر اروپا دیگر فریب آنان را نمی‌خورد، حالا متوجه ملل آسیائی و آفریقائی شده‌اند و می‌خواهند از کینه و نفرتی که میلیونها توده مردم نسبت به امپریالیسم غرب و هیئت‌های حاکمه دست‌نشانده آنها دارند، سوء استفاده کنند، و تسلط خود را که صدها بار خطرناکتر از امپریالیسم غرب است بآنها تحمیل کنند. سیاستمداران باهوش و فراست ملل آسیا و آفریقا باید نه‌آن و نه این را بر ملت خود به پسندند. در مواردیکه هنوز آثار و باقیای امپریالیسم غرب باقی‌است اگر برای راندن نفوذ غرب و عمال آنان متوسل بکمونیست‌ها شوند دوماشکل بزرگ برای خود می‌تراشند. اولاً اینکه قدرتهای غربی و همین‌طور هیئت‌های حاکمه را جداً بر علیه خودشان تحریک می‌کنند و عکس‌العمل سخت‌و جدی یا واقعاً برای مبارزه با کمونیسم تاشی از مسکو و یا بهانه آن، بعمل می‌آورند، و این خود خطر بزرگی برای نهضت‌های آسیائی و آفریقائی است. زیرا در دوره پس از جنگ اخیر مشاهده شده‌است که دول غربی در هندوستان و پاکستان و اندونزی و ویرمانی و غیره که با ملین مواجه بودند، کمتر عکس‌العمل نشان داده‌اند، تا در مواردی که نفوذ و یا تسلط کمونیست‌ها حتمی بوده‌است (مثلاً در یونان و کره) ثانیاً آنچه که خطرناکتر است اینست که راندن نفوذ غرب بکمک کمونیست‌ها، در حقیقت دفع فاسد بانسداد است. بعضی‌ها بمناسباتی که بحث خواهد شد عقیده دارند که اول با استفاده از کمک کمونیست‌ها نفوذ غرب را ازین ببرد و بعد نفوذ کمونیسم را.

این اشتباه بزرگی است. علاوه بر اینکه همکاری با کمونیست‌ها، عکس‌العمل طرف‌افرا ده چندان سخت‌تر و زیاده‌تر می‌کند و علاوه بر اینکه تشتت بین نیروهای ملی بوجود می‌آورد، آری علاوه بر همه اینها و خطرناک‌تر از همه اینها، جلوگیری کردن از نفوذ کمونیست‌ها برای میلیون خبیلی سخت‌تر و مشکل‌تر از جلوگیری نفوذ امپریالیسم غرب است. يك توجوه به جریان حوادث پس از جنگ اخیر نشان میدهد، که اولاً نفوذ غرب حد یقف دارد؛ و با ابراز شخصیت از طرف سیاستمداران ملی؛ و ابراز مقاومت از طرف توده مردم؛ می‌توان با دول غربی کنار آمد؛ و نه تنها نفوذ آنها را متوقف ساخت، بلکه دفعتماً و با کم کم آن نفوذ را از بین برد و روابط بین‌الائتین متکی باصون روابط ملل مساوی الحقوق برقرار ساخت. يك توجوه دقیق و منصفانه بدروابط دول غربی با ملل آسیائی و آفریقائی نشان میدهد؛ که يك تحول اساسی از جنگ اخیر به بعد در شرف وقوع است؛ یعنی درهواردی این تحول واقع شده (هندوستان و پاکستان و اندونزی و بیرمانی و سوریه و لبنان و اخیراً تاحدودی مراکش و تونس) و درموارد دیگر در شرف وقوع است. درجه شدت وضعف این تحول موردنظر، بستگی به درجه لیاقت و رشد ملل و مقاومت آنها از طرفی؛ و ابراز شخصیت سیاستمداران از طرف دیگر؛ دارد. ثانیاً حوادث پس از جنگ نشان میدهد که اگر نفوذ کمونیست متعاقب آن، شوروی یکبار جای پائی پیدا کرد؛ دیگر حد یقف ندارد. درست بعکس دول غربی که متدرجاً تسلیم می‌شوند؛ روش کمونیست‌ها از بین بردن تدریجی و با آنی هر گونه مقاومت و ابراز شخصیت است. سرنوشت کشورهای بالکان و بخصوص چکسلواکی از بهترین نمونه‌ها هستند. همینقدر کافی است که آنها بعنوان همکاری جای پائی بدست آورند، آنها با آشنا بودن باصول تحولات اجتماعی، و با پیروی از استراتژی و تاکتیک آزموده و ماهرانه خودشان که بارها در کشورهای اروپای شرقی و غیره مورد آزمایش قرار گرفته؛ متدرجاً متحدین اولیه خود را از بین برده و پیش از تسلط کامل براوضاع متوقف نمیشوند.

کمونیست‌ها باسوء استفاده از دکترین و تجزیه و تحلیل مارکسیستی، آنرا برفع هدفهای دولت شوروی و بضرطینقت زحمتکش بکار می‌برند، و افراد و جمعیت‌ها را بهتر از خود آنها می‌شناسند؛ و با عواملی که برای آنها روشن است مانند مهره‌ها بازی کنند. در صورتیکه سایر عناصر که با کمونیست‌ها روبرو هستند آنها را نمی‌شناسند و بالاخره معلمه آنها قرار می‌گیرند. بعبارت ساده‌تر کمونیست‌ها در بر خورد و معامله و مذاکره با عناصر دیگر آنها را خوب می‌شناسند، ولیکن خودشان برای آن طرف معبائی هستند. بهمین مناسبت در همکاری بین این دو همواره کمونیست‌ها برنده‌اند. بهترین روش حتی الامکان جلوگیری از نفوذ آنهاست. ملل آسیائی و آفریقائی که احتیاج بکمک فنی برای ساختمان سوسیالیسم و باصنعت و غیره دارند از غرب بهتر می‌توانند استفاده کنند و امکان غلبه بر خطر نفوذ غرب خبیلی بیشتر و آسانتر است تاغلبه بر نفوذ کمونیست‌ها

که اغلب غیر ممکن می گردد .

آقای نهر و واقع بین ترین و مبرزترین سیاستمدار آسیای آزاد و نوین ؛ در عین حال که سخت ترین مبارزه را با کمونیست های داخلی میکند ؛ باروشی که با شورویها پیش می گیرد ؛ در بعضی موارد ندانسته بهترین موقعیت را بکمونیست ها میدهد که شاید مشکلات بزرگی برای آقای نهر و در آینده بوجود آورند . برای حل مسئله کشمیر پاکستان به بلوک غربی متمایل شده و شاید بمناسبت همین قضیه نهر و می خواهد برای حل مسئله کشمیر از نشان دادن تمایل به شوروی استفاده کند . رهبر مصر نوین عبدالناصر بی شک از مبرزترین سیاستمداران ملی خاورمیانه است ؛ او و دول عربی برای آنکه به اسرائیل فائق آیند با آتش باز می کنند . در صورتیکه نهر و ؛ عبدالناصر و ملک سعود و غیره از طرفی بانی و هوادار سیاسی هستند که در کنفرانس باندونگ بوجود آمده ؛ ولی هند در مورد کشمیر و عبدالناصر و دول عربی در مسئله اسرائیل یکی از اصول کنفرانس باندونگ که حل مسالمت آمیز مشکلات بین دول است ؛ پشت پا می زنند . اگر دول آسیائی و آفریقائی باین اختلافات خود خاتمه دهند و امید شورویها را از نفوذ در خاورمیانه و غیره ببرند ؛ در این صورت بهتر می توانند در مقابل دول غربی مقاومت کرده و بهانه و نفوذ آنها را بکلی از بین برده و از کمک های فنی و مالی و صنعتی غرب بهتر برخوردار شوند .

روابط ملل آسیائی و آفریقائی با بلوکهای غرب و شرق

آنطوریکه هست :

صرف نظر از استثناهای شاذ و نادر باید با کمال صراحت گفت ؛ که احساسات ملل آسیائی و آفریقائی ؛ نسبت به بلوک غرب ؛ حاکی از شک و تردید و نگرانی و احیاناً مملو از کینه و نفرت بجا و بیجا است . بالعکس باز هم صرف نظر از استثناهایی نسبت به شوروی و بلوک شرق . حاکی از علاقه و امید و در مواردی بی تفاوتی و عدم نگرانی است . کمک هایی که از طرف آمریکا انجام می یابد ؛ حتی در مواردی که واقعاً و کاملاً مفید است ؛ مورد توجه مردم ؛ آنچنانکه باید و شاید ؛ قرار نمی گیرد . آنچه مربوط به نگرانی و نفرت نسبت به بلوک غرب است به چند قسمت تقسیم میشود :

۱ - آن قسمت از نگرانی و بی نفرت که بمورد و بموقع است .

۲ - قسمتی که مربوط به سوابق تاریخی گذشته است که امروز از لحاظ عینی

مورد ندارد ولی از لحاظ روانشناسی قابل توضیح است .

۳ - قسمتی که در نتیجه تبلیغات وسیع کمونیست ها با استفاده از سوابق تاریخی

از طرفی و استفاده از احساساتی که هنوز هم از طرف دول غربی در این کشورها عملی میشود ؛

بعمل می آید . هر چند عده ای از سیاستمداران و روشنفکران ملل آسیا و آفریقا ؛ که

باوضاع کنونی جهان آشنا می باشند ؛ متوجه اند که در صورت بروز جنگ در مسکو چه

خواهی برای آنها دیده‌اند؛ معذک صدها میلیون توده مردم گرسنه و برهنه و با محروم این قاره‌ها، بآینده فکر نمی‌کنند و قدرت تجزیه و تحلیل نیز ندارند؛ آنها بگذشته و حال بیشتر از آینده توجه دارند.

در زیر چشم آنها هنوز بقایای استعمار قرن نوزده؛ با کمال خشونت خود آنها و با ملل برادر آنها را زیر یوغ ورقیت دارند. این دولت شوروی و با تراست‌های شوروی نیستند که عده زیادی از کارگران آسیا و آفریقا را مورد بهره برداری قرار می‌دهند. هر چند آشنایان باوضاع دنیا میدانند؛ که دولت شوروی نیز در کشورهای بالکان و در اردوگاه‌های کار اجباری؛ فجایعی بدتر از روش دول غربی در آسیا و آفریقا دارد؛ ولی توده مردم آنچه رامی‌بینند و در قرون گذشته آزمایش شده است بهتر درک می‌کنند، بخصوص که کمونیست‌ها با بهترین و مجهزترین وسائل تبلیغاتی قرن حاضر؛ واقعیات موجود در رژیم استعمار شوروی را منکر شده؛ و آنرا تبلیغات آمریکائی و انگلیسی‌جولو می‌دهند. سعی و کوشش دولتهای غربی برای حفظ و نگاهداری رژیم هائی که حق حیات را از دست داده‌اند، و توطئه‌های آنان برای مداخله در امور داخلی این کشورها بمنظور حفظ و نگاهداری عمالی، که توده مردم در قرون متمادی از دست آنها به‌ذاب آمده‌اند؛ سوء ظن و یانفرت آنها را تشدید میکند. هر چند که عده‌ای از آشنایان باوضاع کنونی دنیا می‌دانند که در شوروی ناچه رسد بکشورها و دولت‌های دست‌نشانده شوروی؛ اثری از آزادی وجود ندارد، هر چند آنها می‌دانند، آن اختناق افکاری که در رژیم ستالینی وجود دارد در تمام ادوار تاریخی بی‌سابقه است؛ معذک کمونیست‌ها در کشورهای آسیائی و آفریقائی که پشت پرده نرفته‌اند با سانی و بمناسباتی که در اینجا از تشریح آن صرف نظر می‌شود؛ می‌توانند خودشان را وکیل مدافع آزادی و پیشاهنگان نان و بهداشت و فرهنگ جولو دهند. بزرگترین کمک و متحد کمونیست‌ها و توده‌ایها درباره امکان پیشرفت این تبلیغات آنطور که تصور می‌شود شورویها و نیروی ارتش سرخ نیست؛ بلکه مؤثرترین و بزرگترین متحد آنها فساد و بی‌عدالتی قشرهائی از هیئت‌های حاکمه است که مورد حمایت و پشتیبانی دول غربی نیز میباشند.

یکی دیگر از شواهد؛ با اصطلاح خوشبختی بدون علت شوروی؛ و بدبختی بیشتر از حد لزوم دول غربی؛ از لحاظ تبلیغاتی در کشورهای آسیا و آفریقا اینست که رهبران و توده‌های ملل آسیا و آفریقا که خود را شریک سرنوشت سایر همقاره‌های خود میدانند؛ اصلاً قسمت آسیائی شوروی را فراموش کرده‌اند؛ مثل اینکه این قسمت از آسیا اصلاً مربوط به آسیائی‌ها نیست. واقع بین‌ترین سیاستمداران آسیا از نوع آقای نهر که با کمال شجاعت و کاردانی بر علیه هر گونه استعمار و توسعه طلبی مبارزه می‌کنند و دول غربی را از این لحاظ حقاً در معرض سخت‌ترین سرزنشها قرار می‌دهند؛ باز هم درباره سرنوشت شوم دول بالکان و قسمت‌های شرقی اروپا سکوت مطلق روا میدارند؛

مثل اینکه این کشورها در کره زمین ما واقع نمیشدند. کشورهایی از نوع رومانی و لهستان و آلمان شرقی و چکسلواکی نه تنها فاقد استقلال سیاسی هستند؛ نه تنها در ظاهر مطابق روش استثماری تراست های غرب بهره برداری اقتصادی را روی اصول شرکت های مختلط بر مبنای پنجاه و پنجاه قرار داده و در باطن حتی بدتر از تراست های غرب و فتار می کنند؛ بلکه در این کشورها؛ آزادی فردی و ابتدائی ترین حقوق بشری مورد بی اعتنائی کامل قرار دارد. رفتار رژیم شوروی در کشورهای دست نشانده از لحاظ خشونت و سلب ابتدائی ترین حقوق بشری نوعی است که اگر در قرون گذشته ماندی برای آن از بعضی لحاظ بتوان پیدا کرد بی شک در گذشته و حال هرگز با این نظم و ترتیب و کلیت هرگز توده های ملل مورد بهره برداری سیاسی و اقتصادی قرار نگرفته اند. نه تنها میلیون ها توده های ملل آسیا و آفریقا از این حقائق تلخ قرن بیستم و خطری که خود آنها را تهدید می کند بی خبرند؛ بلکه بعضی از رهبران باخبر نیز با برای پیروی از افکار توده مردم و با بمناسبت مسامحه و عدم توجه باین خطرات آینده و به خطری که احزاب کمونیست کشورشان برای آنها تهیه می کنند؛ از روی عدم توجه با آتش بازی می کنند.

روابط ملل آسیائی و آفریقائی با بلوک های شرق و غرب

انظوری که باید باشد :

اغلب رهبران نهضت های ملی آسیا و آفریقا در دنیای غرب تحصیلات خود را کرده اند؛ آنها بزبان های غربی بعضاً بهتر از زبان مادری خود آشنا هستند؛ فرهنگ و هنر غربی را بطور عمیق درک کرده اند؛ به عناصر مترقی تمدن غرب نه تنها تعامیل دارند بلکه آنها را هضم کرده و با روح و روان خود آمیخته اند؛ عده ای از آنان زن های اروپائی اختیار کرده و رابطه ناگسستنی با دنیای غرب بوجود آورده اند. تمدن غرب نه تنها در قشر ممتازی که تحصیلات خود را در اروپا و آمریکا بیابان رسانده اند تأثیر داشته؛ بلکه از حدود روشنفکران گذشته در توده مردم آسیا و آفریقا نیز تا حد زیادی نفوذ پیدا کرده است. در حالیکه دنیای غرب باین ترتیب؛ لافل برای قشر ممتاز آسیا و آفریقا؛ شناخته شده و روشن است؟ شوروی برای آنها معامی بیش نیست. روسیه شوروی نه تنها برای آسیائیها و آفریقائیها؛ بلکه برای اروپائیها نیز بیک دنیای غیر مکشوف و معمای حل نشده است. نه تنها روسیه شوروی بلکه روسیه تزاری نیز همین بود که هست.

آقای والتر شوبارت یکی از فلاسفه معاصر و پرفسور انیورسیتی ریگا از نناخوانان روسیه اسلاو بود. او برای روسیه چه در شکل تزاری و چه در لباس شوروی رسالتی قائل است که «اروپای در حال افول» شینگلر فیلسوف آلمانی را نجات دهد.

آقای شوبارت در کتاب موسوم به «اروپا و روح شرق» صفحه صدم ترجمه

فرانسه می‌نویسد: «... او (روسیه) در هنر رنج کشیدن استاد اعلام شده است؛ حتی»
 «روسیه خود را قادر می‌سازد که از رنج کشیدن لذت هم ببرد، اگر اروپائی دچار»
 «بدبختی گردد؛ هر چند ممکن است که او بیشتر دچار باس و نومیدی شود؛ معذک»
 «خیلی زودتر بآن بدبختی غلبه می‌کند؛ زیرا اروپائی نمی‌خواهد رنج را تحمل کند؛»
 «او تمام انرژی خود را برای خاتمه دادن آن بکار می‌اندازد. بالعکس روسی رنج و»
 «مشقت را از روی تسلیم و رضاتحمل خواهد کرد؛ و بآن عادی خواهد شد؛ حتی»
 «بالاخره و درخاتمه آنرا دوست خواهد داشت و دردنیای شوق و ذوق و خلوص محو»
 «و نابود خواهد شد. فکر از خود گذشتگی یا فداکاری که از حس کناهاکار بودن ناشی»
 «است؛ باین تربیت مرکز علم اخلاق روسی می‌گردد.»

این روسیه «شناخته نشده» اگر برای بعضی مة وین جذبه داشته باشد؛ برای
 قشر روشنفکران و سیاستمدارانی که از تمدن غرب سیراب و در عین حال تشنه‌اند؛ جذبه‌ای
 ندارد؛ تاجهرسد بمیلیونها توده مردم. رهبران و روشنفکران ملل آسیا و آفریقا با وجود
 اینکه وابستگی شدید و حتی عشق و علاقه بتمدن متمدن غرب دارند؛ چرا نمی‌توانند
 ملل خود را در این راه سوق دهند و حتی در مواردی از راه اجبار بر روسیه شوروی روی خوش
 نشان می‌دهند؟ سیاستمداران دول غرب که بروابط خودشان با ملل آسیا و آفریقا
 اهمیت می‌دهند؛ باین سؤال و جواب آن باید دقت کافی مبذول دارند و تأمل بیشتری
 بکنند. زیرا رهبران و روشنفکران نهضت‌های ملل آسیا و آفریقا؛ بملت خودشان
 و سرنوشت آنها علاقه‌مند هستند و نمی‌توانند از آنها قطع رابطه کنند. علت بی‌علاقگی
 میلیونها توده مردم این دو قاره بغرب؛ و علت تمایل مبهم آنان بشوروی؛ و عدم توجه
 بخطرهای مهلك از اینطرف؛ بمناسبت آزمایشهای دوقرن است که باروح و روان این
 ملل عجین شده است. دنیای غرب امروز باین مناسبت حساب قرون اخیر را پس می‌دهد.
 بدتر از همه بقایای میراث قرون گذشته است که دول امروز غرب یا نمی‌خواهند و یا
 باین زودبها نمی‌توانند و نمی‌خواهند از آنها صرف نظر کنند. اگر رفتاری را که انگلستان
 باهند پیش گرفت نمونه و سرمشقی در تمام مسائل مستعمراتی و نفوذهای استعماری خود
 قرار میداد، بی‌شک امروز وضع بلوک غربی در آسیا و آفریقا و غیره خیلی مساعدتر از
 این بود که متأسفانه هست. آنچه نه تنها موجب تأسف بلکه در عین حال باعث تعجب
 است، اینست که چرا دولت آمریکا باید میلیاردها دلار وجوه مالیات دهندگان آمریکائی
 را صرف این سعی و کوشش بیهوده بکند. که میراث نفوذ استعماری قرون گذشته
 انگلستان و فرانسه و هلند و پرتغال و غیره را تا ممکن است حفظ و نگاهداری نماید، و
 با پشتیبانی صدها میلیون دلار از رژیم‌های فاسد و رشوه‌خوار، ملل آسیا و آفریقا را از
 خود متنفر و در دامن شوروی پرتاب کند. آمریکا نیرومندی و عظمت خود را در درجه

اول مرهون و فور تولید صنایع عظیم خوداست . اما برای جبران این اوضاع آمریکا بمعیت سایر کشورهای غربی باید تجدید نظر اساسی در منافع تراستهای بکند که برای خود منافعی در آسیا و آفریقا و غیره قائلاند . باید با اقدام شجاعانه ، به میراث قرون گذشته ، که غرب برای خودش در آسیا و آفریقا قائل است ، خط بطلان کشید . اگر غرب مایل است برای جلوگیری از توسعه طلبی شوروی و بطور کلی برای جلوگیری از توسعه طلبی اقدامی کند لازم است از خودش شروع کند . میلیونها دلار کمک فنی و کمک بلاعوض معکاست باین شکل با آسیا و آفریقا پرداخت شود ، که در همان حدود واز بهر کشی شرکتها و تراستها در این دو قاره صرف نظر شود . روابط اقتصادی واقعاً روی اصول متساوی الحقوق برقرار گردد .

البته ما میدانیم که کشورهای عقب مانده در صورت معامله و مبارزه آزاد نسبت به کشورهای صنعتی مغبون خواهند شد . اما در حال این وظیفه ماست که سطح صنعت و زندگی خود را بالا بیاوریم . آسیا و آفریقا مایل است قرضه شرافتمندانه از اروپا و آمریکا بدون تحمیل شرائط قبول کند حاضر است کالاهای خود و مواد خام و زیرزمینی خود را باد دلار معامله کند ؛ ولی هرگز وجدان و استقلال خود را در معرض معامله و بیع و شری نخواهد گذارد . در صورتیکه دنیای غرب « خرده حساب » قرون گذشته را با آسیا و آفریقا تصفیه کند ؛ تنها در این صورت است که رهبران نهضت های آسیائی و آفریقائی و سیاستمداران و روشنفکران خواهند توانست توده مردم را بهمکاری دنیای غرب دعوت کنند ؛ والا اقدامات رسمی گر چه شکل حقوقی و پیمانهای بین المللی بخود بگیرد ؛ ضامن این همکاری نخواهد بود . تنها در این صورت است که شوروی از مداخله و سوء استفاده از سکافهای بین غرب و دول آسیائی و آفریقائی مأیوس خواهد شد و دنیاروی صلح و صفا خواهد دید .

اگر در هفته های آینده ، چند هزار زن و مرد با حسن نیت مصمم شوند ***** و با اتفاق دوستان ، خویشاوندان و همکارانشان به جنبش و فعالیتی که بیش از چند ساعت در هفته نخواهد بود بپردازند آینده ***** بکلی تغییر خواهد کرد .

من از چنان مردان و زنانی درخواست می کنم که باین کار برخیزند تأمل نکنند و بدانند که حرکتشان و تصمیم شان میتواند همه چیز را تغییر دهد ***** هر نیروئی که با عضویت جدید یا عمل فردی مؤثری بوجود آید در جهت رستخیز ملی خواهد بود و به کوششهای ضروری که مابان مبادرت و وزیدیم ، کمک خواهد کرد

مهندس فرانس

بهب ئیدروژن ولینوزر

نویسنده معروف ارتور کستلر که سابقاً از اعضاء برجسته حزب کمونیست آلمان بوده و بعدها از آن حزب کناره گیری کرد مقاله ذیل را نوشته است که در محافل بین المللی انعکاس زیاد داشته و باغلب زبانهای زنده جهان ترجمه شده و اظهار نظرهای خصوصی درباره آن اظهار گردیده که برای آشنائی خوانندگان با جریان افکار بین المللی ترجمه شده است. بهب ئیدروژن بطوریکه میدانیم آخرین اختراعی است که در دنیای علمی و اتمی امروز بوجود آمده و از بهب اتمی قدرت تخریبی آن بیشتر و پس از آن کشف گردیده است دینوزر هم یکی از بزرگترین خردگان عهد دوم میباشد منظور نویسنده از عنوان فوق حد فاصل زمانی است که از عهد دوم معرفه الارضی تا زمان حاضر گذشته و سایر تطورات و تغییرات آتمی را که تقریباً در اوائل عهد چهارم معرفه الارضی با بهره وجود گذاشته برای شما بیان مینماید ، (مترجم)

صفحه کاغذ مدرج و شطرنجی شبیه صفحه‌ای که در مریضخانه‌ها بالای سر مریض گذاشته و میزان حرارت مریض را روی آن ثبت مینمایند تصور بفرمائید که روی آن بتوانیم منحنی تغییرات و افزایش عقل و فکر آدمی را رسم کنیم در مدت بیش از نیم میلیون سال از عهد انسان جاوه تا ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح این منحنی تقریباً ثابت بوده و روی صفحه کاغذ فوق بشکل خط مستقیم نمایش داده میشود * پس از اختراع چرخ چاه و اهرم و چند دستگاه مکانیکی ساده دیگر قوه عضله آدمی رو با افزایش رفته و تقریباً چهار برابر میشود در اینجا منحنی قدری بطرف بالا صعود کرده و سپس برای پنج یا شش هزار سال مجدداً بصورت خط مستقیم یعنی وضع ثابت در میآید *

بالعکس در طی سه قرن اخیر (قرنهای ۱۸ و ۱۹ و ۲۰) برای اولین مرتبه در تاریخ بشر منحنی با سرعت عجیبی رو بالا می‌رود و تغییرات آن بقدری شدید است که بشکل خط قائم در میآید برای اینکه بتوانیم این منحنی را روی صفحه مدرج نمایش بدهیم باید کاغذی انتخاب نمائیم که چندین کیلومتر طول داشته باشد با این ترتیب روی محوریکه زمان نمایش داده میشود بدویاسه سانتیمتر جا بیشتر احتیاج نداریم زیرا منحنی در فاصله کوتاهی (سه قرن) ناگهان سیر صعودی کرده و بمار کبرائی شباهت دارد که ناگهان سرش را بطرف بالا بلند کند *

در نزدیکی این منحنی تغییرات منحنی دیگری از خرابیهای چندین ساله که

نتیجه افزایش نیروی انسانی است میتوان رسم کرد که با اندازه منحنی اول حیرت انگیز و قابل توجه است برای مثال پس از جنگ اول جهانی متخصصین آمار باین نتیجه رسیدند که برای کشتن يك سرباز حداقل ده هزار گلوله فشنگ و نارنجك بمصرف رسیده است • دومنحنی فوقالذکر با منحنی ثالثی مقایسه کنیم که عبارتست از نمایش تغییرات و افزایش سطح اخلاق و قوای فکری و فلسفی و هنری اشرف مخلوقات این منحنی نشان میدهد که ترقی آدمی در این قسمت فوقالعاده ضعیف و در طی قرون و اعصار متمادی بسیار ناچیز میباشد و منحنی بطور غیر محسوسی قوس صعودی را می پیماید بطور خلاصه میتوان نتیجه گرفت که هر قدر منحنی تغییرات نیروی انسانی یعنی P روتزاید میرود منحنی تغییرات روحی یا S دچار تموجات بوده کمی بالا و پائین میشود و در مربع کوچکی در آخر صفحه چند کیلومتری که شاید مربع يك میلیون و یکمی باشد قرار میگیرد منحنی P با سرعت دیوانه واری بطرف آسمان رفته و منحنی S باشدت هر چه تهاتر رو زمین میآید و اگر توجه بیشتری بنمائیم متوجه میشویم که خلاء اخلاقی حاصل از منحنی S در آخر صفحه واضعتر از تجمع منحنی P است (در آخر مقاله مجدداً در مورد منحنی های S و P باشما صحبت میکنم)

دومنحنی فوقالذکر در واقع خیالی بوده و حقیقتی ندارد ولی در حدود خودشان منحنی های نادری هستند که در علم ریاضی و فیزیک و مثلثات کمتر باین قبیل منحنی های نمایش تغییرات برخورد مینمایند و بشکل يك هیولای هندسی میباشد که اندازه زمان را بمانشان میدهند اول زمان بشکل واحد صد هزار سال سپس ده هزار سال و پس از آن قرن و پس از قرن ده سال تا بجائی میرسیم که ارزش یکسال فقط بیش از ده هزار سال سابق است - ادامه منحنی نمایش تغییرات وقتی از حدود معمول بگذر يك قسم سرعت چون آمیزی بخود میگیرد که در علم فیزیک آنرا انفجار میگویند اگر کره دیگری از کرات سماوی را در نظر بگیریم که در آنجا قرنها بمنزله توانی باشند و فرض کنیم که منحنی تغییرات بایک حرکت قوس خود را طی میکند از فرض فوق چنین نتیجه میگیریم که تمدن فعلی روی نقطه انفجار بوده و بقاء آن چیزی باقی نمانده است •

برای اینکه ترقی و تطور انسانی را بشکل هندسی بهتری بشمانشان بدهیم ناچار از فرض دومنحنی دیگر میباشیم : منحنی اول منحنی نمایش تغییرات و ترقیاتی است که در مورد ارتباطات و سرعت و مسائل نقلیه بوجود آمده که آنرا بحرف C نمایش میدهیم و منحنی دیگری که معرف فهم و دانش نوع آدمی نیست که آنرا به Cr مینامیم - منحنی C که تغییرات ارتباطات و ترقیات و مسائل و مسافرت بر حسب قوه باصره و سامعه است نشان میدهد که در طی هزارها سال منحنی بشکل خط مستقیم یعنی ثابت بوده و با اختراع چاپ و کشتی بخاری و راه آهن و اتومبیل و هواپیما و دستگاه ضبط صوت و رادیو و تلویزیون و رادار (تمام اختراعات فوق الذکر با ستثنای چاپ مربوط بیک قرن است) منحنی بطور ناگهانی سیر صعودی نموده بنقطه نزدیک نقطه اشباع میرسد معنی این نقطه چنین است که تمام سطح کره زمین از خشکی و دریا از لحاظ بصرو سامعه بیک شبکه تبدیل شده در ظاهر امر چنین بنظر میرسد که در نتیجه ارتباطات سریع و تزدیك شدن مسافات و وصل شدن نقاط افراد بشر همانقدر که از لحاظ مسافات و شتوایی بوسیله رادیو و رادار و دیدن بوسیله تلویزیون بیکدیگر تزدیك شده اند فهم و ادراك آنها هم بهم تزدیك شده است

در صورتیکه اینطور نیست کم شدن مسافات افراد ملل را بهم نزدیک نکرده حمل و نقل‌های سریع هوایی - زمینی - دریائی نه تنها دیوار چین و پرده آهنین را از بین برده بلکه در آسمانها هم بسط پیدا کرده باین ترتیب که فضای واحد اثری که سابقاً برای همه یکسان بود تحت بازرسی و تقسیم قرار گرفته است و همچنین بین ممالکی که مانند فرانسه و انگلیس دیوار بدیوار میباشند ارتباط معنوی باندازه زمانهای قدیم که ماهها و روزها باهم فاصله داشتند تا امروز که فاصله آنها بیکی دو ساعت رسیده برقرار نشده است بسط و توسعه میدان دید و شنوایی بوسیله رادیو و تلویزیون بهیچوجه در میدان قوای معنوی و روحی آدمی تغییری نداده و چنین بنظر میآید که از شدت آنها کم کرده است و افزایش فون العاده قوای باصره و سامعه باعث نقصان سریع قوای معنوی و اخلاقی گردیده است.

نسل جدید که در قرن تلویزیون بوجود آمده نه تنها عادت بخواندنش کم شده بلکه از قوه فکر و ادراکش نیز کاسته گردیده و شاید ذرات عادت طفل بدیدن بیشتر باشد وغالباً دیدن چیزی که از تجسم آن درمخیله و ادراک آن بوسیله فکر آسان تر است خطرات این برگشت از فکر و تعمق و اکتفا کردن بدیدن و شنیدن و بازگشت از زبان فکر و داخل شدن در زبان عادی و عامی البته خیلی واضح و فوری نیست ولی در طی سالهای بعد باین سرعتی که روبه جلو میرود و با در نظر گرفتن میدان تخریب آن بسیار خطرناک بنظر میآید.

بطور خلاصه منحنی های نمایش تغییراتی که فوقاً توصیف نمودیم با سرعت بی سابقه ای رو بیالا میروند و از حیث مدت و نیرو تقریباً برابر میباشند و هر قدر بر قدرت آنها افزوده میشود بهمان نسبت از نیروی اخلاقی و اجتماعی و قوای روحی کاسته میگردد.

در تاریخ بشری شواهد بسیاری از سقوط و انحطاط اخلاقی ملاحظه میشود که در دنباله یک قوس صعودی علمی بوجود آمده و موضوع قابل تأسف نیست که همیشه دوران انحطاط اخلاق و تنزل فکری به نسبت قوس صعودی علمی بوده یعنی هر قدر شاخه منحنی تغییرات مذکور رو بیالا رفته سطح اخلاقی پائین آمده است و زمان آنها تقریباً بایکدیگر منطبق بوده است و در اینجا جاست که افسانه قدیمی «دیوی که قد علم میکنند و اختیار رعد و برق و ساعقه را از دست خدایان میگردد غول دیوانه است» صورت تحقق و واقعیت بخود میگردد و اشکال کار هم در همین جاست بر تران راسل فیلسوف معروف میگوید اگر آدمی بهمین ترتیب جلوی رود مشکل است بیقای او مطمئن بود.

هر تصمیم و کوششی که در این باره بگیرند یا در مدت کوتاه و یا در مدت طولانی صورت میگردد حالت اول مربوط سیاست و حالت دوم بالان از سیاست است و هر دوی آنها مستقیماً و بطور غیرمشهودی روی یکدیگر اثر میکنند. هر دسیاسی جاهل بتدابیر نا مشروع متوسل میشود مرد روحانی که هنگام خطر در کناری نشسته گاه اوقات دوچار گناه میشود.

(بحران از نقطه نظر سیاسی)

فرق گذاشتن بین خواسته‌ها و امکانات يك ملتی از نقطه نظر سیاست عملی خیلی اهمیت دارد. ما اکنون بخوبی باین حقیقت واقف هستیم که جنگ اتمی در صورت وقوع هستی نوع بشر را بکلی از بین برده و افراد آدمی را دسته جمعی بدیوارمدم میفرستد. در این صورت از بین بردن جنگ اتمی و حتی عدم تهدید بآن مطمئناً از خواسته‌های ما میباشد ولی در حدود امکان ما نیست منع صلاحهای اتمی بطور قطع و یقین امکان ندارد مگر اینکه دوبلوك غرب و شرق يك نظارت بین‌المللی که جنبه دائمی داشته باشد راضی شوند و این هیئت حق داشته باشد بتمام درهای بسته و مخفی آزمایشگاهها - کارخانجات - ساختمانها معادن، مؤسسات نظامی سرکشی نماید و همانطور که میدانیم این طریق مخالف رویه وسنن و اخلاق مردم جماهیر شوروی و ملل آسیائی است که بزندگی اختفا و مرموز از قرینها قبل عادت کرده‌اند بطور کلی این طریق بطرف فکر و تشکیلات رژیمهای دیکتاتوری و کمونیستی یا ممالک شبیه آنها مبیانت دارد.

اگر فرض کنیم يك مملکت دیکتاتوری حاضر بنظارت دموکراتیک داخلی یا خارجی بشود دیگر نمیتوان گفت آن مملکت دیکتاتورست - دیوارچین و پرده آهنین از وقایع و حوادث تاریخی نیستند بلکه نشانه اخلاق و عادات ملی و رژیمهای اجتماعی هستند که وجود و بقاء آنها بسته باینست که نهضت‌های ملی را از بین برده افکار و عقاید را خفه کنند حتی اگر حکومت‌های فعلی جماهیر شوروی میل داشته باشند خود را تحت اختیار يك نظارت صحیح بین‌المللی بگذارند توانائی چنین عملی را نخواهند داشت و در داخله خود هم نمیتوانند نظارت و تقشیش و سیستم حزب واحد و پلیس سیاسی و سایر عناصری که لازمه يك حکومت دیکتاتورست از بین ببرند.

خوبی یا بدی حکومت دیکتاتوری و اینکه توسط کارگران یا دهقانان یا مثلاً دندانسازان اداره میشود از موضوع بحث ما خارج است و حتی کاری ب حکومت دموکراسی یا روحانی نداریم بعلاوه دولت جماهیر شوروی بجهت بهانه‌هایی از نظارت بین‌المللی شانه خالی میکند یا بهانه‌اش اینست که نظارت بحیثیت و اقتدار اولطمه میزند و یا با خدعه و فریب میخواهد موضوع را طور دیگری وانمود کند آنها ب ما ربطی ندارد موضوع قابل توجه اینست که موضوع بمب اتمی و حتی مراکز از قبیل هارول و بی کینی و اک ریج که در آنجا فعالیت‌های اتمی میشود غالباً مورد گفتگوی مردم است و حال اینکه، امکانه و وقایع مربوط به بمب اتمی در جماهیر شوروی کاملاً محصور و در رمز مطلق فرورفته که کوچکترین اطلاعی از آنها در دست کسی نیست.

مخصوصاً این مطلب را تکرار میکنم که خلع سلاح اتمی تحت نظارت بین‌المللی دقیق مورد توجه و خواسته تمام ملتها میباشد ولی با توجه باوضاع و احوال این امر بکلی غیرممکن و نظیر خلع سلاحی است که مرحوم جامعه ملل پس از جنگ اول جهانی میخواست اجرا نماید با توجه باین موضوع سه راه برای بلوك غربی بیشتر باینست:

۱- با علم باینکه سلاح‌های اتمی تا چه اندازه مخرب و از بین برنده افراد بشر است ساختن آن ادامه دهند.

۲ - با علم باینکه این سلاح تاجه اندازه دربرتری و تفوق بردشمن تأثیر دارد از ساختن آن صرف نظر نماید.

۳- درغیر این دو صورت احتیاطاً و برای جلوگیری از بروز حوادث سوء جنگ را شروع نماید (حالت سوم بکلی مخالف و مغایر با بیانات مابوده و درحقیقت نقض غرض است) البته شروع جنگ روی این فرض است که در حال حاضر دول غربی تفوق اسلحه‌انمی دارند و ذخائر انمی آنها درمدت کم بودن ذخائر آن به مراتب کمتر از پنج یا شش سال بعد میباشد و پس از اتمام جنگ دنیا دارای حکومت واحدی خواهد شد و برای مدت نسبتاً طولی در صلح و آرامش فرو خواهد رفت.

فرض سوم چون هیچگونه مبنی و اصولی ندارد میبایستی آنرا نادیده انگاشت زیرا هیچوقت صورت وقوع بخود نخواهد گرفت هر ترقی اجتماعی و هر عدالت و ابسته بآن مقداری سختی و از خود گذشتگی لازم دارد و نظیر عمل جراحی است که لازمه آن تحمل رنج و درد است ولیکن حل مسائل باین ترتیب که آخرین نقطه را در نظر بگیریم و بگوئیم بالای سیاهی رنگی نیست صحیح نمیباشد زیرا در صورتیکه وسیله آخری و منحصر بفرد را در نظر بگیریم آن وسیله و ابستگی بحد و وضع محدود دارد بعلاوه تمام عوامل آن قابل بازرسی و نتایج حاصله از آن قابل پیش بینی است و حقیقت معقول و غیر قابل انکاری نیز در آنست درغیر این صورت چاقوی جراحی تبدیل بساطور قصابی میشود.

در حالت سوم یعنی پیش بینی احتیاط و شروع هیچک از شرایطی که فوقاً شرح دادیم موجودیت و میزان خسارت حاصله از جنگ برای انسانیت قابل حساب نیست اگر جنگ و خسارات حاصله از آنرا بشکل معادله جبری فرض کنیم عوامل این معادله قابل کنترل نمیباشد و نتایج حاصله قابل پیش بینی نیست و اگر این اصل مسلم و بدیهی را که قوای اخلاقی و معنوی بستگی بنوع زندگی و شرایط مادی دارد قبول کنیم نسل فعلی باید فدای نسل آتی نشود در این صورت هم باید فرض وقوع جنگ احتیاطی در اور نیندازیم زیرا عوامل و نتایج این جنگ بقدری مبهم و درهم است که محاسبه آن از هندسه فکر خارج است بدینخانه قضایائی که امکان وقوع آنها برای ما مشکل است از لحاظ فلسفه مادی و بالکتیک که اصول و معتقدات حریف روی آن گذاشته شده قابل رد نیست و آنها در بدبینی های ما که مربوط بحدود و ظرفیت پیش بینی های انسانی است شریک نمیباشد بنابراین ممکن است حریف ، این جنگ احتیاطی را در یک نقطه تاریخی که بنظر آنها مناسب باشد بایک بهانه ساده شروع نمایند و این عمل قاعده بعید بنظر میرسد.

درست بگفته‌های من توجه بفرمائید در حالیکه چند سطر قبل را مینوشتم از خود سؤال نکردم که آیا بعضی از اعضاء پولیت بورو وقوع یا عدم وقوع جنگی را تا شش ماه یا شش سال دیگر حتمی میدانند یا خیر و نیز هرگز از خود نپرسیده‌ام که اعضاء مذکور بسط و توسعه حتمی مرام کمونیستی را در دنیای حاضر بدون جنگ عملی میدانند یا خیر چیزیکه میدانیم اینست که وضع روحی و طرز تفکر آنها در مورد جنگ بکلی بانحوه فکری ما مخالف است مغرب زمین فلسفه واحدی ندارد ولی عادات و سنن ملی و اخلاقی ممتد و با سابقه‌ای دارند که بطور وضوح و باصراحت لهجه مردم افکار پیشوایان و راهنمایان خود

را میدانند و آزادی عمل آنها را محدود مینمایند در صورتیکه پیشوایان کمونیست تحت محدودیت‌های اخلاقی و فلسفی که خود مدعی داشتن آنها هستند نبوده و مانند پیشوایان مغرب زمین تحت کنترل فشار سنج دموکراتیک نیستند در حقیقت میتوان گفت اگر جنگی واقع شود طرفین متخاصمین در شرایط نامتساوی در مقابل یکدیگر صف آرائی خواهند کرد زیرا یکی از طرفین معتقد است که حامل یک مأموریت تاریخی است که مسائل دیگر در مقابل آن ناچیز است و حتی جنگ هم برای برقراری کمونیست موضوع بسیار ناچیز است در صورتیکه طرف مقابل تابع شرایط و مقررات خاصی است که عدول از آنها برای وی ممکن نمیباشد.

اختلافات مذکور بایستی دائماً مدنظر سیاستمداران راست و چپ بوده و تصمیمات بزرگ یا کوچک خود را روی آنها اخذ نمایند ولی این نظر از لحاظ معرفه انفسی بسیار مشکل و در حقیقت تقاضای بی‌موقعی میباشد زیرا نوسانات تاکتیکی سیاست جمهاهیر شوروی و آرامش‌های موقتی که گاهگاه در صحنه سیاست آنها ظاهر میشود و همچنین غفلتی که غالب اوقات سیاستمداران امریکائی مرتکب میشوند باعث بروز اختلاف کلی بین سیاست شرق و غرب شده و افق سیاست را تاریک و مرموز مینمایاند. اشتباه و علاقه بموضوعات مبتذل و عامیانه و گهنگه شده خط مشی فریبنده و نشان دادن کمترین استقامت دائماً شانس بقاء ممالک مغرب‌را کم میکند.

قسمت دوم این مقاله در شماره آینده

جنگ برای صلح؟

در شب عید میلاد مسیح، که مطابق عقیده مسیحیان صلح و سلم تمام دنیا را فرا می‌گیرد، خدا جبرئیل را برای سرکشی بزمین میفرستد. جبرئیل در هر کشوری ضمن مجالس جشن نیروهای مسلحی را نیز می‌بیند و در هر کشور بزرگ و کوچک از آنها سؤال میکند، در این شب میلاد که صلح و سلم دائمی به جهان حکمفرمایی می‌کند، شما چرا آماده جنگ و حاضر باش هستید؟ جوابی که در همه جا می‌شنود، یکی بود: همه از صمیم قلب می‌گفتند ما برای حفظ صلح مسلح شده‌ایم. جبرئیل از شنیدن تمام این جوابهای متحدالشکل بفکر فرورفت، و در موقع گزارش در آسمانها به درگاه خدا عرض کرد که من کشف کردم که چرا نمیتوانیم صلح را در روی زمین حفظ کنیم، علت آن اینست که ما خود بالاترین حافظ و نگهبان صلح مسلح نیستیم!

تاحالا همه برای نگهبانی از صلح مسلح می‌شدند؛ در خارج از دویلوک متخاصم عده ای پیدا شده‌اند، و میگویند عوض آماده شدن برای جنگ، خوب است برای حفظ صلح کوشش کنیم، زیرا در صورت آمادگی برای جنگ بالاخره امکان جنگ موجود می‌شود و عملاً این امکان از قوه بقل می‌آید، ولی در صورتیکه آماده گی برای جنگ، هر چند به بهانه نگهبانی از صلح، وجود نداشته باشد امکان جنگ از بین میرود. در هر حال گروهی - و یادآور گروه - آن، گروهی این‌پسندند -

دوروش

در بوته آزمایشهای تاریخی

در مقاله گذشته فرقی کمونیس و سوسیالیسم دموکراتیک را تا حدودی بیان کردیم که در طی در قرن اخیر حتی در زمانی که هنوز این دو مکتب از هم جدا نشده بودند در سیر تکاملی سوسیالیسم نطقه این دو طرز تفکر وجود داشته، نشو و نمای خود را کامل کرده و از بزرگترین شکاف و تضاد را بوجود آورده است. در مقاله شماره گذشته در نمونه اولین نهضت کارگری که در حقیقت اولین تظاهر فکر سوسیالیستی است، یعنی در نمونه نهضت شارتیستی انگلستان وجود دو روش و یادو خط مشی را که امروز بنام کمونیس و سوسیالیسم نامیده می شوند، در نطفه آن نشان دادیم. شارت ملت و یا قانون ملت که سالیانه کردن مجلسین و حق رای عمومی و تساوی حقوق انتخاباتی و مخفی بودن آن و حذف مبلغی برای انتخاب شدن و پرداخت حقوق نمایندگی را درخواست می کرد، در عین حال مرکز و کانونی برای افکار سوسیالیستی شده بود. برای رسیدن به هدف اجتماعی دوروش و یا دوخط مشی از طرف شارتیستهای هوادار « قدرت اخلاقی » و هواداران « قدرت جسمانی » پیشنهاد میشد. در شماره گذشته دیدیم که افکار عمومی روش شدید و انقلابی هواداران اعمال زور و قدرت جسمانی را ترجیح داده و بالاخره نهضت منجر بشکست گردید. آقای دکتر وثیق در شماره های دوم و سوم مجله علم و زندگی تحقیق مستندی درباره نهضت شارتیستی پیشقدمان سوسیالیسم انتشار داده است که در موقع خود می توانست و میبایست موجب عبرت باشد. اینک برای توجه خوانندگان بدو روش مذکور، و نتایج حاصله از آن؛ قسمتی از آن تحقیق مستند را در اینجا نقل می کنیم: « ولی این نکته را نیز باید گفت که شارتیسم رهبرانی با ارزش و صفات مختلف داشته است و حتی در بین آنان اشخاص عوام فریب و ظاهر ساز و زبان بازی که برای نفع شخصی بازار آشفته می طلبیدند نیز دیده میشد. بنظر آن جناح از شارتیسم که با وسایل مسالمت آمیز قصد داشتند بهدفعهای انقلاب اجتماعی برسند و آنها را رفورمیست ها و یا هواداران قدرت اخلاقی نامیدند، « کوتاه ترین راه بسمت سوسیالیسم، دموکراسی سیاسی بود » و نظر آنان « عقیده اخلاقی و سنجیده ای بود که بتواند بتدریج وبدون خشونت و انقلاب وضع زندگی کارگر را بهبودی بخشد. مؤسین شارتیسم « جمعیت مردان کار » بودند « ولی شارتیسم توانست جنبش تربیتی توده کارگر و نهضتی دموکراتیک مطابق امیال رهبران آن نهضت که مؤسس اولیه بودند باقی بماند. « بزودی رشته امور از دست رفورمیست ها خارج شد و تدوین کنندگان شارت توانستند با افکار مخالف مبارزه کنند. لذا « قدرت جسمانی » جای

«قدرت اخلاقی» را گرفت و وسیله بهتر و مناسبتری برای تحقق آمال کارگران شناخته شد. جنبش شارتیسم بسرعت از شکل رفورمیست بشکل انقلابی درآمد. از ژانویه سال ۱۸۳۸ روزنامه «ستار شمال» دعوت بشورش می‌کرد و بعهده اصلاحات تربیتی حمله‌های سخت میشد و آقای ستفن که مورد احترام افکار عمومی بود در یکی از سخنرانیهای خود گفت: «اگر آتهائیکه تمام ثروت کشور را با عرق جبین خود تهیه میکنند، حق نداشته باشند محصول کار خود را برچینند، پس باید با حربه به دشمنان خود پاسخ دهند و اگر تفنگ و طپانچه یا شمشیر و چاقو کافی نشد، زنان قیچی‌های خود را و کودکان سوزن و سنجاق بدست گیرند، و اگر باین سلاحها نیز بموفقیت نائل نشدیم، پس با آتش، آری با آتش (کف زدن شدید حضار) تکرار می‌کنم با آتش قصرها را شعله ور خواهیم ساخت» در روزهایی که هنوز نتیجه نهائی نهضت معلوم نبود، اینگونه سخنرانیها مرهمی برای درد دل بینوایانی که دچار شکنجه و عذاب کار فرمایان بودند تلقی میشد. در اینروزها جناح دیگر شارتیسم که هوادار روش مسالمت آمیز بودند مورد تهمت و افترای این «تندروها و انقلابی‌ها» قرار می‌گرفتند. اما تاریخ نشان داد که این روشهای انقلابی بفرض اینکه واقعاً قیچی و سوزن و سنجاق بدست گرفتن و آتش زدن قصرها امر مطلوبی می‌بود، لاف‌زن شانس موفقیت نداشت. اگر از روش هواداران قدرت اخلاقی پیروی میشد نه تنها پیروزیهایی نسبی بدست می‌آمد و این پیروزیهها پانگه‌های نوبنی برای پیروزیهایی عمیق و جدی تر می‌گردید، بلکه در عین حال با در دست بودن ابتکار کار، رهبری نهضت کارگری از دست شارتیست‌ها خارج نمیشد و جناحی از خود سرمایه‌داران ابتکار و رهبری سیاسی توده‌ها را در دست نمی‌گرفت.

«تحول شارتیسم بسوی انقلاب اولاد در اثر وضع روحی و اجتماعی افراد بدبخت کارگر که باولع خاصی در متینگ‌ها حاضر میشدند، و سخنان شدید و هیجان انگیز امثال ستفن را گوش میدادند و ثانیاً در اثر تحریک اشخاصی که آتش را دامن میزدند، عملی شد. مردی که بیش از همه در این تحول مؤثر بود «فیرکوسا کونور» نام داشت که شارتیست‌های اصلاحات تربیتی او را آدم پلیدی می‌دانستند که برای از کار انداختن چرخهای نهضت و سوق شارتیسم بسمت شکست قدم برمیدارد» این رهبر انقلابی که مورد پسند افکار عمومی آنروز بود «جمعیت مردان کار» و بخصوص رهبران واقع بین آن جمعیت را، از قبیل «ویلیام لوت» متهم بمسازش می‌کرد آنها را «ارستوگراسی کارگری» نامیده و ادعا می‌کرد که آنها «منافع کارگران» را فدای مقامات بالاتر میکنند. روزنامه ستاره شمال خوانندگان زیاد پیدا کرد و منافع مادی خوبی نیز برای او بار آورد. «در خلال این احوال متینگ‌های شبانه غیرقانونی اعلام شد» انقلابیون آزادیخواه! این عمل ارتجاعی را بحساب جناح واقع بین گذاردند «رفورم تربیتی را کوته نظرانه جلوه دادند» متدرجاً جناح انقلاب پیشرفت بیشتری باتکیه با احساسات عمومی پیدا می‌کرد: «فولی با وجود این هنوز طرفداران رفورم تربیتی» فعالیت می‌کردند «ویلیام لوت تصمیم داشت در مقابل رای نوظهور انقلاب استادگی نماید، و امیدوار بود که خواهد توانست سیاست معتدل و میانه‌ای را تحمیل کنوانسیون بکند ولی مبارزه او بیپوده شد» و علاوه بر آن مورد تهمت و افترا قرار گرفت «بالاخره کنوانسیون ناچار شد که روش «قدرت جسمانی» را انتخاب

کند» نیر کوس بمناسبت ابراز احساسات شدید افکار عمومی در بیرمنگام گفت «هنگامیکه از قدرت اخلاقی رو بر گردانیم، قدرت جسمانی چون صاعقه‌ای برسر ظالمان واجحاف کنندگان فروخته‌ها آمد» ولی جریان تاریخ نشان داد که متأسفانه در شرایط و اوضاع و احوال خاص آنروز «قدرت جسمانی» نه تنها مانند صاعقه برسر ظالمان و اجحاف کنندگان فرود نیامد، بلکه بالعکس در نتیجه این روش و خط مشی غیر واقع بینانه دوباره مانند «صاعقه برسر مظلوم‌ها» فرود آمد. در نتیجه این تندی‌هایی که بدون تهیه مقدمات کافی بعمل می‌آمد بالاخره «تحول شارتیسم را بایک فاجعه خونین بقیمت جان و آزادی مشتی‌سرباز فداکار شارتیسم خاتمه داد، و آن حادثه قیام هزار نفر معدنچیان ناحیه گال بود که سلاح ویل و کلنک در یک شب ظلمانی و در میان طوفان باران بطرف شهر نیوپرت حرکت کردند.....» شارتیست‌های پیرو فیر کوس «تصمیم گرفته بودند که به معدنچیان گال کمک کنند» و بنا بود که فیر کوس فرماندهی آنها را بهمه بگیرد «او گرچه با این نظر کاملاً موافقت کرده بود، معهداً..... ماهیت خود را پس از آنهمه لاف و کزاف گوئی و تهیج کارگران بشورش و طغیان نشان داد» و کوچکترین کمکی عملاً به معدنچیان مزبور نکرد «شورش نیوپرت، اولین تحول دوره شارتیسم را پایان داد. زمستان و بهار ۱۸۴۰ برای شارتیسم و هواداران، چیزی جز بازداشت و محاکمه و حبس و اعدام باخود نداشت. شارتیست‌های قدرت اخلاقی موقع را مغتنم شمرده در زندان و خارج از آن به تهیه طرح‌های تربیتی ملت پرداختند..... ولی متأسفانه یاس و نومیدی که در نتیجه شکست پیش می‌آید اجازه نمیدهد که این دوران تعلیماتی بتواند وسعت پیدا کند، ولی معدنک همواره عده‌ای از افراد با شخصیت و آنتهاییکه وسعت نظر تاریخی دارند نهضت را زنده نگاهداشته و نمیگذارند میراث آن از بین رود. جناح ویلیام لوث معتقد شدند که با گرفتن عبرت از گذشته باید باشکال و روشها و خط مشی‌های نوین پیش رفت. آنها همکاری با طبقه متوسط را در نظر گرفتند و حتی حاضر شدند قسمتی از شارت را که برای همکاران نوین غیر قابل تحمل بود کنار گذارند «فیر کوس ابتدا برای خنثی کردن این همکاری فعالیت زیاد کرد» و ویلیام لوث و دیگرانرا متهم به سازشکاری بادشمنان طبقه کارگر کرد «ولی چون دید که این فکر در میان شارتیست‌ها تقویت یافته است... تغییر نظر داد.... باینکه آنها قبلاً تقبیح کرده بود، بستودن آن پرداخت» شارتیسم بعدها باز روح نوینی پیدا کرد ولی باز هم در نتیجه تندی‌ها و عدم موفقیت اعتصاب عمومی و غیره دچار شکست گردید.

«تحول دوم شارتیسم..... رابطه میان ویلیام لوث و دوستانش را با فیر کوس بکلی پاره کرد. کنفرانس دوم بیرمنگام با نزاع و جنجال خاتمه یافت. کلمات زنده بین رهبران دسته‌های مختلف و حتی بین افراد هر دسته نیز زد و بیدل شد» با وجود یاس و نومیدی عمومی «فعالیت عده‌ای از افراد مبارز هماهنگی به جنبش مردم زحمتکش میداد ده سال پیش از ظهور مارکس برتر توانست مجموعه‌ای از فورمولها تهیه کند» که بعدها آن فورمولها و آزمایشهای تاریخی مورد استفاده قرار گرفت.

مطالعه دقیق تاریخ این نهضت‌های مشابه نشان میدهد که اولاً روش و خط مشی آن جناحی از سوسیالیسم که بالاخره کمونیست‌های امروزی خلف آنها هستند همواره

دچار شکست گردیده ثانیاً عده زیادی از بهترین افراد شرافتمند و مبارز نیروی خود را در ضمن این روشهای تند و تیز از دست داده و نتیجه نگرفته‌اند ثالثاً اینکه موفقیت‌های عملی اینگونه نهضت‌ها بدست افرادی بوده است که جناح دیگر سوسیالیسم را تشکیل داده‌اند که امروز به سوسیالیسم دموکراتیک موسوم است گرچه در این جناح نیز همواره نواقص و اشتباهات و حتی خطا در کار بود ولی در هر حال کار مثبت نهضت سوسیالیستی همواره از آن اینها بوده است. رابعاً اینکه جناح موسوم به تندرو و انقلابی همواره نه تنها فرصت‌های تاریخی را از دست داده بلکه در نتیجه شکست و ایجاد روح یاس و نومیدی باعث شده است که جناح واقع بین در اغلب موارد نتواند ابتکار را در دست نگاهدارد و ابتکار دست مرتجعین و یانیمه‌مرتجعین و یابدست لیبرال‌هایی افتاده است که از سوسیالیسم عملاً دور بوده‌اند. شکست شارتیسم در انگلستان ابتکار را برای ده‌ها سال از دست سوسیالیست‌ها گرفت و در دست لیبرال‌هایی قرارداد که همکار نزدیک سرمایه‌داران بودند.

!!!

..... و در ضمن و بی‌شک ما متوجه هستیم که چه نقش تحریک‌کننده‌ای، از طرف بریا و «اواکوسو» و دیگران، که ما پرده از روی خیانت آنها برداشتم برای بهم‌زدن مناسبات اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی بازی میشود. ما تمام موضوعاتی را که باعث اتهاماتی درباره رهبران یوگسلاوی شده بود با دقت مورد مطالعه قرار دادیم. واقعیات نشان دادند که این موضوعها که موجب اتهامات مذکور بودند، از طرف دشمنان ملت و عمال امپریالیسم با محیلانه‌ترین وسائل در صفوف مارا یافته بودند بوسیله تقلب ساخته و پیرداخته شده بودند..... نیرومندترین روابط بین کشورهای حکمفرماست، که در آن دو کشور، نیروهای حاکمه حزبی هستند که فعالیت آنان روی پایه‌های تعلیماتی مارکس متکی است.

از متن نطق خروشچف دبیر حزب کمونیست شوروی در فرودگاه بلگراد

❖*❖

در ادبیات مارکسیستی باصطلاح « دولت پلیسی » زیاد بر میخوریم. در کشور های عقب مانده سرمایه‌داری و با در کشور های مستعمراتی تابعه آنها گاهی « دولتهای پلیسی » روی کار می‌آیند.

پلیس در این کشورها بزرگترین نقش را بازی میکند معذک هرگز قادر نیست که دولت و ارتش و احزاب آن دولت را کاملاً ملعبه خویش قرار دهد آیا خروشچف با این اظهارات اعتراف نمیکند که دولت بزرگ شوروی با ستالین بزرگتر در راس آن و حزب بزرگ‌لنین و ستالین مجموعاً آلت دست بریا و عبارت از یک « دولت پلیسی » بوده‌اند؟

آیا در رژیم سوسیالیستی اتحاد جماهیرهای شوروی نیز ممکن است که پلیس اختیار حزب و دولت و ارتش را بدست آورد؟

برای شناختن فکر گاندی

II

بزرگترین پیروزی آنست که رزمندگان نیرومندتر از آنکه در آغاز بودند، سر از نبرد برون آرند. م. گاندی

بزرگترین پیروزی

وقتی گاندی در ۱۹۱۷ بهند باز میگردد و مبادرت بتجربه جدیدی بمنظور دفاع از روستائینی که نپل میکاشتنند و باستمگرهای صاحب کشتها و زمین دارها میجنگیدند میکند. وی به شامپاران (Campanan) عزیمت میکند و صبورانه از صدها روستائی سؤالات مینماید بدین قصد که حقیقت را بر کرسی بنشانند، با صاحب کشتها نزاع میکند و از اینکه بر طبق تمایل حکومت کشور را ترک گوید و بافتیش موافقت نماید سرپیچی میکند و بجستجو برمیخیزد که در عین حال ترس روستائیان و سوءنیت صاحب کشتها را زایل سازد. بدینگونه در همان حال که با اجافات میجنگد، به **تروییت توده** روستائیان میپردازد. **راجند رابراساد** دوست گاندی که در مصاحبت او است، این جنگ شامپاران را برای ما بازگومیکند (۱) و تمایل گاندی را به **ارشاد خصم** از روی رزانت و بدون توسل به مباحثات پریها و مبارزه مطبوعاتی و در عین حال از راه حفظ تماس دائم با روستائیان نمایان میسازد. بی آنکه از صاحبان کشت «صورت ظاهر را کم سازد»، يك پیروزی واقعی بچنگ میآورد و در نظر او بزرگترین پیروزی آنست که «**رزمندگان قوی تر و برنده تر از آنچه در آغاز بودند سر از نبرد برون آرند**» (۲).

در ۱۹۱۸ بدهاقین کیترا (Kaira) توصیه میکند زیر بار مالیات گزافی که تازه وضع میشد نروند و این مالیات ملغی میشود.

در ۱۹۲۰ به طبقه ممنوع المعاشه وی کوم (Vy kom) در دولت تراوانکور (Travancore) توصیه میکند که اوامر و نظامات غیر انسانی بر همین هارا نقض کنند و با کمال آسودگی خاطر از تمام جادههای ممنوعه آمد و شد نمایند. حمایت او کاملاً معنوی است چرا که هنوز بعلت بیماری قدرت حرکت ندارد. اما مبارزه شایسته Vy kom را که آندریوز دوست صمیمی گاندی برای ما حکایت کرده است، یک نفر وکیل مدافع جوان مسیحی مذهب از اهالی شام بهدایت الهامات گاندی برعهده میگیرد.

(۱) معانما گاندی و بیهار تألیف راجند رابراساد.

(۲) مستخرج از نوشته دکتر لوئی کورمان در تالیفی که قبلاً نام آنرا نوشتیم.

همانکه گاندی شفا می‌یابد، بزیارت دوستان ممنوع‌الملامسه خود می‌آید. بصراحت بیان میدارد که هدف او کشودن تمام راه‌های **Vy kom** و سایر راه‌ها بروی این طبقه می‌باشد. دومین دوره جنگ تحسین را جلب میکند: سدی درجاده کشیده شده بود که این افراد از آن حق عبور نداشتند. دسته‌های مقاومتین جلوی این سد، و در موقع وزش باد فصلی دریای هند، در آب بادعا می‌پرداختند. چندین ماه این دعا خوانی ادامه یافت و افراد بدون احساس ضعف، بنوبت در آن شرکت می‌کردند و عاقبت **مقاومین جنگ وی کوم** را بردند و بر همین‌ها اجازه کشودن جاده‌ها را دادند (۱).

گاندی در انتظار این پیروزیهای محلی است تا آتش جنگ‌های ملی را برافروزد. در ۶ آوریل ۱۹۱۹ فرمان **Hartal** یعنی روزه همراه بادعا را صادر میکند و در ۱۹۲۰ به تثبیت برنامه مقاومت کشوری مصمم میگردد. با مواظبت نقشه عمل را در چهار مرحله طرح ریزی مینماید و مبارزه خود را بصراحت و وضوح و موشکافی تمام سازمان میدهد. مرحله اول: باید از تمام عناوین حکومتی، از تمام اقتضات صرف نظر کرد، باید مراجع بمحاکم بریتانیایی و آمد و رفت بمدارس انگلیسی و شرکت در جشن‌های رسمی و وام‌های دولتی را ترک گفت. مرحله دوم: باید بصراحت خدمت حکومت را رد کرد و هر کس کارمند دولت است باید استعفا بدهد.

مرحله سوم: باید ارتش و پلیس را ترک گفت. و بالاخره مرحله چهارم: باید از پرداخت مالیات امتناع ورزید. برنامه عمل معین شده، فقط اصولی که در نخستین مرحله باید اساس کار قرار گیرد باقی میماند. در جریان این مبارزه هرگز گاندی از **اعلام قانونی** تمام طرح‌های خود به **خصم** کوتاهی نکرد و هیچگاه از شیوه مخصوص آداب دانی که خاص خودش بود چشم‌پوشید.

بنابراین سلاح‌های اساسی مبارزه عبارتند از: **تملك نفس، تزکیه احساسات و فداکاری**. باید از سیک‌ها تقلید کرد که چندین روز در حالیکه شمشیر مقدس در کمر داشتند زیر ضربات **Lothis** پلیس‌ها تبسم کنان بیحرکت ماندند. این سیک‌ها که از فرقه مذهبی **Akalis** بودند، برای استرداد معابد خودشان، بدینگونه نمایش فراموش نشدنی از یک جنگ قهرمانی واقعی دادند. در حالیکه بیهوده شمشیرهای مرسوم خود را بپهلوهای خود آویزان گذاشتند، اسلحه‌های جز شمشیر غیر مرئی فداکاری بکار نبردند. بنابراین چه کسی از میان تماشاگران این صحنه‌های مهیج میتواندست فکر کند که از **عدم عاملیت و انتقال** سخن بگوید؟

گاندی پس از تجربیات مکرر روش فنی خود را در باب مقاومت بدون اعمال شدت تکمیل میکند. در ۱۹۳۰ هنگام قضیه نمک استادی گاندی آشکارا بیش از موقع جنبش ۱۹۲۰ می‌باشد.

در هند جوان گاندی در باب اصول اساسی که وضع و رفتار هواخواهان سائیا گراها را استوار می‌سازد و از تردید و تزلزل مصون میدارد اصرار می‌ورزد. این اصول اساسی عبارتست از:

(۱) «**بك مکتب قهرمانی**» دکتر لوتی کورمان دیده شود.

- ۱ - هواخواه ساتیاگراها نباید تسلیم حالت خشم و غضب گردد .
- ۲ - هواخواه ساتیاگراها باید با صبر و حوصله خشم دشمن را نیز تحمل کند .
- ۳ - هواخواه ساتیاگراها هرگز در مقابل بدی بمعامله متقابله بر نمیخیزد ، اما تسلیم اوامری هم که از خشم صادر شده نمیشود .
- ۴ - هواخواه ساتیاگراها هر گاه توفیق شود نه با توفیق خود مخالفت میورزد نه با ضبط اموالش
- ۵ - هواخواه ساتیاگراها هرگز اشیائی را که سپرده باوست تسلیم غیر نخواهد کرد و لوبقیمت جاننش تمام شود .
- ۶ - هواخواه ساتیاگراها از هر سخن دشنام آلود احتراز میجوید .
- ۷ - هواخواه ساتیاگراها فریاد نمیکشد و هیچ دستوری که خلاف اصول معتقداتش باشد بکار نمیبرد .
- ۸ - هواخواه ساتیاگراها نباید به پرچم انگلستان سلام کند و هم نباید بی احترامی کند و همچنین نسبت به شخصیت های رسمی باید همین رفتار را داشته باشد .
- ۹ - هواخواه ساتیاگراها حتی باید اگر یک شخصیت رسمی مورد حمله قرار گیرد از وی حمایت کند .



در سایه همین انضباط میتوان مشاهده کرد که در جریان مبارزه نمک هزاران هندی، با آرامش هر چه تمامتر نمک دریائی را استخراج میکنند و آرامش خود را در زیر سر کوبی و حشیانه پلیس نگه میدارند .

بنابر این گاندی لیاقت آن را دارد که هزاران مرد را بمبارزه آرام و با انضباط بکشانند . معذک می بینیم گاهی بدون آنکه خود را مغلوب اعلام کند در ۱۹۳۳ آئین نوی برای رزم آرائی میگشاید و مقاومت را بچندتن از خواص مورد اطمینان خود محدود میسازد . این وضعیت با توجه به عقیده تزلزل ناپذیر او به ساتیاگراها توجیه میشود . وی میگوید : « یکنفر هواخواه ساتیاگراها که بر طبق قانون اساسی رفتار میکند میتواند به تنهایی یک امپراتوری را با تمام قدرتش حقیر بشمارد و بمبارزه بطلبد . اگر دولت میتواند بر جماعتی پیروز شود ، نمیتواند مردی صاحب عقیده و دارای عزمی جزم را مغلوب سازد .

لذا در ۱۹۳۳ از چند تن دعوت کرد با انتظار اینکه تمام هند از نیروی خودش اطلاع حاصل کند .

«هند صاحب روحی است که مضمحل نخواهد شد • میتواند بر تمام ضعف های مادی غلبه کند و میتواند بتمام اتحاد های مادی دنیا سر تمکین فرود نیابد •

فتحی که با زور تحصیل شده باشد البته دوامی نخواهد داشت . میگوید « اگر هند اصول عقائد شمشیر را قبول کند ، لحظه سخت فرامیرسد ، امید من اینست که خود من ضعیفی از خود نشان ندهم .»

حتی برای نجات هند، نمیتوان اعمال شدت را پذیرفت . برای تهیه مقدمات

آزادی واقعی هند ، اومینخواهد قبلاچند نفر وبعداً بتمام هندیان بیاموزد که این ابزار ظریف شدت بخرج ندادن یا عدم تشدد را چگونه بکار برند . تمام مردم نمیتوانند ابزار و آلات جراحی را بکار برند . بلکه باید نخست برانمائی يك جراح بکار برداخت . و گاندى باید در آزمایش ساتیاگراها حتى با احتیاط تر از يك جراح عمل کند .

وی از بیگیری سخت نیز اراست و بهتر می پسندد که بهینند : «هند برای نفاع از حقیقت و شرافت خود مسلح شده است تا اینکه بهینند همچون بز دلان و بیغیرتان در مقابل بی آبرویی خود ضعیف و ناتوان است» اما شدت بخرج ندادن والاثر از اعمال قدرت است ، مردانه تر نیز هست . هند چهارصد میلیون سکنه اش خواهد توانست چندصد هزار انگلیسی را بیرون براند . اما هند مأموریت دیگری دارد . «باید طریق آزادی بدون اعمال شدت را بدنيا نشان دهد . باید قانونی را بعالم انسانیت عرضه دارد که نه تنها قانون خردمندان است ، بلکه قانون ساده انسانهای معمولی است ، زیرا اعمال شدت چیزی جز قانون درندگان نیست .»

نمیتوانیم کاری کرد جز اینکه با گاندى این اصولی را که وی تأیید میکند مکرر تادم مرگ تأیید خواهد کرد تکرار کنیم .

گاندى اهل ایده آل و مرد عمل

زمانیکه سخت ترین لحظات فرارسید ، در طول جنگ اخیر ما دیدیم که گاندى مصمم به ساتیاگراهای فردی گردید . گاندى که اهل ایده آل و در عین حال مرد عمل است اوضاع و احوال را بخوبی در نظر میگيرد . بنا بر این شوراندن هند بهنگامیکه انگلستان در کار کوششهای بدین سنگینی است جزو برنامه رهبری او نمیشد . معهدا باستی در مقابل نقض آزادی فردی و منع اظهار عقیده اعتراض کرد . باید چندتن از هوی خواهان ساتیاگراها با فقط یکن از آنان به مقاومت تجسم بخشد . در این هنگام است که Shri Vinoba Bhave را بعنوان اولین فرد مقاوم و جواهر لعل نهرو را بعنوان دومین فرد معین میکند . يك فرد بتهائی قادر خواهد بود در حالیکه امپراتوری را باناکامی روبرو میسازد ، باوبرای اصلاح خویش کمک نماید .



بدینگونه گاندى درسراسر دوران مبارزه قهرمانی خود نهضت مقاومت را الهام میبخشد ، سازمان میدهد ، می شوراند . رهبری میکند یا متوقف میسازد و کار خود را بدون هوی و هوس ، بدون تجلیل و تمجید ، در کمال روشن بینی و هوشیاری و با پایه ردى و استواری انجام میدهد . بطور خلاصه یکنفر هواخواه ساتیاگراها ، آنطور که آرزوی گاندى است ، باید در نهایت خونسردی پیش از آنکه دست بکار مقاومت شود ، اول تمام وسائل مذاکره و معامله و اقتناع خصم را بکار ببرد . در جریان مقاومت هم باید در عین حال که هدفی مشخص و ثابت دارد ، علی الدوام این هدف خود را بخصم شناساند و همواره در هر فرصتی بدوامکان بخشد که سلوک خود را تغییر دهد .

یکنفر هواخواه ساتیا گراها که باشناسائی کامل موضوع و با محاسبه دقیق نقطه‌های قوت و ضعف خویش تصمیم گرفته است باید که نهضت مقاومت همکاری کند باید خود را تسلیم انضباط سازمان نموده طوری رفتار کند که شدت بخرج ندادن او به اوج کمال برسد .

در این مبارزه نیروی جسمانی ضرورت قطعی ندارد ، یکنفر زن هم میتواند بهمان خوبی زورمندترین مرد مقاومت کند . هم‌در آفریقای جنوبی وهم‌در هند دیده شده‌است که گروه کثیری زنان بشهامت تمام در پست‌هایی که با آنها تفویض شده بود مقاومت کردند و تن‌بشکنجه و زندان دادند .

هواخواه ساتیا گراها باید پاك بماند

اگر نیروی جسمانی ضرورت ندارد ، بالعکس برای هواخواه ساتیا گراها پاکی از شرایط اساسی است . هنگامیکه مهاتما گاندی نهضت مقاومت را غیر کافی تشخیص میدهد ، آنرا متوقف میسازد . دره آوریل ۱۹۳۴ که از فتو و دوستی یکی از دوستانش اطلاع حاصل میکند بدون سرزنش کسی خط آن دوست را بخودش بازگردانده نهضت را بحالت تعلیق میاندازد . گاندی میگوید : « اکنون در حالیکه مدت زمانی غور و تأمل کرده‌ام باین نتیجه رسیده‌ام که در اوضاع و احوال فعلی ، یکنفر به تنهایی یعنی خودم و نه کسی غیر از من باید چند گاهی مسئولیت مقاومت کشوری را بگردن گیرد . » وی متقاعد شده‌است که برای رعایت مصلحت هدف خود باید چنین عمل بنماید . گاندی به‌سلاح شدت بخرج ندادن ایمان مطلق دارد ، اما در عین حال لازم میدانند که هواخواه ساتیا گراها برای دست یافتن بقلب خصم در کمال خلوص عمل کند . زیرا ساتیا گراها یک مقاومت کشوری ساده‌نیست بلکه عبارت از « جستجوی خستگی ناپذیر حقیقت » میباشد (۱)



برای آنکه هواخواه ساتیا گراها پاك و خالص باشد لازم است که دفاع از یک مدعای صحیح را وجه همت خود قرار دهد و با آن هماهنگ باقی بماند . رئیس بزرگ جنک روحانی میدانست که هدف و مقصد کلیه اعمال انسانی ساختن است نه خرابکاری . وی میخواست کلیه اعمال مقاومت بر پایه قضاوتی باشد که بتواند به هواخواه ساتیا گراها اجازه دهد بیعدالتی را از مرتکبین آن فرق گذارد و در سایه این تشخیص بداند که مرتکبین بیعدالتی برادرانی اشتباه‌کارند که باید آنها را کمک کرد تا از اشتباه خود بدر آیند .

گاندی میتواند رئیس مقاومت باشد چرا که او . بیک نظر تمام مسائل را مشاهده می‌کرد و وابستگی‌های آن مسائل را بیکدیگر تشخیص میداد . وی میدانست که جنگ بدون اعمال شدت او باید در تمام زمینه‌ها برای تحصیل اصلاحات اجتماعی اقتصادی ، سیاسی که اهمیت حیاتی دارند اجرا شود .

(۱) متن این اظهارات در ژوئیه ۱۹۳۶ توسط اخبار هند منتشر شده است

گانندی که رئیس مقاومت است باید در تمام مراحل مبارزه و روشها و وسایل فنی که باید بکاربرد ریاست خود را اعمال کند. و هرگز درباره موفقیت خود تردید بدل راه نداد هر اندازه که این موفقیت دور می نمود.

پیشرفت همواره مرئی نیست

بدون تردید موفقیت همواره مرئی نیست. بدبختی هند بیحد و لایتناهی میماند. اتحاد هندوها و مسلمانها موقتاً باشکست رو برو شده، حکومت جدید هندوستان از اعمال شدت دست برداشته است چرا که همچون سایرین دارای پلیس و ارتش است. شدت عمل ها و خشونت ها از هندوستان ناپدید نشده اند. لیکن هواخواهان واقعی ساتیاگراها همچون گانندی میتوانند بیندیشند که کوشش در راه اینکه دارای قلب پاک می شوند، و وسایل پاک بکار برند و به حقیقت خدمت کنند متضمن پیروزی بر خویشان است که پیروزی بزرگ و تنها فتح واقعی است؟

لیافت زیاد گانندی دو آن بوده است که با اصول عقاید سلف حیات جدیدی بخشیده و حتی تاحدی بآنها سازمان داده است. او اظهار داشته بوده است که ارزش دلآوری و «دوقسمت کردن جنک» را بقول دکتر لویی کورمان باز شناخته است، در عین حالیکه زدو خورد و حشیانه و جنگ را بدور افکنده، فضایل دلآوری و فداکاری را ستوده و بجستجو برخاسته تادسته جدیدی مبارزان بیافریند که نتواند بیعدالتی و زجر و شکنجه را بپذیرند ولی با تمام نیروی روحی خود مقاومت نمایند، بی آنکه بخصم خوش آزاری رسانند.

آیا این عطیه مهانما گانندی بعالم انسانیت ما که در معرض تهدید خطرناکترین خرابکارها است بسیار موقوع نمیشد و ارزش آنها ندارد که مردم تمام ممالک آنها در نظر بگیرند و قدر و قیمتش را بدانند؟

حدود آهیم ما

هن مدعی وحی و الهام یا صاحب کشف و کرامت نیستیم،
آرزوی من اینست که مرد عمل و اهل ایده آل باشم. مهانما گانندی

شدت بخرج ندادن بالاترین اسلحه گانندی شهسوار هندوستان است. لیکن این فرزند مدبر و صالح بشریت که هرگز به بیان اصول نمیردازد مگر آنهارا با واقعیت روبرو سازد، در عین حالیکه بشاگردان صومعه خود یادآوری میکند که هیچکس حق کشتن ندارد، معدلك تصدیق میکند که آدمی گاهی برای حفظ حیات خود یا برای نجات نوع که مورد تهدید حیوانات وحشی قرار گرفته یا مثلاً برای دفاع آدمیان در مقابل دیوانه ای خشمگین مجبور به کشتن است. همچنین او قبول میکند که برای تخفیف آلام شدید بیمار علاج ناپذیری باومحبت کرده او را بکشند. (۱) اما اگر بخواهیم

(۱) گانندی خودش روزی تقاضا کرد که گوساله جوانی را که بر صومعه تعلق داشت رنج و درد او معالجه نمیشد بکشند.

بقانون آهیمسا وفادار باشیم نباید اقدام بکشتن کنیم مگر «پس از تفکر و سنجش و پس از آنکه کلیه وسائل دیگر را بکار برده باشیم». (۱) کلیه این فضائلی که گاندی بشاگردان خود سفارش میکند برای اجرای آنها و عمل با آنها احتیاج بیک نیروی معنوی است که طرفدار ساتیاگراها باید از راه اعتماد مطلق بخداوند تحصیل نماید. بنابراین این گاندی اطمینان دارد که «هر کس که خدا بخواد اورانجات دهد همواره هر کاری بکنند در امان و مصون است».

دردشوارترین لحظات حادثه‌های رخ میدهد و بهدفعی که مورد علاقه گاندی است مساعدت میکند و وی جنگ را بخاطر حقیقت رهبری میکند با ملاحظه اینکه «خداوند بمنزله شاهد او کمک خداوند همچون پشتیبان منحصر بفرد او است»

گاندی باختیار خود عبدخداست «صاحبی که سختگیر است» چنانکه خود گاندی در ۱۹۳۳ میگوید «هر قدر بیشتر تسلیم اوشوم، نشاط و خوشی من بهمانقدر بیشتر است و در سایه همین کمک خداوندی است که گاندی میتواند جستجوی حقیقت را دنبال کند. «همچون الماس سخت و مانند گل هلوترد و لطیف است» (۲)

در طریق ساتیاگراها که گاندی میکوشد شاگردان صومعه خود و تمام هندیان را بآن بکشاند، نیم قرن است که با احتیاط و تهور راه میسپارد.

«عشق و حقیقت دو وجه خداوند میباشند» این کلامی است که گاندی از دیرزمانی گفته است و او اضافه میکرد. «حقیقت هدف و عشق جاده آن است.» در اوان ۱۹۳۱ پس آنکه میگوید «**خدا حقیقت است**» اعلام میکند «**حقیقت خدا است**» و آدمی باید منتهای جدیت را مبذول دارد تا باین حقیقت ربانی تقرب جوید.

(۱) من واقعاً معتقدم که اگر بنا باشد مطلقاً از بیغیرتی و اعمال شدت یکی را انتخاب کنیم من اعمال شدت را توصیه خواهم کرد چنانکه همین توصیه را بفرزند ارشد خود کردم وقتی او از من پرسید که اگر در سال ۱۹۰۸ موقعیکه من دستخوش سوء قصدی شدم اگر همراه من بود وظیفه او چه میبود یا تکلیف او بود که بگریزد مرا بکشند یا اینکه برای دفاع من قوای خود را بکاربرد حتی اگر برای او اعمال شدت لازم میشد.

با اینجهت است که من عقیده دارم کسانی که بشدت عمل عقیده دارند استعمال اسلحه را فرامیگیرند (از هند جوان ۱۴ اوت ۱۹۲۰)

بدون شک گاندی از تیره **Bania** برخاسته که روح واقع بین او بسومین طبقه بزرگ بازگانان و سوداگران تعلق داشته است.

(۲) هند جوان ۱۴ اوت ۱۹۲۷

رؤیای عشق

شرح حال مختصر نویسنده

جرج مور

George Moor

« ۱۸۵۳ - ۱۹۳۳ »

جرج مور «کاویتی مایو» واقع در کشور آیرلند بدنیا آمد . تحصیلات خود را در آیرلند پایان رسانید ، اما هنر خویش را در لندن و پاریس دنبال و تکمیل کرد ، هنگام مراجعت بلندن داستانهای «زن بازیگر نقابدار» «اعترافات یک مرد جوان» و «خاطرات زندگانی مرده مر» را منتشر نمود . اشتها واقعی خود را با نوشتن سه ناول معروف «آبهای ایستر» «مهمانخانه های اولین» و «خواهر ترزا» بدست آورد ، شهرت او زمانی بسرحد کمال رسید که داستانهای تراژدی «دیدار ووداع» و «نامه های هلوتیز» و «آبلارد» را برشته تحریر درآورد . عالیترین شعر او که نامش را بعنوان یک شاعر توانا بر سر زبانها انداخت شعر معروف «گلهای هوس» «نغمه های کفری» بود . داستان رؤیای عشق یا عشق کارمند بانک از معروفترین داستانهای کوتاه اوست .

رؤیای عشقی

ادوارد پسی مدت سی سال کارمند بانک بود . کار خود را با منتهای دقت و علاقه انجام میداد ، گوئی خداوند او را برای دقتداری بانک خلق کرده بود ، هیچگاه بفکر تغییر شغل خود نمیافتاد ، رؤسای بانک هم چون میدانستند او باین شغل علاقمند است هرگز درصدد دادن کار بهتری باو بر نمیآمدند ، ادوارد هیچ چیز جز میز کار خود علاقه نداشت . میز او پائین اطاق جلوی پنجره قرار داشت .

روزها زودتر از همه با دانه میآمد و دیرتر از همه محل کار خود را ترک میکرد . در مدت سی سال فقط یکبار مرخصی گرفته بود ، اصلاً در این مرد کوچکترین حس جاه طلبی وجود نداشت و از ندایی باین بزرگی بهمان محوطه کوچک پشت میز خود قناعت میکرد . معمولاً وقتی مشغول کار بود سرمخروطی شکل خود را بعنوان نشان دادن تواضع و فروتنی خویش بطرف چپ خم میکرد ، در تمام مدت روز حتی یک کلمه حرف نمیزد مگر

وقتی که حتماً مجبور بحرف زدن باشد ، ادوارد بشمام معنی يك مرد مطیع ، قانع ، کم حرف و مرموز بود .

صبح یکروز گرم تابستان پشت میزش کنار پنجره نشسته بود و چکها را بدقت حساب وارد میکرد ، ناگهان باد گرمی وزید و متعاقب آن عطر ملایم و مطبوعی بمشامش خورد ، این رایحه شدت او را تکان داد ، احساسات خفته‌ای در دلش بیدار شد ، بفکر عمیقی فرو رفت ، نفهمید این بوی خوش از کجا بمشامش رسیده اما جالش سخت دگرگون شد ، پس از تفکر و جستجوی زیاد دریافت که این بوی خوش از میان چکهای که روی میزش قرار دارد برمیخیزد .

چکها را برداشت و یکی یکی بو کرد ، میان آنها يك چك زرد رنگ نسبتاً کهنه بود ، ادوارد سی سال بود که مطلقاً بوی عطر نشنیده بود ، حتی رنگ کلی راهم ندیده بود ، باین علت گرفتار حالت عجیبی شد ، مدتها فکر کرد اما بیاد نیاورد که این عطر چه کلی است ، گل میخک ، یاس سفید یا بنفشه !

در همین لحظه چکها را خواستند و او آنها را رد کرد ، ناچار آن چك محبوب و معطر را میان دسته چك گذاشت و رد کرد اما از آن لحظه بعد دیگر دستش بکار نرفت ، وقتی ساعت کار بانک تمام شد ، ادوارد با مغزی فرسوده و اعصابی خسته ولی گرفته از اداره بیرون رفت .

آنشب ادوارد برای اولین بار مزهٔ بیخوابی و ناراحتی اعصاب را چشید ، وقتی بستر رفت افکار موزنی و ناشناسی با حمله کردند ، هر چه کرد خوابش نبرد ، خاطرۀ آن بوی مطبوع و خوش همچنان در مشامش مانده بود و زنجش میداد ، دلش میخواست بداند آن چك مال کی بود ، افسوس میخورد که چرا با مضای آن توجه نکرده ، چرا دقت و توجه بیشتری نکرده تا صاحب آنرا بشناسد ، این افکار تا نزدیکهای صبح او را بخود مشغول داشت و خواب را از چشمانش ربود .

از فردای آنروز دیگر مطلقاً حواسش بکار نبود ، اغلب این چکها را رونویس میکرد بفکر عمیقی فرو میرفت ! یاد آن عطر در مغزش زنده میشد ، خیلی بخود فشار میآورد تا بفهمد این عطر مال چه کلی است ، گل سرخ ، خیری و سنبل یاس سفید یا بنفشه؟ ولی نه ، حتماً گل سرخ بود چون او بوی این گل را از دوران کودکی خوب میشناخت .

در دلش يك امید مبهم و ناشناس پیدا شده بود ، امیدی که هیچگاه با او در زندگی او آشنائی نداشت ، رؤیاهای مردهٔ قدیمی در دلش بیدار شده بود و بطور مختلف در برابر او خود نمائی میکردند ، خاطره های خیلی دور و فراموش شده مثل حبای که از اعماق دریا بجوشد و بالا بیاید از تاریکی های مغز او بالا میآمدند و مقابل چشمانش قرار می گرفتند .

يك آرزوی دردناك کهن دل او را میفشرد ، آرزوی کمالها پیش و ظوائف سنگین و نفرت انگیز زندگی آنرا خفه کرده بود ، وقتی یکبار دیگر آن رایحهٔ خوش و رؤیایرور بمشامش رسید باز مدتی فکر کرد آنوقت ناگهان بیاد آورد که این بوی دل انگیز گل مریم است . چرا این بو اعصاب او را تخدیر کرده و احساسات مرده اش تا این درجه بهیجان آورده بود ، خودش هم نمیدانست !

برای نخستین بار در زندگانی احساس تملک و عشق در او پیدا شده بود، فکر میکردم که میتواند دوست بدارد، صاحب زنی بشود و بعشق سوزان اوزندگانی خویش را پراز امید و شادمانی و مسرت سازد، از اینکه تا آنوقت بغفلت گذرانیده بود احساس پشیمانی شدیدی میکرد، قلبش مدام در طپش بود، مثل بچه های شانزده هفده ساله که تازه عاشق شده اند دلهره دائمی گرفته بود، آتش میلی شیرین و درعین حال دردناک در درونش زبانه میکشید، صدائی در درون خویش می شنید، صدائی که کاملاً برایش بیگانه بود، اما آنرا چون شیرین ترین نغمه های موسیقی دوست میداشت.

یکروز مدتی در میان چکها جستجو کرد تا آنچه را که میخواست یافت، یک چک زرد رنگ با همان مشخصات و بوی خوش، چک را با ولع عجیبی بلهائش نزدیک کرد و نفس عمیقی کشید، بوی لذت بخش آن تمام منافذ مغزش را پر کرد، چشماش رابست و در رؤیای شیرین و خوشی فرورفت، در آن عالم چیزها دید که قلم از توصیفش عاجزست، آرزوهای مرده و خوابهای دور و دراز، خوابهای دور و دراز از عشق و جوانی چک باخط ظریف زنانه ای نوشته شده بود، امضای بسیار زیبایی هم در زیر آن دیده میشد بنام «هانریتا براون» از خواندن این اسم ادوارد مسرت بیشتری در دل خود احساس کرد، با خود گفت که حتماً صاحب این اسم که عطری بدین لطیفی بخود میزند باید زن خیلی زیبا و خوش اندامی باشد، آنوقت تمام بدتش شروع بر لرزیدن کرد و دلش شور افتاد، سایه های مبهم و معشوشی در برابر خود دید، مثلاً اینکه بخارجسبنده و لژی از زمین بلند شد و او را در آغوش کشیده و بازوانش را بگردن او حمالی ساخته بود، وقتی ادوارد آن لبهای شیرین و هوس انگیز را میبوسید مثل کسی که شراب زیادی نوشیده باشد گریخ شده بود، ادوارد وقتی آمد احساس کرد سخت عاشق شده است.

از آن بیعد او هر روز زردتر و لاغر تر میشد، اصلاً حوصله نداشت، کارهایش را انجام نمیداد، با همکارانش دعوا میکرد و مدام بهانه میگرفت، بطور کلی مرد تنبل و بیکاره ای شده بود، رفقای او و تمام اعضای بانک فهمیده بودند که ادوارد عوض شده زیر گوش یکدیگر گریخ میگردند، اما هیچکس علت واقعی این پیرشانی و آشفتگی او را نمیدانست.

آنروز او برای نخستین بار در دوران خدمت خود از تمام شدن وقت اداری خوشحال شد، میل داشت تنها بماند و در رؤیاهای دور و دراز و شیرین خود فرو برود و همه چیز و همه کس را فراموش کند، تنها باید معشوقه خویش باشد.

هانریتا براون، این نام در مغز او مثل یک آهنگ نیم فراموش شده تکرار میشد برای تجسم زیبایی این زن جلوی و ترین مغازه های عکاسی و تابلو فروشی میایستاد، ولی هرگز در میان صورتهای مشهور و نه در میان صورتهای گمنام، تصویری زیبایی هر رتینا نمیدید، حتی هیچیک از عکسها را قابل مقایسه با معشوقه ناشناس خویش نمیدانست، هانریتا با آن اندام هوس انگیز، سینه برجسته، صورت زیبا و لبهای درشت و بوسه خواه جز در عالم خیال برای او قابل تجسم نبود، بخصوص وقتی رایحه خوش گل مریم بمشامش میرسید.

دریابان هر ماه يك چك بامضای «هانریتا براون» ببانك میآمد ، وقتی این چك میزیمیز میگشت و بدست ادوارد میرسید ، آنوقت او مثل عاشقی که بمعرفه خوش دست یافته باشد حال خوش و مسرت بی‌پایانی پیدامیکرد ، دلش از مسرت و شادی لبریز میشد ، همه چیز حتی محیط کار و رفقای خود را فراموش میکرد ، جهان زیبایی در مقابل خوش میدید که جز خودش و هانریتا در آن هیچکس وجود نداشت .

این خیال رفته رفته در مغز او قوت گرفت ، آنقدر بزرگ شد که تمام زندگی او را بلعید ، ادوارد نمیدانست که این هانریتا زشت است یا زیبا ، جوانست یا پیر ، شوهر دارد یا نه ، او بهیچیک از این مطالب کاری نداشت ، فقط از استشمام آن رایحه خوش و یادآوری آن اسم زیبا و رؤیای شیرینی که داشت لذت میبرد ، رؤیای شیرینی که هرگز در زندگی او سابقه نداشت :

شك نیست که قلب مرد همیشه برای پذیرفتن عشق آماده است ، عشق قلبهای قوی را مغلوب میکند ، صاحبان اراده آهنین را بزانو درمیآورد ، چه رسد بآنکه بقلب ضعیف و مغز فرسوده ای مثل قلب و مغز ادوارد حمله کند ، او پس از دچار شدن باین عشق همه چیز خود را از دست داده بود ، دیگر حتی بوظائف روزمره خوش هم نمیرسد . ادوارد يك مادر پیر داشت که تا وقتی زنده بود خرجش را میداد ، آنروزها در آمدش كفاف زندگی دو نفر را نمیداد ، اما پس از مرگ مادرش توانسته بود صد و پنجاه پوند پس انداز کند ، او همیشه باغرور و رضایت کامل از این ثروت خود که محصول سالها زنج و زحمت بود یاد میکرد ، نقشهها میکشید و خوابها میدید ، حتی دست زدن بیکشاهی ازین پس انداز را کنایه غیر قابل بخشش میدانست .

اما باینهمه عشق آمد و کار خود را کرد ، نقشهها همه عوض شد ، زندگی صورت تازه ای بخود گرفت . یکروز ادوارد مدتی وقت صرف کرد تا آدرس هانریتا را در دفتر بانك یافت ، آنوقت بدون کوچکترین تردید با تأمل يك سنجاق الماس نشان قیمت بیست پاوند خرید و برای او فرستاد .

البته آدرس فرستنده را روی هدیه خود ذکر نکرد ، اما پس از ارسال آن روزها و هفتهها خوشحال و سرخام بود ، مثل کودکی بود که تمام آرزوهایش برآورده شده ، باخود فکر میکرد حالا دیگر هانریتا او را میشناسد و جواهری را که بسینه خود میزند که او آنرا خریده و حتی لمس کرده است .

ادوارد دیگر وظائف اداری خود را انجام نمیداد ، چکها و صورت حسابها روی میزش انباشته شده بود ، مدیر بانك چندین بار بخاطر لاپالی گری و تسامح او را مؤاخذه و تهدید باخراج کرده بود ، ولی ادوارد بهیچوجه باین مسائل توجهی نداشت و بدنبال خیالات خود میرفت ، کارمندان همه او را مسخره میکردند ، وجود او و حراکاتش موضوع تفریح ساعات تفریح و بیکاری رفقای شده بود ، برای پریشانی او داستانها ساخته بودند و این داستانها دهان بدهان توی بانك میگشت و روز بروز برشاخ و برگ آنها افزوده میشد . اما تمام اینها برای ادوارد یکسان بود ، عشق هانریتا او را با سناها برده بونه میل داشت تمام ساعات روز را بنشیند و بفکر درباره او بپردازد و هرروز يك نامه برایش بنویسد . بالاخره پس از هفتهها تردید و دودلی یکشبه قلم برداشت و نامه ای نوشت ، از سر نوشتی

که بایر حمی آنها را از هم جدا نکهد داشته بود بستختی نالید ، در پایان از گستاخی و جسارت خود معذرت خواست که با صراحت و بی‌پرده عشق خویش را ابراز داشته‌است ، این نامه با احترام و سوز و گداز زیادی توأم بود و در عین حال امید شدید او را بوصول معشوق نشان میداد .

جوابی که برای این نامه رسید بسیار مؤدبانه و مختصر بود و طی آن هانریتا بامنتهای ادب بادوارد گوشزد کرده بود که از این خیال منصرف شود و نامه نویسی را هم ترك کند ، و در پایان نامه صریحاً نوشته بود که اگر این کار را ادامه دهد بر رئیس بانك شكایت خواهد کرد ، سنجاق الماس نشان را هم پس فرستاده بود.

اما دواورد بهیچوجه ناامید نشد، تهدید هانریتا و بر گرداندن سنجاق او را حریص تر کرد و آتش عشقش را دامن زد ، هر چه میگذشت او در برابر این میل شدید عاجز تر و درمانده تر میشد و بر تعداد نامه‌های خویش می‌افزود و هدیه‌های گرانبهای می‌خرید و می‌فرستاد ، وقتی تمام این نامه‌ها و جواهرات با درس فرستنده باز می‌گشت ادوارد آنها را بایفیدی توی کشوی میزش می‌انداخت و دوباره بی‌بازار میرفت ، الماسها و جواهرات و انگشترهای گرانبهای دیگری می‌خرید و برای هانریتا می‌فرستاد .

عاقبت آنچه نباید بشود شد ، یکروز رئیس بانك او را احضار کرد و باخشونت و تندى او را تهدید کرد که اگر از این حرکات دست بردارد بیرونش خواهد کرد ، با اینهمه باز ادوارد براه خود ادامه داد و این تهدید هم باو اثری نکرد ، داستان عشق ادوارد بهانریتا رفته رفته بگوش همه رسید ، از این میزبان میزبان اطاق بان اطاق رفت. دیگر تمام اعضای بانك از ادوارد ناامید شده بودند . هنوز چند هفته نگذشته بود که حکم انفصال ادوارد را بدستش دادند ، ادوارد وقتی این حکم را گرفت مسرت شدیدی در دل خود احساس کرد ، و باصورتی خندان و امیدوار کاغذها و اسبابهایش را جمع کرد و در حالیکه نگاه تعجب‌آمیز کارمندان او را دنبال میکرد از بانك خارج شد ، دوستان و همکاران او از دیدن این حرکات ادوارد مبهوت مانده بودند چون اطمینان داشتند که او سرمایه و تمولی ندارد و بزودی بگدائی خواهد افتاد.

اما ادوارد بی‌اعتنا باین مسائل از بانك بیرون رفت ، تنها هدفش این بود که نزد هانریتای عزیز خود برود .

با این خیال توی خیابانها راه افتاد ، حتی بنظرش نرسید که با فروش چندتا از جواهرات خود خرج زندگی چندروز را تأمین کند ، میخواست تمام آن جواهرات را برای معشوقه اش ببرد ، آنقدر عجله داشت که بمنزل هم نرفت تالباس یا کفش اضافی بردارد ، همانطوریکه است بطرف «ادین بورک» شهری که هانریتا در آنجا زندگی میکرد راه افتاد . آرزوی دیدار معشوقه بطوری او را کبیج و از خود بیخود کرده بود که حتی بیاد نیاورد که میتواند با وسیله سریع السیری برود و رنج پیاده روی را بر خود هموار نکند ، شاید هم فکر میکرد که در راه فرشته‌ای از اعماق جنگل بیرون خواهد آمد و او را روی بالهای خود نزد هانریتا خواهد برد ، فرشته‌ای که ستاره درشتی روی پیشانی‌ش مبدرخشید .

با این ترتیب ادوارد بادلی آکنده از مسرت و خوشحالی شهر را ترك کرد ، توی

بیابانها براه خود ادامه داد و از دهی بده دیگر رفت ، مثل بچه‌ها سرگردان شده بود ، پس از مدتی موقعیت خود و جهت راه را گم کرد. شب فرارسید . با دسردی میوزید ، او همچنان خسته و کوفته قدم برمیداشت ، دیگر طاقتش تمام شده بود ، بدرقه‌خانه‌ای سید ، باپاهائی که از شدت درد قدرت حرکت نداشت وارد قهوه‌خانه شد ، پشت میز نشست و نان و پنیر خواست .

دو نفر آدم زمخت بدتر کیب سر میزد دیگری نشسته بودند ، یکی از آنها در حالیکه بدقت سراپای ادوارد را ورناداز میکرد با تمسخر گفت :

– رفیق مثل اینکه خیلی راه آمده‌ای ، خسته هستی ، کجامیروی؟
ادوارد آهی کشید و گفت .

– بله ، خیلی راه آمدم ، اما باز هم راه زیادی در پیش دارم ، بطرف شمال میروم .
باز همان مرد بدتر کیب سیاه چرده پرسید :

– مقصودت کجاست ؟

– بادین بورگ میروم ، نزد زنی که دوستش دارم ، هانریتا ، زنی که از جانم

بیشتر دوستش دارم و جواهرات گرانبهائی برایش میبرم.

دو نفر تا شناس نگاه معنی داری ردوبدل کردند ، بعد سر میز ادوارد آمدند و اظهار اشتیاق کردند جواهرات او را به بینند ، ادوارد هم مثل اینکه بدون دوست چندین ساله خود رسید دست کرد و تمام جواهرات را روی میز ریخت . یکی از آن دو نفر جواهرات را برداشت و گفت برای قیمت کردن آنها نزد صاحب خانه میروم ، رفیقش هم بدنبال او از سالن خارج شد ، ادوارد مدتی انتظار کشید ، وقتی نا امید شد پول نان و پنیر را پرداخت و ب جستجوی دزدها از قهوه‌خانه بیرون رفت ، اما باردیگر با دآوری صورت زیبای هانریتا ، همه چیز را از خاطر او برد ، فکر کرد تعقیب دزدها دیدار معشوقه را بتأخیر خواهد انداخت ، اشتیاق دیدار هانریتا او را از تعقیب دزدها منصرف کرد ، حتی دیگر فکر آنها را هم نکرد .

چند روز همانطور توی بیابانها سرگردان بود ، آتارنج و محنت و خستگی در صورتش خوانده میشد ، احساس میکرد که دیگر قدرت قدم برداشتن ندارد ، گرسنگی و راه پیمائی تمام نیروی او را از بین برده بود ، بخصوص شبها خیلی سردش میشد ، بالا پوشش فقط يك بارانی نازک بود . سر راه از چند تاده گذشت ، با تمام شکنجه‌ای که میکشید نخواست نزد کسی برود و تقاضای کمک بکند ، شرافت و عزت نفس اجازه نمیداد گدائی کند ، از گدائی بیزار و متنفر بود . همچنان بدنبال تصویر زیبایی که از صورت زیبا و اندام متناسب هانریتا در برابر خود میدید میرفت ، هر روز از طلوع آفتاب تا نیمه شب راه میپیمود . عاقبت در يك شب تاریک که باد سرد و سمجی میوزید ، ادوارد احساس کرد که تمام نیروی خود را از دست داده است ، روی چمنهای مرطوب کنار جاده دراز کشید ، این آخرین بار بود ، تمام بدنش درد میکرد ، چشمانش را بستارها دوخت کوئی آهنگ محزون و ملایمی ازدور ، از خیلی دور بگوشش میرسید ، بهانریتا فکر میکرد ، ناگهان مثل اینکه دنیای تازه‌ای در برابر چشمانش گشوده شد ، فهمید که همه چیز تمام شده ، ناگهان هانریتا را دید که با صورتی زیبا و چشمانی که چون دو ستاره

میدرخشید بطرفش میآمد، زلفهای بلند و سیاه او روی شانههایش ریخته بود، هانزیتا باوتزدیک شد، کاملاً بالای سرش رسید.

بله، همه چیز تمام شده بود، وقتی کلمه مرگ بر زبان او جاری شد چشمانش را برای آخرین بار با آسمان پرستاره دوخت، همهجا تاریک بود، صدای سگهای کله ازدور بگوش میرسید، باسردی میوزید بدنش بکلی بیحس شده بود، ناگهان ادوارد احساس کرد که یکی از ستارهها از آسمان دوردست بزیز آمد، آنقدر نزدیک شد تا همهجا را روشن کرد، بازهم نزدیکتر شد، بالای سر او رسید، لحظه‌ای بعد ادوارد در نور درخشان و نقره‌رنگ خود غرق کرد...

سه فرضیه راجع به همزیستی مسالمت آمیز

اگر وعده‌های همزیستی مسالمت آمیز دولت شوروی بدنبای غیر کمونیست راست باشد وعده‌های حزب بلشویک به ملل زبریوغ استعمار غرب به طبقات کارگزار استعمار شده دروغ است. اگر آنها درایدئولوژی موسوم به مارکسیسم ولینسیم صادق باشند در اصول سیاست همزیستی کاذب‌اند. اگر بخواهیم از روی خوش‌بینی سیاست نوین شوروی را با ایدئولوژی سوسیالیستی ادعائی آنان وفق دهیم باید تصور کرد که آنها از روش جناح کمونیستی سوسیالیسم صرف نظر کرده‌اند و همانطور که سوسیال دموکراتهای جهان از راه ورود در مکانیسم جامعه سرمایه‌داران در حدود تغییر آن هستند رهبران کنونی شوروی نواحی که در نظر بات سوسیالیستی خود صادق باشند بروش سوسیال دموکراسی گرائیده باشند. بنابراین مسکو ستاد زحمتکشان جهان نیست نه ملل زبریوغ استعمار غرب و نه طبقات کارگر استعمار شده، نمیتوانند از مسکو انتظار داشته باشند که برای واژگون ساختن استعمار و اصول سرمایه‌داری، استعمار زده‌ها و استثمار شده‌ها را رهبری کند، زیرا این مداخله در امور کشورهای دیگر مخالف اصول همزیستی مسالمت آمیز است. سیاست نوین شوروی يك ابهام ایدئولوژیک بوجود آورده است که کمونیست های آگاه نمیتوانند این ابهام و با این معما راحل کنند.

ایدئولوژی و هدف حزب سوسیالیست برمه

بقلم « باسوی » وزیر دفاع و منشی کل سابق
حزب سوسیالیست برمه

ترجمه : م

در این روزها بمناسبت مسافرت سران دولت شوروی به هندوستان و برمه در بعضی از محافل نگرانی‌هایی در کارست که شاید این دول متمایل بکمونیسم گردند. بنظر ما این نگرانی با توجه بایدئولوژی عمیق و باثبات احزاب هندوستان و برمه بی‌ورد است. این نوع تبلیغات از لحاظ زمینه سازی در افکار عمومی آنگشور ها ممکنست برای کمونیست‌ها مفید باشد ولی از لحاظ تاثیر در حزب کنگره و نهرو ویا در حزب سوسیالیست برمه بکلی بی تاثیر است. حزب سوسیالیست برمه که حکومت را ممیزی می کند کاملاً مخالف جناح کمونیستی و جدا هوادار اصول سوسیالیسم دموکراتیک است. این حزب گرچه از مارکس و اچانا حتی از لنین الهام می گیرد خود را مارکسیست می داند معذک بقسمت افکار فلسفی مارکس که ما تریالیسم باشد عقیده ندارد. آنها با وسائل مسالمت آمیز و دموکراسی می خواهند اهداف انقلابی برسند. آنها از دیکتاتوری بکلی متنفرند و با حصول اخلاقی و استقرار صلح و صفا بین ملل اهمیت خاص قائلند. بقول خود آقای « باسوی » حزب سوسیالیست و مارکسیست برمه تشنه خون نیست بلکه برای صلح در جهان مبارزه می کند.

ایدئولوژی مولد انقلاب و راهنمای عمل است. آن ایدئولوژی که راهنمای

کوشش دسته جمعی در رهبری انقلاب است چیست ؟

مارکسیسم یک اصل راهنماست

مارکسیسم در جنبش انقلابی ما و در استقرار یک وضع سوسیالیستی برای کارگران و دهقانان ما راهنمای عمل است. انقلاب ما فقط بکمک مارکسیسم که بمنزله یک اصل راهنماست تحقق می پذیرد و فقط مارکسیسم است که میتواند راه را برای هدفی که ما برای وصول بآن مبارزه می کنیم هموار سازد. ما باید این حقیقت را یکبار برای همیشه فهمیده باشیم. اما در مملکت ما بحث درباره این موضوع، تصریح بیشتری را ایجاب می کند. دشمنان ما، نیروهای ضد انقلاب، مردم را فریب میدهند و بمناسبت قبول ایدئولوژی مارکسیستی بمنزله یک راهنمای عمل از طرف ما، حقایق را بر مردم عوام مشتبه می کنند

بعلاوه مارکسیسم از طرف مارکسیستهای منحرف و قلابی که زمانی بجهت ما تعلق داشتند و اکنون از سوء هاضمه فکری رنج میبرند ، آنچنان ظالمانه و بیرحم جلوه گر شده که مردم از آن رم میکنند و غول بی شاخ و دمی از آن تراشیده اند .

اگر من بقبول اصل مارکسیسم بمنزله یک راهنمای عمل اصرار میورزم منظورم کبیله الگوی انقلابی چین و شوروی نیست ، بدون شك ، موقعیکه ایدئولوژی مارکسیستی واقعاً بمرحله عمل گذاشته میشود باید بامحیطما تطبیق داده شود .

وظیفه ما این نیست که مطابق آنچه در متن گفته شده است ، با آنچه رهبران و خدایان دیکته می کنند ، در کشور دیگری اجرا میشود طابق النعل بالنعل عمل کنیم . اجازه بدهید اینموضوع را روشن تر کنم .

ما در دنیا دو کشور نمی توانیم پیدا کنیم که از لحاظ وضع اقتصادی و سیستم اجتماعی و تحولات فکری باهم شبیه باشند . بنابراین نهضت انقلابی در یک کشور همانقدر با کشور دیگر فرق دارد که کج باپنیر !

مانمی توانیم اصل ارسال یک کبیله از الگوی انقلابی کشوری را بکشور دیگر قبول کنیم . آنچه لنین و استالین برای روسیه کردند در حقیقت برای روسیه عملی بوده است . عمل لنین و استالین از لحاظ وضع اقتصادی ، سیستم سیاسی و ساختمان اجتماعی روسیه برای خودروسها کاملاً صحیح بوده ، اما باین دلیل نباید دولت چین نسخه ثانی متد های انقلابی روسیه را بمردمش تحمیل کند ، ممکن است آنها برای روسیه صحیح باشد اما برای چین صدمه و ضرر ناگهانی باشد .

ما نوتسه تونگ بارعایت همین نکته ، اصلی را که باوضع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی چین مناسب بود اختیار کرد . انقلاب چین تنها بعلت تطبیق باروشها و اصول و سنن چینی پیروز شد . همانطور که متدهای روسی برای چینی ها راهنمای موفقیت نبود ، متد های چینی هم برای مردم برمه عملی نیست . تنها یک نهضت انقلابی که از هر لحاظ با روشها و اصول اجتماعی و وضع مردم برمه تطابق کامل داشته باشد ، و حکیم فرموده نباشد ، می تواند هر گونه موفقیتی را جامعه عمل ببوشاند . منظور من این نیست که ما باید متدهای شوروی و چین و یا کشور دیگری را بدست باد بسپاریم ، بدون شك آنها آموزنده هستند و باید از آنها تجربه گرفت ، ولی ما باید در عمل از روشها و اصولی پیروی کنیم که با وضع ما مناسبت داشته باشد . پس وقتی ما می گوئیم که مارکسیسم باید راهنمای عمل ما در نهضت انقلابی باشد این حرف قبول متدهای چین و شوروی و یوگوسلاوی را متضمن نیست . انقلاب برمه باید باروشها و وسائل «برمه ای» تحقق پذیرد .

فرق بسیار است میان یک کمونیست و یک مارکسیست . بیشتر مردم روی سابقه غلط ذهنی خیال می کنند که این هر دو یکی هستند ، این غلط است ، قبول مارکسیسم الزاماً یک نفر را کمونیست نمی کند . کمونیست شدن لازمهاش رعایت یک دسته قوانین

و مقررات است ، علی‌الخصوص که کمونیست ها خیال می کنند که شرط لازم و کافی برای احراز عضویت درحزب کمونیست این است که حتماً هدایت رهبری شوروی را قبول کنند .

باید صفوف مشخص گردد ، و معلوم شود که تمام مارکسیستها از آن قماش نیستند که این مارکسیستهای قلابی تعریف می کنند .

مارکسیسم و مذهب بودا

اکنون میخواهم بگویم که مارکسیسم در حقیقت چیست. فلسفه مارکسیسم تئوری خلقت را رد می کند اما بر ضد مذهب نیست . در حقیقت تئوری مارکسیسم با مذهب بودا ضدیتی ندارد . هر دو ، نه بطورکاملاً شبیه ، بایک روح حرف می زنند ، اما اگر بخواهیم که آنها را از یکدیگر مشخص کنیم باید مارکسیسم را فلسفه دنیای مادی ، و مذهب بودا را فلسفه « جهان برین » تلقی کنیم . تئوری مارکسیستی با امور مادی و دنیوی سروکار دارد و در پی آن است که احتیاجات مادی را ارضاء کند . اما مذهب بودا با امور معنوی و روحی سرو کار دارد و آزادی از این دنیای مادی و رضایت روحی را طلب می کند ، با این حال هر دو فلسفه بهم نزدیکند . من یک ایمان ضمنی بمارکسیسم دارم ولی در عین حال تأکید می کنم که یک بودائیست واقعی هستم .

در ابتدا من فقط از لحاظ سنت خانوادگی بودائی بودم ولی به نسبت که مارکسیسم را مطالعه کردم بیشتر بحقیقت مذهب بودا معتقد شدم ، بنا بر این من قلباً یک مرید واقعی بودا هستم و اعتقاد من بمذهب او قویتر از پیش شده است . بعقیده من برای هر کسی که مذهب بودا را عمیقاً مطالعه کرده و اصول آنرا بدرستی در یافته باشد هیچ ابهامی نمی ماند که مارکسیست شود !

برنامه انقلابی برمه

در حال حاضر ما مشغول رهبری یک انقلاب هستیم ، عصر جدیدی را بنیان می گذاریم و فصل روشنی در تاریخ خود باز می کنیم که ساختمان اجتماعی تازه ای روی آن پی ریزی شده است .

این موضوع به سؤالات دیگری منجر میشود : چه نوع ساختمان اجتماعی ، چه نوع انقلاب ، چه نوع تاریخ ، چه نوع مصالحی ؟ در چه طریقی ما رژیم سوسیالیستی برمه را پی ریزی می کنیم .

ما باید بدانیم چه می کنیم ، هدفمان چیست و چگونه بآن میرسیم . برای پاسخ باین سؤالات لازم است بگوئیم که ما ساختمان سوسیالیستی برمه ای را روی پنج عامل بنا می کنیم :

۱ - دموکراسی مردم

۲ - اقتصاد مردم

۳ - فرهنگ مردم

۴ - بهداشت مردم

۵ - امنیت اجتماعی

دمکراسی مردم

چند کلمه از دمکراسی مردم سخن بگوئیم ، برای چه باید ما در اداره حکومت ، دمکراسی را رعایت کنیم ؟ متأسفانه از روز استقلال ما تا با امروز دستگاه دولتی ما دچار بوروکراسی بوده است . این وضع مولود حکومت نسلی است که میخواهد بربك نسل محکوم فرمانروائی کند .

طی دوران انتقالی وبرزخی ؛ ما مجبور شدیم که این وضع را تحمل کنیم ولی ادامه این وضع با این امر که انقلاب را پهلوی بیپهلوی دستگاه بوروکراتیک اجرا کنیم مغایر است . بنابراین سیستم اداری ما باید عوض شود تا بابتاده انقلابی ما تطبیق کند . قانون اساسی ما میگوید تمام قوای مملکتی از ملت ناشی شده است ، امروز تمام رؤسا و اولیاء امور مملکتی از کدخدای ده گرفته تا شخص رئیس جمهور ، منتخب مردم هستند ، ولی از یکطرف هنوز دستگاه بوروکراتیک سر راه مردم خود نمائی میکند ، نه تنها سر راه مردم بلکه سر راه خود اولیاء امور که منتخب مردم هستند ، بنابراین باید فلک را سقف بشکافیم و روی خواسته عمومی مردم طرحی نو براندازیم . این تنها اصل صحیحی است که باید پیروی کنیم ، و بهمین دلیل بود که قانون دمکراتیزه کردن بعضی دستگاههای اداری را گذرانندیم و تجدید نظر قطعی و مطمئنی در بقیه کرده ایم .

باید اصول دمکراسی در شهرها و قصبات و ناحیهها اشاعه یابد امامتأسفانه باید اعتراف کرد که هنوز دهات و قصبات ما از امنیت و آزادی بهره مند نیستند .

مانمیتوانیم بگوئیم که بشاهراه آزادی و زندگی رسیده ایم مگر اینکه اصول دمکراسی را در طبقات پائین اجتماع اجرا کنیم ، در غیر این صورت کار ما بی معنی و بی نتیجه خواهد بود و موفقیتی در بر نخواهد داشت .

همیشه دمکراتیزاسیون نباید در یک جهت ، و آنهم فقط در مورد دستگاههای دولتی اجرا شود . باید ملی کردن زمین هم با آن توأم باشد . فقط در این صورت است که ما موفق خواهیم شد .

اگر چه ما در تحقق ایده آلهای دمکراتیک خودمان موفق نشده ایم مع هذا باید مبارزه را تا کسب پیروزی نهائی ادامه دهیم .

اقتصاد عمومی

عامل دوم ، اقتصاد مردم است که میتوان آنرا به پنج قسمت کرد :

۱- محصولات ۲- حمل و نقل ۳- واردات و صادرات ۴- تجارت داخلی
۵- بانکداری.

محصول اصلی مملکت ما برنج، چوب، نفت و مواد معدنی است. در سابق عمده آن محصولات در انحصار طبقه معینی بود. بیش از شصت درصد زمینهای قابل زراعت در دست مالکین هندی و فئودالها بود.

برمه برنج تهیه میکرد اما منافعی بجیب کاپتالیستها میرفت، همین حرف را درباره چوب میشوید، استخراج نفت و تصفیه و استخراج معادن، و کذا سیستم راههای آبی برمه، ورود و صدور و تجارت و بانکداری، همه و همه در دست طبقه سرمایه دار بود.

استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی مفهومی ندارد، انقلاب ما بدون کسب استقلال اقتصادی فاقد نتیجه و ثمره است. تبدیل و تحولی از اقتصاد کاپتالیستی به اقتصاد ملی و سوسیالیستی لازمست. برای رسیدن باین منظور باید از سه مرحله بگذریم.

۱- مرحله مؤسسات دولتی

۲- مرحله مؤسسات کنوپراتیو (تعاونی)

۳- مرحله مؤسسات خصوصی

درباره مؤسسات دولتی، ما آن صنایع را که رژیم سوسیالیستی، ناسیونالیزاسیون سریع و بلافاصل آنها را ایجاد میکند ملی کرده ایم، ولی درباره بعضی صنایع دیگر، ملی کردن آنها بطور یکسره و سریع عملی نیست **اصل ناسیونالیزاسیون تدریجی و تصاعدی** را قبول کرده ایم. سیستم حمل و نقل و تهیه گندم و چوب اکنون متعلق بدولت است. اصل ناسیونالیزاسیون تدریجی باید گفت که در مورد محصولات معدنی و نفت اجرا شده است.

صنایع زیادی هستند که از نوع صنایع بزرگ و بااهمیتی که باید بمؤسسات دولتی تبدیل شوند نیستند، اما وجود آنها بدون اینکه منافع عمومی ضرر برسانند ممکن نیست، **این چنین صنایعی باید تحت لوای نهضت کنوپراتیو (تعاونی) در آیند.**

مابرای آزادی تجارت از طریق تشکیل اقتصاد ملی روی بنای مطمئنی مبارزه می کنیم. محصولات ما اکنون همگی در اختیار دولت است و هیچ سرمایه داری نمیتواند آنها را به انحصار خود دریاورد، صنعت چوب، نفت، معادن، حمل و نقل، سیستم راههای آبی داخلی و راههای هوایی و راه آهن، تماماً بمالکیت دولت در آمده اند، ماحتی زمین ها را هم ملی کرده ایم. در حال حاضر تنها سیستم حمل و نقل که هنوز ملی نشده سیستم حمل و نقل بونیله اتوبوس و قایق متعلق به اتباع کشور است. ما مقصد داریم

آنها بصورت مؤسسات کثورتربو (تعاونی) دربیآوریم .

در مورد صادرات و واردات ، انواع و اقسام صادرات ملی شده و دولت واردات را کنترل میکند . ترتیباتی برای انحصار واردات ضروری داده میشود که قدم قدم مشغول اجرای آن هستیم در مورد تجارت داخلی نیز مصمم هستیم که آنها بتدریج بر اساس تعاون بگذاریم .

وبالاخره سیستم بانک مرکزی زیر کنترل دولت بمنزله بانک واحدی است و چون مشاغل بانکداری در بر مآغلب خصوصی است تصمیم داریم که بانکها را هم ملی کنیم . برای تحقیق این مقاصد ما به تشکیل اقتصاد ملی مبادرت ورزیده ایم که میتواند آزادی تجارت را بر ما ارزانی دارد .

فرهنگ ملی

میرسیم به سومین عامل اساسی انقلاب ما ، که فرهنگ ملی نامدارد . در گذشته سواد و تربیت مثل همه چیز دیگر فقط در اختیار مردم پولدار بود و بر اساس فرهنگ استعماری بنا شده بود .

ماجبور به تغییر سیستم فرهنگی برای تأمین آن بجهت تمام مردم شده ایم و فرهنگ ملی ما را بنیاد گذارده ایم .

مادارس جدید و آموزشگاههای ابتدائی و متوسطه و دانشگاه ایجاد کرده ایم ، پسران و دختران ما اگر شایستگی و لیاقت لازم رداشته باشند اکنون بهمت و اراده خود میتوانند دکتر و مهندس بشوند و از اینراه خدمتی بزرگ بمملکت خود کنند . نه تنها فرهنگ در داخله مملکت برای همه مردم تأمین شده ، بلکه مردم ما میتوانند به فرهنگ خارجی نیز دسترسی داشته باشند .

دانش آموزان ما با هزینه تحصیلی دولت بخارجه اعزام میشوند .

ما تصمیم داریم که فرهنگ اجباری را در کشور خود اجرا کنیم و هر وقت که قادر بساختن مدارس بیشتر و استخدام معلمین بهتر و زیاده تر شدیم مسئول تعلیم و تربیت کودکان از سن ۶ تا ۱۴ سالگی در تمام کشور هستیم .

بهداشت عمومی

بهداشت چهارمین عامل اساسی انقلاب ماست .

بهداشت نیز در گذشته نظیر فرهنگ فقط منحصر بعهده محدودی بود ، حتی در حال حاضر نیز مرگ و میرهائی اتفاق می افتد که مولود عدم دسترسی مردم به سرویس بهداشتی و پزشک است . تعداد مرگ و میر بچه ها و نوزدان قبل از تولد زیاد است بدلیل اینکه بهداشت مدرن و متدهای علمی هنوز برای مردم متوسط قابل استفاده نیست . این سیستم باید از ریشه عوض شود ، معلومات علمی نه تنها برای عده معدودی بلکه برای

تمام مردم بکاربندند. در همین راه، دانش طبی نیز برای رفاه عموم قابل استفاده باشد. داروهای مدرن باید در دسترس همه کس قرار بگیرد.

ما باید مملکتی درست کنیم که در آن مرگ و میرها مولود عدم توانائی برای پرداخته خرج طبی نباشد. چگونه ما بیهدهای خود می‌رسیم؟ مناقشه ایجاد مؤسسات بجهت اصلاح وضع مادران باردار و کودکان را در دست داریم، این نقشه راهنوز تعمیم نداده‌ایم، فعلا در شهرهای اصلی آنرا اجرا کرده‌ایم و بزودی آنرا در هر خانه و دهکده‌ای عملی خواهیم کرد، همینطور نقشه‌هایی برای تعلیم آسایشگاهها و ایجاد مؤسسات طبی هست که در دهکده‌ها باید اجرا شود. در راه اجرای این منظور باید بهداشت را در دهات و قصباتی که هنوز از بهداشت محروم هستند اشاعه دهیم تا آنجا که دهقانان نیز بتوانند از مؤسسات طبی و دارو پزشکی و پرستار استفاده کنند.

امنیت اجتماعی

پنجمین عامل اساسی ما امنیت اجتماعی است. امنیت اجتماعی چیست، امنیت اجتماعی عبارتست از تأمین امنیت برای فرد فرد مردم از زمانی که شعور پیدا می‌کنند تا زمانی که می‌میرند، امنیت اجتماعی عبارتست از استفاده افراد مردم از تمام حقوق و امتیازات اساسی. نقشه ایجاد چنین امنیتی برای قادر کردن فرد فرد مردم بجهت حداکثر استفاده از حقوق و امتیازات و مزایائی که قانون بآنها واگذار کرده درست تهیه است. در این زمینه ما چه کرده‌ایم؟

در حال حاضر مامشغول تهیه نقشه‌ها و برنامه‌هایی بجهت اصلاح وضع کودکان هستیم، برنامه‌هایی که بهداشت و سلامت را برای کودکان تأمین می‌کند، هم چنین برای بالا بردن سطح فرهنگ جوانان نیز برنامه‌هایی داریم. شعور اجتماعی مهم‌تر از هر چیز است، تا وقتی که شعور و تربیت در اجتماعی وجود نداشته باشد امنیت اجتماعی نیز برای آن جامعه مفهومی ندارد. برای سایر طبقات مردم نیز نقشه‌هایی در نظر گرفته‌ایم، برای نمونه، مایروزه‌هایی بجهت ایجاد کار برای کارگران و دهقانان طرح کرده‌ایم، **ماده‌فانان خود را از قید فتوایم آزاد کرده و آنها را بطبقه خورده مالک تبدیل نموده‌ایم** ما قدم بقدم به آنها آزادی و امنیت برای استفاده از حقوق و مزایای قانون خود می‌دهیم.

درباره کارگران وظیفه ما شامل سه مرحله خواهد بود:

۱ - بهبود و اصلاح وضع عمومی کارگران

۲ - استرداد حقوق و امتیازات آنها

۳ - اعطای امنیت اجتماعی به آنها

اکنون مادرچه مرحله‌ای هستیم؟

ما هنوز در مرحله اول هستیم، در حال حاضر تعداد زیادی قوانین برای اصلاح وضع کارگران گذرانده‌ایم و بطرف مرحله دوم پیش می‌رویم. اما وظیفه ما با تأمین احتیاجات مادی از قبیل غذا و لباس و مکان برای مردم تمام نمی‌شود، در این زمینه ممکن است ما با کمونیستها اختلاف داشته باشیم. آنها ممکن است روی این نظر پافشاری کنند که تأمین احتیاجات مادی آخرین مقصد زندگی است **ولی ما این مقصد را در پرتو چنان نوری نمی‌بینیم** مطابق تئوری مارکسیسم و آنچه من در اینجا از لحاظ اصلاح وضع عمومی بر مردم شاید به تأمین احتیاجات مادی تلقی شود. اما احتیاجات معنوی و حوائج روحی نیز باید تأمین گردد مارکسیسم از انجام منظور اخیر عاجز است و در این راه قدمی برنمیدارد، فقط فلسفه بودائی می‌تواند این منظور را برای ما تأمین کند و تسلی و تشریف دزدندگی بمانده دهد. تنها در آن صورت، یعنی تأمین حوائج معنوی و روحی است که ماراه خود را برای آزادی از این دنیای خاکی پیدا خواهیم کرد.

دمکراسی یادیکتاتوری

بک مطلب هنوز مانده که باید روشن شود. آیا ما باید ساختمان انقلابی خود را باروهای دمکراتیک بیابان برسانیم یا باروهای دیکتاتوری؟ انقلاب فقط با بک وسیله و بک مدت پیروز نمی‌شود. ماسوسیالیست و مارکسیست های تشنه بخون نیستیم، ما برای صلح جهان مبارزه می‌کنیم، اگر مسئله‌ای با مذاکرات مسالمت آمیز حل می‌شود ما آنرا با طریق صلحجویانه‌ای حل می‌کنیم اما اگر هیچ چاره‌ای جز اعمال زور نیست از انجام آن ابائی نداریم.

من معتقدم که ما از طریق دمکراسی بهتر به مقاصد انقلابی خود می‌رسیم و این طریق با وضع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ما مناسب تر است. مادر حدود دمکراسی می‌توانیم انقلاب را تحقق بخشیم و بنابراین صریحاً اعلام می‌کنیم که ماروهای دمکراتیک خود را ادامه خواهیم داد.

گفتمان حزب سوسیال دموکرات ژاپن (جناح راست)

II

در شماره گذشته قسمت اول این بحث از نشریه نامبرده شده در بالا، نقل گردید. جناح راست حزب سوسیالیست، بعکس جناح چپ که خود را نیروی در مقابل دویلوک جهانی میدانند، عقیده ندارد که حتما در مقابل آندو نیرو یک نیروی دیگری را تشکیل داد. در شماره گذشته اصولی از روش بین المللی این حزب بیان شد اینک بقیه آن اعلامیه رسمی کنفرانس، که برای شناساندن فکر احزاب سوسیالیست جهان برای خوانندگان مفید بنظر می رسد. از قرار معلوم پس از اتحاد احزاب دموکرات و لیبرال ژاپن جناحین حزب سوسیالیست نیز بهم نزدیک شده و در فکر اتحاد بود ه اند. (نبرد زندگی)

۱۱- کابینه بوشیدا (بوسیله قدرت اشغالی برپا ایستاده و حزب مترقی (Progressive) تقریباً ازحل معماهای بین المللی عاجز مانده و عجز احزاب کنسرواتیو امید مردم را برای ایجاد یک حزب مترقی و انقلابی زیاد میکند. اگر حزب ما از برداشتن چنین قدمی قصور و کوتاهی کند و قدرت را بدست نگیرد و باین امید مردم جواب مساعد ندهد زمینها برای از نو بوجود آمدن فاشیسم مساعد کرده و اینجاست که بر روی شانه های حزب ما مسؤلیت فراوانی قرار دارد .

۱۲- ما بهر حال بایستی در درجه اول سیاست خارجی خودمان را روشن کنیم که مردم هدفی را که ما در بحران فعلی دنیا تعقیب میکنیم بشناسند. در درجه دوم به مردم بایستی یک امید حقیقی داد که بوسیله مشی اقتصادی ما سطح زندگی بالا خواهد آمد. و در درجه سوم باید برای ایجاد یک روش مترقی برای کارگران فعالیت کنیم و همکاری رنجبران مشکلا را حفظ و حراست نماییم چهارم ما بیک روش مثبتی برای تجدید تسلیحات احتیاج داریم و طبقات مرد وزن و جوان را باید تشویق کنیم که در برنامه های حزب ما شرکت نمایند پنجم روش پیشروان متحدا بایستی چنان واضح و آشکار باشد که حزب ما بتواند باتوجه های مردم همکاری داشته باشد .

C- در حقیقت مطالب ذیل بر روی مطالب ذکر شده در بالا قرار دارد و بایستی مورد قبول واقع شود .

۱ - روش سیاست خارجی ما نباید بی نهایت امریکائی باشد و لازم نیست که گفته

شود که نباید بی‌نهایت هم روسی باشد. اتحاد و اتفاق بین‌المللی که از سازمان ملل متحد ناشی میشود و همچنین صلح که از سوسیالیستهای بین‌المللی ناشی میگردد روش اصلی حزب ما میباشد.

۲ - ما مخالف صلح مسلح شوروی هستیم و همچنین نمیتوانیم بامبارزه اقتصادی چین کمونیست خود را منطبق کنیم و سازش دهیم. ما در فکر تأسیس یک همکاری دنیائی که بر روی اساس آزادی و دو جانبه قرار داشته باشد میباشیم که بوسیله تشویق و ترغیب برای تهیه یک برنامه وسیع و مترقی برای آسیای جنوب شرقی و دیگر نقاط پیشرفت نکرده و تحت محمیز یا کمک کنفرانس سوسیالیستهای آسیا و سوسیالیستهای بین‌المللی عملی شود.

۳ - با توجه باصل احترام و امنیت کشور خودمان پذیرش ژاپون با سازمان ملل متحد بایستی در درجه اول خواسته شود و امنیت دسته جمعی برای حفظ امنیت کشور ما تحت نظر سازمان ملل متحد یک راه حل مورد موافقت و ضمانت شده است و لی بهر حال در مورد لزوم ما پیمانهای امنیت دسته جمعی ناحیه‌ای و محلی را بمنزله قدمهای اولیه رد نمیکنیم. ۴ - این طبیعی است که در کشورهای مستقل برای دفاع از کشور خودشان بایستی روش ملی و مستقلی داشته باشند اما مخالف تجدید تسلیحات هستیم البته تا وقتی که احتیاج بیک قدرت مطمئن و کافی برای جلوگیری از تجاوز که بر علیه آزادی کشور ما باشد داریم. ۵ - مسئله تجدید نظر در قانون اساسی ما نمیتواند از مسئله دفاع از کشور جدا باشد اما از دو نقطه نظر این حقیقت که در چهارچوب معینی امنیت کشور ما بستگی باین قانون اساسی دارد مخالفت خود را با تجدید نظر در آن اعلام میکنیم.

۶ - بدون هیچ مجامله و صحبتی باید این موضوع عملی شود که یک خط وحد فاصل معینی بین ما و حزب کمونیست و جلوداران «جبهه واحد توده‌ای» بایستی کشیده شود ولی در همان، آن مسئله نفوذ کمونیستی را در میان اتحادیه های اصناف بایستی از نظر دور داشت و هر نوع تاندانس اپورتونیستی جناح چپ حزب سوسیالیست که نوعی از فرصت طلبی برای مخفی کردن حس زبونی خود بعنوان نزدیک بکمونیست هاست، باید انتقاد شود.

۷ - ما نباید انتقادهای ظالمانه بر علیه انحرافات ضد دموکراسی در اتحادیه‌های اصناف بنمائیم زیرا دلائل محکمی برای انتقاد در داخل مجمع عمومی اتحادیه های اصناف ژاپن (سوهیو) وجود دارد. حزب ما بایستی تغییرات اساسی را در مجمع عمومی تقاضا کند و آنهاییکه این تقاضاها را میکنند بایستی پشتیبانی شوند. ۸ - نظریه تشکیل یک اتحادیه پیشرو و مترقی بایستی با قدرت تمام تقویت و بجلو رانده شود.

۹ - باید نظر بتوسعه نفوذ حزب و تشویق فعالیت تمام طبقات حزب بایستی فعالیت‌های فرهنگی و کشاورزی را بمرحله عمل در بیاورد و المانهای جوانتر بایستی باین فعالیت‌های فرهنگی و کشاورزی جلب شوند.

۱۰ - احیاء حزب بوسیله بکارگماردن جوانها و افراد با انرژی بایستی تسریع و طرفداری از روش گذشته که در مردمانهای قبل وجود داشت بایستی حذف شود. ۱۱ - یک تجدید نظر درباره زنان لازم است. این حقیقت که زنها سوسیالیست

صمیمی بوده و يك دسته مطمئن رأی دهند ما را تشکیل میدهند بایستی در نظر گرفته شود. روشهایی که در بالا گفته شد همان نکاتی است که مادر ۱۹۵۲ تقییب کردیم ولی بهر حال موقعیت دنیا تغییر کرده و کشور ما هم بایستگی بدنیا تغییر نموده است حال باید ما باین تغییرات اهمیت داده و بر طبق آنها روش خوشبشرا معین کنیم تغییرات اخیر چه ملی و چه بین المللی فقر و بیچارگی دنیائی را فاش و ظاهر میکند. یکی از علل اساسی این فقر و بدبختی در طبیعت اقتصاد سرمایه داری نهفته شده که راه اساسی برای برطرف کردن و حل این معمای بشریت نیست.

این فنون بدقت باید بررسی شود که :

سوسیالیسم يك وظیفه سنگینی را بر عهده دارد و همانطوریکه شهرت دارد دوره حل برای بمقصد رسیدن سوسیالیسم وجود دارد.

۱- انقلاب سخت.

۲- يك تکامل صلح جوانه و آرام روش شوروی در شدت عمل بطور آشکارا خارج از مسئله تصادم بین دو بولوك متخاصم است و حزب برای پیشرفت سوسیالیزم بطریق صلح جوانه و آرام مقاومت و ایستادگی خواهد کرد.

برای عملی کردن سوسیالیزم بطریق مسالمت جوانه ماییک اکثریت قاطع در دایت (مجلس) احتیاج داریم و بهر حال برنامه ما نمیتواند از حقایق بدور باشد. برای گذشتن از مرحله سرمایه داری (کاپیتالیزم) بمرحله سوسیالیزم ما باید بروش صحیحی مسلح و آماده باشیم و بخصوص ما بیک روش اقتصادی کاملی احتیاج داریم. و این دلیل آنست که چرا ما برای يك برنامه پنج ساله ساختمانی اقتصادی برای الحاق ببرنامج عملیات سیاسی ۱۹۵۳ کار کردیم.

امنیت و دفاع ملی

الف - نقاط نظر اساسی

۱ - برقراری يك صلح دائمی برای جهان یکی از آرزوهای ماست و بهر حال برای برقراری يك چنین صلحی يك امنیت جهانی که بر پایه های آزادی برابری و عدالت استوار باشد لازمست. سوسیالیسم دموکراتیک در کشور ما بمرحله دریابید و خطا های جهانی سیاسی و اقتصادی بایستی از بین رفته و جبران شوند علل مبارزات بین المللی بر طرف شده و از قلبها و تجاوزهها بهمان اندازه که از جنگ پرهیز میشود بایستی دوری گیرند و آنها را رنشه کن کرد.

۲ - برای رسیدن باین هدف حزب امیدوار است که سوسیالیسم دموکراتیک بر اساس استحکام اتحاد بین المللی منطبق بر نظر سازمان ملل متحد و برقراری سوسیالیسم جهانی بوسیله اتحاد بین المللی و مخصوصاً توسعه و تعمیم اتحادیه های آزادگرایی و اصناف مستقر گردد.

۳ - حزب برای آزادی و رهائی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مقاومت خواهد کرد و بهر صورت ما مخالف جنگی آزادی بخشی هستیم که کمونیست ها هوادار آن میباشند. صلح بایستی بوسایل مسالمت جوانه بدست آید و آزادی که بوسیله جنگ مستقر شود خود علت بروز جنگ جدیدی است.

۴ - پیشرفت‌های علمی و توسعه محصولات بعوض آنکه برای انهدام بشر مصرف شود بایستی برای راحتی و آسایش انسانها بکار رود .

۵ - بعقیده ما مبارزات بین‌المللی برای استحکام قدرت سازمان م . م . بایستی بکار برده‌شود تا بتدریج باتحاد جهانی برای ایجاد دولت واحد منتهی شود .

ب - امنیت

۱ - بمناسبت دشمنی قابل تأسف بین دو بلوک هر کدام از کشور های منفرد مجبورند بتنهائی درصدد تأمین امنیت خود باشند . معدلك کشور های امروز دنیا نوعی بهم بستگی پیدا کرده‌اند که هیچکدام آنها بتنهائی نمیتوانند صلح و امنیت خود را تأمین کنند اما صلح جهانی بایستی بالاخره بوسیله س . م . م : ضمانت شود .

۲ - ولی مادامیکه حق و تو شوروی مانع از ورود ما در سازمان ملل متحد است ما باید بوسیله توسل بامنیت دسته‌جمعی ناحیه‌ای ارتباط و امنیت خود را حفظ کنیم .

۳ - حزب ما نظریه سوسیالیسم بین‌المللی را راجع باینکه صلح فقط در سایه امنیت دسته‌جمعی حفظ خواهد شد قبول میکند اما موقعیت خاصی که کشور ما از لحاظ جغرافیائی و اقتصادی دارد ما را مجبور میکند که درباره این اصل محدودیتی قائل شویم .

۴ - حزب ما مخالف پیمان امنیت امریکا و ژاپن است اما ماده های ۱۰ متناسب و تحقیر کننده این پیمان بایستی تغییر داده شود و جنبش برای تجدید نظر در این پیمان بایستی بعد از بدست آوردن استقلال کامل عملی شود .

ج - حق دفاع ملی

در يك کشور مستقل میتوان ادعای دفاع ملی کرد و حزب ما حق دفاع ملی را برای

ژاپن میشناسد .

سوم - سیاست خارجی

الف - نکات اساسی :

۱ - بهمان ترتیب سال ۱۹۵۲ ما برای اصل اتحاد و اتفاق بین المللی تحت نظر سازمان م . م مبارزه خواهیم کرد و امنیت دسته‌جمعی را کلید و مفتاح صلح بین المللی محسوب میداریم زیرا يك امنیت بین المللی بر اساس آزادی برابری و عدالت و يك سوسیالیسم وسیع جهانی واتحاد قدرتهای سوسیال دموکرات در شرق و غرب قرار دارد .

۲ - برطبق آرزو های عمومی مردم ما ، هدف ما بدست آوردن يك استقلال اقتصادی ملی کامل میباشد و برای عملی کردن آن ما باید از جلب احساسات ملی بهره‌رو گروه جلوگیری کنیم .

۳ - بستگی ما ب مردم آزاد آسیا بوسیله بدست آوردن يك آزادی واستقلال کامل بایستی تقویت شود .

ب - اقدامات اساسی و صحیح :

۱ - استقلال کامل - ما میخواهیم که يك تجدید نظر لازمی در پیمان صلح پیمان امنیت - پیمانهای ناحیه‌ای هر چه زودتر انجام گیرد .

۲ - روابط با چین کمونیست و روسیه شوروی ؛

الف - بعوض روش ضد کمونیستی ما باید کوشش کنیم که روابط خود را با چین

- کمونیست و روسیه شوروی بر پایه‌عادی و متعادلی قراردهیم .
- ب - برای برگرداندن اسیران جنگی ژاپن که در روسیه زندانی هستند بایستی مخصوصاً کوشش فوق‌العاده‌ای ابراز شود و همانطور که ما با [رتالیسم] واقع بینی عمل می‌کنیم بایستی احتیاجات اساسی و استقلال و امنیت ژاپن را قربانی نمائیم .
- ج - بارعایت احترام نسبت بچین کمونیست دولت حاضر بایستی بعد از حل و فصل مسالمت‌آمیز مسئله کره دولت چین را برسمیت بشناسد و مسئله قبول شدن او در سازمان ۲۰۴ بایستی بر طبق همین اصل رعایت شود .
- ۳ - روابط با آسیای جنوب شرقی و کشورهای عربی .
- الف - کوششهای مداومی برای مرمت و تنظیم روابط با این کشورها مخصوصاً برمه و اندونزی بایستی بعمل آید .
- ب - هم بستگی فرهنگی و اقتصادی و سیاسی با کشور های عربی بایستی تشویق شود و دیپلماسی کاملاً امریکائی کابینه یوشیدا بایستی تعدیل و دوباره بصورت شرقی درآید .
- ج - برای پیشرفت اقتصاد کشور های عقب مانده و آزادی سیاسی کشور های آسیائی بایستی اقدامات بین‌المللی و اساسی انجام گیرد و در عین حال همدوشی رفقای آسیائی برای از بین بردن امپریالیسم اروپای غربی قویاً اقداماتی بکنیم . اما باید دقت کنیم که نواز ناسیونالیسم بوسیله احزاب فتودال سوءاستفاده کنیم و نه بکمونیست های بین‌المللی اجازه دهیم که برای سیاست تفرقه‌اندازی خویش از آن استفاده کنند . ما باید از بخشهای غیررتالیستی ثوری آسیائی نیروی سوم بهمان اندازه احتیاط کنیم که منافع ژاپن مستلزم آنست .
- چهارم - [مربوط بروابط با کره است .]
- پنجم - [استقلال داخلی و صلح .]
- ب - ما از اصول عمومی و جهانی س م حمایت میکنیم و آرزو میکنیم که آنقدر قوی باشد تا برای اجرای يك سیستم امنیت دسته‌جمعی مستعد و قادر گردد (بوجود آمدن پلیس دائمی س . م . م)
- C - انرژی اتمی بایستی در تحت نظارت س . م . م . () ممیزی شود و هم چنین مسلح شدن کشورها که شامل اسلحه‌های اتمی میشود بایستی از بین برود و با تقویت سازمان س . م . بنام يك قوه حافظ صلح زمانی خواهد آمد که آنها بکلی از بین میروند .
- D - دروضع فعلی موافقت نامه‌های امنیت دسته‌جمعی در تحت نظر سازمان س . م . ضروری است مانند شناسائی سوسیالیستهای بین‌المللی برای مقابله با موافقت نامه‌های مستقیم و غیرمستقیم اردوگاه کمونیستهای بین‌المللی .
- E - حفظ صلح بایستی بتهائمی مربوط با آمریکا و شوروی باشد - برابر با کوششهای س . م . م برای صلح و امنیت جهان ما باید با سوسیالیستهای جهان برای نفوذ مسالمت آمیز و مترقی در جهان همکاری کنیم . ما باید با تمام کوششهایی که برای رنگ و روی اروپائی بخشیدن ایدئولوژیی به سوسیالیسم بعمل می‌آید مبارزه کنیم و شکل جهانی بآن بدهیم .
- F - رابطه نزدیک با آسیای آزاد کلید سیاست خارجی است . متأسفانه بعضی از

قسمتهای آن زیر سلطه کمونیستها و قسمتهایی تحت سلطه امپریالیستهای غربی و قسمتهایی هم هنوز با حکومتهای فئودال اداره میشوند. مامیخواهیم بهر حال مخصوصاً با نیروهای سوسیال دموکرات همکاری کنیم و باید بهر طریق شده بستگی خود را با آنها تقویت نماییم.

G - کنفرانس اخیر سوسیالیستهای آسیا بایستی بنام شروع اتحاد سوسیالیستهای آسیا مورد احترام قرار گیرد اما این اتحادیه نبایستی بمنزله محکومیت سوسیالیستهای بین‌المللی و غربی تلقی و نه بمنزله رد عقیده و سازمان آن محسوب گردد.

ششم - تحصیل و بدست آوردن استقلال اقتصادی از طرفی يك بازار وسیع بواسطه فشار (تردیکي اقتصادی) با کشورهای کمونیست ازدست داده شده و از طرف دیگر تمایل به طرف اقتصاد یکطرفی امریکا و اروپای غربی و مسلح شدن که نتیجه‌اش بدبختی و حقارت است. بعلاوه محدودیتهایی در تجارت با چین وجود دارد که علت آن دخالت اوست در مسئله کره بهمان ترتیبی که این محدودیتهای در تمام جهان مانع تجارت آزاد میباشند و در این موقعیت ما روش‌های زیر را تعقیب میکنیم.

A - مربوط به تجارت ژاپن

B - کمک بکشورهای عقب‌مانده با مساعدتهای سازمان م. م. این يك قسمت از روش صلح طلبی ماست و هم این يك وسیله ایست برای از بین بردن نفوذ و تسلط فقر و مذلت جهان. مهارت و تجربه فراوانی باید در این برنامه بکار رود و روابط تجاری ژاپن با گروه دلار بایستی متعادل گردد.

C -

مابا اصول همکاری اقتصادی ژاپن و امریکا مخالف نیستیم ولی مابهر چیزیکه نقشه‌های اقتصادی بر روی اصول سوسیالیسم را فلج نماید مخالفیم و این يك مانع وسدی است برای استقلال اقتصادی ما و در همین موقع بایستی يك نظارت دقیقی روی سرمایه‌های داخلی انجام شود و از هر نوع کنترل خارجی بر روی آنها جلوگیری بعمل آید ...

با احترام به تجارت با ممالک آسیائی و مخصوصاً چین کمونیست مابا اصول محدودیتهای تجاری موقتی کمک و مساعدت میکنیم. و در حال حاضر ما ناگزیر بقبول محدودیتهای تجاری با چین کمونیست هستیم تا همکاری خود را با س. م. ثابت کنیم ...

چهارم - اتحاد سوسیال دموکراتها - برای پر کردن شکاف و برطرف کردن اختلافات بلوک سوسیال دموکرات ما باید روی اصول خودمان محکم بایستیم حزب سوسیال دموکرات بهمان ترتیبی که بنظر میرسد اختلافات خود را درباره پیمان صلح کنار گذاشته است اما در حقیقت اختلاف عقایدی درباره روش ما در مقابل کمونیسم ظاهر میشود ماکاری نداریم که جناح چه طرفدار کمونیسم همانطوریکه ادعا میکند میتواند با کمونیستها مبارزه کند و بر آنها غالب شود ولی در يك جنبه متحدجایی برای طرفداران کمونیسم نیست. با احترام با اتحاد و اتفاق جناح چه اصول زیرمتکی هستند.

۱- حزب متحد بایستی در درجه اول برای توده‌های کارگر که سوسیال دموکراسی را حمایت میکنند يك حزب سیاسی باشد.

۲- سوسیالیسم فاشیستی بایستی ازین برود و با اتحاد مطلق و بدون قید و شرط بایستی مخالفت شود.

۳- با حزب کمونیست ژاپن باید مخالفت شود و هیچگونه همکاری با نیزوئی بر له کمونیست‌هاست نبایستی انجام گیرد .

۴- چهار اصل صلح که در هفتمین قرارداد ذکر شده بقوت خود باقی است یعنی مخالفت با پیمانهای صلح و امنیت و مسلح شدن و دفاع از قانون اساسی و بدینجهت در حقیقت دست چپها اتحاد با حزب ما را برای مخالفت خودشان با پیمانهای صلح و امنیت رد میکنند . حزب ما اصول هفتگانه زیر را برای پایه گذاری اتحاد قبول میکند :

۱- پشتیبانی از سوسیالیسم دموکراتیک
۲- شناسایی واقعیت برای احترام به صلح و کوشش برای بدست آوردن استقلال کامل کشور .

۳- درباره سیاست خارجی - پشتیبانی از اتحاد و اتفاق و امنیت دسته جمعی و تقویت سازمان ملل متحد .

۴- روابط و اتحاد نزدیک با سوسیالیست های بین المللی و نیزوهای سوسیالیست آسیا .
۵ - دخول و همکاری با کنفدراسیون های بین المللی و اتحادیه های آزاد تجارتمی
۶- مخالفت با کمونیسم و فاشیسم و عدم اتحاد و همکاری با آنها از لحاظ ایدئولوژی و عمل .
۷- دفاع از قانون اساسی - قائل شدن حق اولویت و تقدم برای کارهای اجتماعی و مترقی در مقابل مسلح شدن .

رژیم یوشیدا بی فایده و عاقل است رژیم او بمبارزه با قانون اساسی و دموکراسی برخواسته، دفاع او از منافع کاپیتالیست ها از طرز فی معارض با منافع کارگران - زارعین و درآمد های کوچک و متوسط است و در سیاست خشن کمونیست ها از طرف مردم تدریجاً و مداوم یک خواست صمیمانه و ساده ای را مطرح میکند و آن اتحاد سوسیالیسم دموکراتیک است ما باید باین خواست و عبارت دیگر احتیاج توده های کارگر و عده زیادی از دست چپها جواب گوئیم . ما این خواست را در شب نمیتوانیم اجرا کنیم (مقصود اینست که با خوابیدن نمیتوانیم آنرا اجراء نمائیم) بلکه بایستی با کوشش خستگی ناپذیری برای آن کار کنیم باین ترتیب یک سیستم سیاسی ایدآلی در این مملکت میخواهد که در این کشور دو حزب وجود داشته باشد یکی حزب کنسرواتو و دیگری یک حزب مترقی سوسیالیست . این هدف را بروی چهار اصل تعقیب میکنیم

۱ - اصول هفتگانه مذکور در بالا بایستی راهنمای ما برای رسیدن با اتحاد سوسیالیستی باشد .

۲- این اصول باید بطور وسیعی بین مردم منتشر شود و مشهور گردد و رد دوسیستم کمونیسم و فاشیسم از طرف ما بایستی برای مردم توجیه شود .

۳- علل شکاف اخیر حزب (تقسیم بدو جناح راست و چپ و اختلاف این دو که در اول بحث شد) بایستی برای مردم توضیح شود .

۴- ما باید بر علیه کوششهایی که دست چپها برای هدایت و کنترل اتحادیه های اصناف برای بهدفع رساندن منافع خودشان میکنند مبارزه کنیم و کوششی کنیم یک اتحادیه پیشرو و دموکرات اصناف تاسیس نمائیم

- B - يك كنفدراسيون دائمی اتحاديه‌ها بايستی بين اتحاديه‌های مختلف واحزاب سياسی تأسيس شود و همكاری متقابلی برای تسهيل رسيدن بهدفعايشان بايستی ايجادشود. دوائر مطمئن فعالیت بايستی منحصر بيکی از طرفين باشد و هيچكدام هم نبايد كوشش كنند كه اين چنين محيطهائی را به تنهائی ايجاد نمايند ...
- ۲- يك اتحاديه اصناف دموكراتيك و متحد بايستی تأسيس شود .
- هيچ يك از دسته‌های كارگران در مقابل دسته‌های ديگر بايستی از منافع متمتع شوند و همه آنها بطور دسته جمعی بايستی از آسایش عمومی برخوردار گردند .
- B - حزب با اتحاديه اصناف برای رسيدن باستقلالشان همكاری خواهد كرد و هم چنين يك همكاری زردیكي را برای يك اتحاديه پيشرو با آنها ايجاد خواهد كرد ...
- ۳- ما برای استقلال اقتصادی ژاين و ايجاد يك دموكراسی صنعتی و امنيت اجتماعی و حقوق اساسی كارگران مجاهدت و مبارزه ميكنيم.
- در همكاری با ساير اتحاديه های اصناف و در مبارزات روزانه ما هدفهای زیر را تعقيب ميكنيم .
- A - دست مزد زيادتر - يك وضع مترقی برای كارگران و ايجاد و تعيين حداقل مزد .
- B ايجاد شوراهای توليد (مقصود شوراهائی است كه ميزان توليد را تعيين و بر طبق آن اگر توليد زياد باشد مزد كارگران را زياد ميكنند).
- C - پستيانی از منافع كسانيكه در تجارخانه‌های كوچك و متوسط كار ميكنند و تشويق سازمان اتحاديه اصناف .
- D - اقدامات برای جلوگيري از بيكاری و روشی برای استخدام كامل.
- E - تسريع سريع پيمان كاری بين المللی.
- F - بطلان قوانين ضد كاری و تجديد نظر و اجبار برای ايجاد يك قانون كاری كه حافظ حقوق كارگران باشد .
- G - توسعه امنيت اجتماعی .
- H - تخفيف مؤثر مالياتها روی درآمدها و بطلان ماليات متقاعدین پير و از كار افتاده .
- I - ساختمان خانه‌های زيادتر برای كارگران.
- J - تأسيس سريع بانك كارگران و توسعه اقدامات برای تشويق كارهای فرهنگي
- نامين راحتی و آسایش بين طبقه كارگر .

ترجمه احمد شريعت

تحقیق در هدف حکومتها هدف حکومت در قرن بیستم

«۴»

در هر حال بعضی دولت‌ها با توجه باوضاع و احوال جدید موضوع پیش‌بینی اجتماعی را مورد توجه قرار داده و برای تأمین آن کوشش‌هایی نمودند و از این نظر میتوان گفت که این قبیل دولت‌ها از صورت لیبرالیسم اولیه (لیبرالیسم کلاسیک) خارج شده و بصورت لیبرالیسم اجتماعی (لیبرالیسم سوسیال) درآمدند.

دولتهائی که برای اجرا و عملی کردن پیش‌بینی‌های اجتماعی و رفع احتیاجات جدید اجتماعی افراد اقداماتی نمودند در حقیقت هدف و وظائف دولت را از صورت اولیه یعنی انتظامات دادگستری خارج کرده و آنرا توسعه دادند و بدین ترتیب قبول کردند که مثلاً از نظر فرهنگ و تعلیم و تربیت تعلیمات ابتدائی مجانی را باختیار اطفال بگذارند - موضوع تأمین بهداشت نیز جزء هدف‌های جدید دولت درآمد و امثال آن و در نتیجه اقدام بساختن بیمارستانها و مدارس و راه‌ها و پارک‌های عمومی و غیره بوده و نیز دستوراتی از نظر رفع احتیاجات عمومی و اجتماعی وضع کردند و بدین ترتیب خدمات عمومی که دولت باید انجام دهد متدرجاً زیادتر شد و نتیجه آن این بود که مخارج دولت که همه عواید از راه عمومی و مالیاتها تأمین می‌گردید بهمان نسبت سنگین‌تر گردید.

امادولت‌هائی که در رژیم آزادی بودند با تمام کوشش‌هایی که میکردند نمیتوانستند تمام توقعات و تمایلات دمکراتیک افراد را تأمین کنند چه لازمه این تمایلات نه تنها آزادی‌های سیاسی بود بلکه افراد مزایا و حقوق اقتصادی و اجتماعی زیادی را مطالبه میکردند در صورتیکه در همین موقع علماء و اقتصاددانان طرفدار رژیم آزادی لیبرالیسم با هر گونه مداخله دولت در امور اقتصاد مخالف بوده و می‌گفتند که مقنن قدرت خلاقه *Pulissance Créatrice* ندارد بلکه فقط قدرت منظم‌کننده دارد *Force régulatrice* من باب مثال می‌گفتند که دولت ایجاد حق مالکیت نکرده است و بنابراین حق تغییر آنرا ندارد و همینطور می‌گفتند که دولت نباید برای تثبیت قیمت‌ها و محدود کردن منفعت مداخله کند بعقیده آنها مالیات باید در مقابل وضع اقتصادی و اجتماعی بی‌طرف باشد و فقط بمنظور ایجاد عوائد برای تأمین مخارج دولت گرفته شود همین اقتصاددانان می‌گفتند که دولت نباید برای تعیین شرائط کار مداخله

کند مثلاً Leroy Beaulien که از طرفداران جدی (لیبرالیسم) بود در کتاب معروفش بنام: *L'etat moderne et ses fonctions* (دولت جدید ووظائفش) که در سال ۱۹۱۱ منتشر شد مداخله دولت را برای تعیین حداقل مزد محکوم میکرد و معتقد بود که ساعات فراغت و استراحت بیشتر مضر است تا مفید بعلاوه با مقررات بین‌المللی مربوط بکار کاملاً مخالف بود .

در هر حال در مقابل عدم قدرت دولت‌ها برای تطبیق و هم‌آهنگ کردن وضع خود با شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی مقدمات یک انقلاب اجتماعی فراهم میگردد . مخصوصاً با تبلیغات شدیدی که سوسیالیست‌های نیمه دوم قرن نوزدهم می کردند و اشاعه عقاید مارکس و طرفداران او موجبات و مقدمات این انقلاب اجتماعی بیشتر فراهم شد .

جنگ بین‌المللی اول که خود تا حد زیادی نتیجه رقابت‌های اقتصادی بود زمینه این انقلاب را فراهم کرد بعنیده پرفسور E. Carr هدف این انقلاب مبارزه با عقیده و اصول مشروطه در ذیل بود: دمکراسی آزاد *La democratie liberale* حق ملت‌ها در استفاده و با اختیار گرفتن افراد خودشان *Le Droit des peuples a. Disposer de, eux meme* (حق حاکمیت ملی) و آزادی اقتصادی *Le libéralisme économique* که در قرن ۱۹ مورد قبول و اجراء بودند .

انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه نیز از جهات زیادی عکس‌العمل و مبارزه در مقابل اقتصاد آزاد بود و همین انقلاب در فاصله دو جنگ اثرات مهمی روی سیاست اقتصادی و اجتماعی عده از کشورها داشت چنانکه در رژیم فاشیست ایتالیا و در آلمان نازی تبلیغات شدیدی بر علیه اقتصاد آزاد بعمل آمد و اقدامات اقتصادی آنها بجهت متعددی با اقتصاد آزاد مخالفت و میبایست داشت و در مقابل فلسفه *Laissez faire* اقتصاد اداره شده [اقتصاد ارشاد شده] بوجود آوردند .

با مطالعه اوضاع کشورهای غیر اشتراکی در فاصله دو جنگ ملاحظه میشود که در عین اینکه اصول اقتصاد آزاد مورد قبول و عمل آنها بود معذک مبارزه شدیدی بین طرفداران اصول سابق و طرفداران شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی وجود داشت و رژیم سرمایه‌داری آزاد بتدریج امتیازاتی را از دست داد مثلاً به اصل مالکیت فردی و وسائل کار که پایه و اساس رژیم سرمایه‌داری آزاد را تشکیل میدهد در این مدت انتقادات و حملات شدید شده و رونق و توجه اولیه را از دست داده بود علت اصلی آنهم این بود که رژیم آزاد سابق در جریان عمل بعضی از اصول خود را از بین برده و بقول «پرودن» رقابت موجب از بین بردن رقابت شده و انحصار «طفل حرامزده» آزادی «جانشین رقابت» گردیده بود. - و چنانکه میدانیم کارت‌ل‌ها و ترست‌ها و سندیکاها و واحدهای اقتصادی سرمایه‌داری جدید را تشکیل میدادند.

و چون این قبیل مؤسسات بزرگ سوء استفاده زیاد نموده و منافع غیر عادلانه از اصل مالکیت بردند کم‌کم فکر محدودیت مالکیت و منافع قوت گرفت . - و برای اصلاح این امر و تعدیل منافع بکرافتادند که از مالیات استفاده کنند و عده از اقتصاد یون و علماء مالیه معتقد گردیدند که مالیات نه تنها وسیله تهیه عایدات برای خزانه دولت است بلکه باید بوسیله آن از نفع زیاد جلوگیری کرده و توزیع ثروت را عادلانه‌تر نمود و باینکه این فکر مورد استفاده شدید اقتصاد یون طرفدار آزادی بود معذک مالیات بتدریج بیشتر مورد استفاده و وظائف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار گرفت . -

از طرف دیگر بعضی از وسائل تولید که مورد استفاده خدمات عمومی بود ملی شده (Nationalisé) و جزء اقتصاد عمومی و سرمایه ملی گردید . -

در همین زمان جنگ طبقاتی در غالب کشورها ساختمان اجتماعی جدیدی بوجود آورده و اثرات عمیقی در روی اقتصاد این کشورها داشته است بطوریکه قوای اقتصادی بصورت جدیدی تقسیم گردید و همکاری شدید کارگران بایکدیگر و عنوان دمکراسی توده‌ها موجب شد که کارگران و با بقول معروف توده‌ها اعمال نفوذ کرده و از دولت می‌خواستند که برای اصول دمکراسی : آزادی و تساوی مخصوصا از نظر عوامل اقتصادی مفاهیم و تفسیرهای تازه بپذیرد .

امادرمدت بین دو جنگ سازمان جدید اجتماعی اثرات عمیقی در روی اقتصاد داشته و در نتیجه تعارض منافع اقتصادی و تفسیرات جدیدی که از اصول گذشته می‌شد اختلافات جدیدی بین عوامل تولیدی و اقتصادی ایجاد گردیده و در نتیجه هر روز با بروز کشمکش و عدم همکاری بین عوامل نامبرده و مخصوصا سرمایه‌و کار بیکاری و حیف و میل کردن وسائل تولید و اعتراض به عدم عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه عایدات شدیدتر می‌شد بطور خلاصه میتوان گفت که از مشخصات اولیه و معایب سیستم اقتصادی این دوره بیکاری و عدم تعادل در عایدات بوده است .

لرد Keynes می‌گوید که دو عیب اساسی نامبرده موجب شده است که در این دوره که حداکثر استفاده اقتصادی **Plein emploi** بوجود نیامده و توزیع ثروت و عوائد بدون رعایت عدالت بطور اجباری و استبدادی بعمل آمده است -

بنظر عده از علماء و اقتصاد یون عدم ثبات اقتصادی سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۲۹ منجر به سرایشی اقتصادی و بحران معروف ۱۹۲۹ - ۱۹۳۳ گردید و در سال ۱۹۳۲ که شدیدترین سال بحران بود بیش از ۲۵ میلیون کارگر صنعتی بیکار بوده و عده زیادی کارگر بیکار کشاورزی را باید به این عده اضافه کرد در همان زمان هیئتی از طرف جامعه ملل مأمور رسیدگی به وضع و نتایج بحران گردید این هیئت در گزارش خود ذکر می‌کند که در سال ۱۹۳۲ بیش از ۶۰ میلیارد دلار عوائد ملی در ۲۴ کشور از بین رفته است .

با ملاحظه نتایج و اثر وخیم بحران سابق الذکر عده از اقتصاد یون بروز این بحران را دلیل ورشکستگی سیستم اقتصادی سرمایه‌داری آزاد می‌دانند بهر حال در فاصله دو جنگ دولتها در بین طرفداران اصول سرمایه داری گذشته و توقعات طبقاتیکه با تمایل با اصول سوسیالیسم خواستار تغییرات زیادی در وضع گذشته بودند گریز کرده و در حال تردید مانده بودند و نمی‌خواستند که با عجله و سرعت تغییراتی در اصول گذشته بدهند در صورتیکه طبقات متوسط و پائین از دولت تقاضای سریعی داشتند و می‌خواستند که دولت نسبت به شرائط کار و کنترل قیمت و منفعت سرمایه اقدام فوری نماید و مخصوصاً منافع بزرگ را بامالیهای سنگین کم کند و کار برای بیکاران تهیه نماید . -

نکته که باید در اینجا ذکر شود اینست که بعقیده عده از اقتصاد یون ورود در این مسائل بدون داشتن پلان و نقشه صحیح که همه اقدامات و فعالیت‌ها را بایکدیگر هم آهنگ کند کار آسان و مفیدی نیست و تنها حمایت از اقتصاد اداره و (ارشاد) شده **Economie dirigée** را کافی نمی‌دانستند چه در این رژیم بعوض اینکه تولید را زیاد کنند و مسائل

حمایت از سرمایه را فراهم می آورند و دولت در موقعیکه با منافع خصوصی اختلاف پیدا می کند مداخله نمی نماید - بلکه مداخلات او همیشه بحمايت از منافع خصوصی میباشد - همین دسته از اقتصاديون می گویند که سرمایه داران در موقع خوبی وضع اقتصادی منافع سرشار می برند و همواره به نفع خود بر میدارند در صورتیکه در مواقع بحران و خرابی وضع اقتصادی حمایت و مداخله دولت را به نفع خود خواستارند و حتی از او می خواهند که خسارت آنها را بصورتی جبران کند بقول Piron در رژیم فعلی منفعت شخصی است و ضرر اجتماعی در هر صورت تجربه و عمل نشان داد که در مدت دو جنگ کشورهای که با تهیه برنامه های وسیع فعالیتهای اقتصادی خود را هم آهنگ نمودند کمتر دچار بحران شده و از اثرات آن خسارت دیدند در صورتیکه کشورهای دیگری که پای بند با اصول کهنه گذشته بوده و تحت تاثیر نفوذ افکار اقتصادی گذشته و اصول ناشیه از سرمایه های بزرگ دیرتر به طرف (Planisme) و نقشه در امر اقتصاد متوجه گردیدند و به رژیم حمایت از اقتصاد قناعت کردند دچار بحران شدید ۳۳ و ۱۹۲۹ و اثرات آن گردیدند بعقیده پرفسور E - d - w - Carr در این زمان ثوری های گذشته اثرات مخربی در روی زندگی اقتصادی داشته و نتیجه آن بی نظمی های اجتماعی بود که بالاخره منتهی به جنگ گردید . - او معتقد است که سیاستمداران و حکومت های این زمان می خواهند با اصول کهنه دنیای تازه بنا کنند و قهری است که به نتیجه لازم نمی رسیدند در سال ۱۹۳۳ در موقعی که بحران هنوز شدت خود را داشت و تنزل پول و سقوط قیمت ها در غالب کشورها دیده میشد و در همه جا قروض زیاد و کم شدن مبادلات و بیکاری وجود داشت و بیش از ۳۰ میلیون بیکار در کشورهای مختلف متفرق بودند در لندن کنفرانسی تشکیل یافت که با همکاری کشورهای عضو کنفرانس در مقابل این مشکلات فکری بیندیشند و اقداماتی بنمایند ولی کنفرانس باشکست کامل مواجه گردیده و در گذارش نهائی خود صریحاً تذکر داده است که اقدامات بین المللی برای جبران این وضع غیر ممکن است . با توجه و دقت در شکست این کنفرانس میتوان بخوبی و بطور روشن ملاحظه کرد که علت اساسی شکست این کنفرانس این بوده است که بیشتر نمایندگان کنفرانس و دولت های آنها متوجه با اصول گذشته بوده اند و با آن اصول و ثوریهای که مورد نظر آنها بوده است می خواسته اند راه حلی پیدا کنند این امر غیر ممکن بود و کنفرانس را به شکست منتهی کرده است بقول پرفسور Keoynes مشکل فهمیدن افکار و مسائل جدید نیست بلکه مشکل اساسی فرار کردن از افکار گذشته که در دماغ غالب اشخاص فعلی سوخ کرده است می باشد و همان توجه با افکار گذشته است که در مقابل افکار جدید و عقاید اشخاص واقع بین ایجاد مقاومت می کند و با هدفهای جدیدی که برای دولتها پیش بینی میشود ایجاد مخالفت شدید مینماید در هر صورت اقداماتی که در فاصله بین دو جنگ برای اصلاح وضع اقتصادی بعمل آمده است بنظر عده از اقتصاديون اصلاحات و اقدامات موقتی بوده که برای مدت کوتاهی مؤثر واقع میگردد است و نمیتوان به آن اقدامات نام رفرم و برنامه گذارد . -

جنگ دوم جهانی و اوضاع و شرائط جدید اقتصادی و اجتماعی که در نتیجه آن بوجود آمد افکار و عقاید علماء و سیاستمداران را محسوساً عوض کرد و تریدهای گذشته بقیه در صفحه ۸۲

تأثر

نمایشنامه «تأثر» از نویسنده ارمنی بشنیک تاشلیان ترجمه آقای خالاتیان است که قسمت اول آن در شماره گذشته چاپ شد . در قسمت اول تأثر و با عدم تأثر يك خانواده بورژوا را به مناسبت اصابت قرعه بخت آزمایی بنام آنان مورد بحث قرار میدهد که پول هنگفتی برای آنها بار آورده است . در این نمایشنامه نشان داده می شود که برای بورژوازی نورسیده پول همه چیز است . دین و ایمان و شرافت و همه چیز در آستانه پول بهیچ شمرده می شود و یاد حقیقت پول عبارت از همه آنهاست . در ضمن بحث معلوم میشود که برای میلیونر که مسلح با اسلحه پول است حتی اصول اخلاقی و ناموس نیز یهوده و پوچ است . برای اینکه رئیس خانواده از خوشحالی متأثر نشده و سگته نکند ، داماد او که دکتر است مندرجا این خبر را باو میدهد :

II

سمن ۵

(دکتر مانوشاک و وارد)

دکتر - هان ، عزیزترین پدرزنم . حالا برای آخرین بار سؤالی ازت بکنم ...
و - بگو ...
دکتر - اگر تصادف بکند و یکی از ما . یعنی من خودم ، زنت یا دختر خانم و بهت اعلام کنند که آقای ماردبروسیان ، با خوشحالی مژده میدهم که از قرعه کشی ۱۰۰ میلیون برده اید ، چطور میشوید و چکار میکنید ... ؟
و - نگاه کن . زیر این حرفها بابت چیزی هست ... ؟
دکتر - لابد کف زیرش چیزی هست . پدرزنم هم زیرش هست و هم روش .
و - مبیگی ۱۰۰ میلیون .
دکتر - عرض کردم : ۱۰۰ میلیون .
و - میدونی که ۱۰۰ میلیون یعنی چه .
دکتر - صدمیلیون یعنی صدمیلیون ... یعنی ضربه هائی اتمی که اگر سنگت بخورند آنرا بلرزه در آورده و ذوبش میکنند . آیا تو میتونی تاب يك همچوشادی بزرگ را بیاوری؟ صدمیلیون شانس است که هم میتونه برای انسان سگته بیاره و هم عمر او را دراز نماید .

- و - احمقها از ضربه ثروت می‌میرند من که احمق نیستم .
 دکتر - اگر درعروق توچند قطره هم که شده خون اعیانی در جریان باشد .
 باشنیدن يك همچو خبری متأثر نمیشی وعارضه قلبی نیز بهت دست نمیده . اگر يك
 دنیا ندیده‌ای ، مبلغی کمتر از صد میلیون هم بیره ، احمقانه متأثر میشه و می‌میره .
 و - درست است . ولی من اصلم از يك دودمان نجیب‌است . بدین علت درعروق
 خود دارای چندقطره خون اعیانی میباشم . از من ترس . من رعیت نیستم . آنهایی که
 ندیده‌اند خودشانرا کم میکنند . من درست با بی‌فیدی يك اشراف‌زاده صد میلیون را
 دریافت میدارم و سپس بابلند همتی تمام ۲۵ میلیون آنرا میدهم بتو .
 برای من ۷۵ میلیون هم کافی است .
 دکتر - (باهیجان بزرگ) چی ؟ چی ؟ چی ؟ ...
 و - حالا دیگر توداری متأثر میشی .
 دکتر - ولی تکرار کن ، تکرار کن عزیزترین پدرزم .
 و - میگم متأثر نشو ، تأثر سم است .
 دکتر - گفته‌های خودرا تکرار کن که دیگر متأثر نشوم .
 و - خوب . اگر ۱۰۰ میلیون بیرم ۲۵ - اش مال تو ...
 دکتر - نشد . این ۲۵ تا چیست ؟ ۲۵ میلیون یا هزار ... ؟
 و - هزار کدام است ؟ هزار هیچ حرفش هم نیست . سرو کار ما با میلیونهاست .
 دکتر - پدرزم ، ترا بیوسم ،
 و - ولی فرزندم ترا سخت متأثر می‌بینم .
 دکتر - راحتم کن ... آرام کن ... و با تکرار حرفهای طلائیت غرق در
 آرزوهایم کن ...
 و - حرفهای طلائیم ؟ بدینی برای این افتادگان حرفهای طلائی کدامها هستند؟
 دکتر - رحم کن و بگذار یکدفعه دیگه حرفهای طلائیت در دهن طلائیت
 طنین بیندازند ...
 و - حالاهم که دیگر دهن طلائی شدیم ..
 دکتر - بگو ، صحبت کن ای پدرزم متعالم .
 و - پسر ، تو در برابر ۲۵ میلیون دچار تأثر بسیار شدیدی ، تمام معلومات
 و دکتریت وجهان بینات در زیر ۲۵ ماندو لشد . مثلاً اینکه درعروق توقطره‌ای هم
 از خون نجیب‌زادگان در جریان نیست .
 دکتر - ممکن است که درعروق من خون اشرافی در جریان نباشد . ولی با ۲۵
 میلیون يك اشراف‌زاده خون خالص خواهیم شد .
 و - میدانم . اشراف‌زادگان فعلی هم‌ماز پول ساخته شده‌اند . يك اشراف‌زاده
 هم توهستی ، عرضه اشراهم که داری .
 دکتر - تو مرا اشراف‌زاده خواهی کرد .
 و - فرزند رعیت ضعیفم . داماد دنیا ندیده‌ام . گرچه تصمیم داشتم ۲۵ میلیون
 رابدهم بهت . ولی حالا دیگر فکرم را عوض کردم ...
 دکتر - ولی بچه علت فکر طلائیت را عوض کردی ...

- و - برای نفع تو .
 دکتر - نفع من ایجاب میکند که من ۲۵ میلیونرا دریافت دارم ...
 و - اگر ۲۵ میلیونرا دریافت کنی ، چی خواهی شد و چکار خواهی کرد ؟ ...
 دکتر - آدم خواهم شد .
 و - بهین که آدم شدن را چگونه تجسم میکنند .
 دکتر - من هم در چشم خودم وهم در پیش عامه آدم خواهم شد .
 و - واما اگر تأثر دهانت را قفل کند یا ترا مفلوج سازد ؟ ...
 دکتر - هر چه میخواهد اتفاق بیفتد . من با ۲۵ میلیون ارتقاء خواهم یافت .
 و - بهین که مردم کلمه « ارتقاء » را چگونه تصور میکنند .
 دکتر - ای پدر زن عزیزم ، بده ، بده ، ۲۵ میلیونرا .
 و - اولاً چیزی در بین نیست . در ثانی بهت رحم میکنم . جوانی ، شوهر دخترم هستی ، ممکن است سخت متأثر بشوی و فلج شوی .
 دکتر - خواهش میکنم تمنی میکنم و ۲۵ میلیونرا میخواهم .
 و - خوب ، خوب .
 دکتر - اگر فکرت را عوض کنی ، آنوقت دیگر بیشتر متأثر خواهم شد ..
 و - اینرا راست گفتمی . خوب صبر کن . (میرود بسوی میز و روی تکه کاغذی چیزهائی نوشته میآرد و میدهد به دامادش)
 دکتر - (بادستهای لرزان میگیره و با صدای لرزان میخوانه) « اگر روزی برنده صد میلیون بشوم . قول میدهم ۲۵ میلیون آنرا به دامادم : دکتر مانوشک هدیه کنم » .
 وارد ماردیروسیان . تشکر . ۲۵ میلیون بار متشکرم (تکه کاغذ را میزند بچیب) من مالک ۲۵ میلیونم ، من مالک ۲۵ میلیونم ...
 و - دیوانه شد ... دیگر دیوانه شد ... پراند ، گم کرد ، کج شد ...
 دکتر - من مالک ۲۵ میلیونم ... من نابهنگام ... من قهر مانم ... (می افتد و می میرد) .
 و - نابهنگام هستی ... قهر مان هستی ... دیوانه ... (روی دکتر خم میشه و داد میزنه) شوشان اود کلن ، که لیمو بیار ، خودت را برسان ، دامادمان خاموش شد ... چی، چی، چی؟ راستی ... ؟ آره ، آره ... از تأثر مه، مه، مه ... مرده ، مرد ، درست تر: مردند . هم پدرم مرد وهم فرزندم وشعاراو : «متأثر نشوو متأثر نکن» بود ... مرد ... ولی هیچگونه مرد ؟ چرا مرد ؟ آه من او را کشته ... تأثر شادی او را زد ... من، من، منم قاتل او ... خودش میگفت «متأثر نکنید» و من او را متأثر ساختم ... آه قلبم ، قلبم ... (می افتد و می میرد) .

سن ۶

(همانها و شوشان)

ش - امیدوارم صحبت گرم و نافع شما تمام شد *** این چیه ؟ *** ای حضرت مریم *** شوهرم ، دامادم ، هر دو بیحرکت افتاده *** نه، نه، نه نمیشه *** بلند شوید که مرادارید میکشید *** میگم بلندشوید *** نه ، نه نمیشه ، ممکن نیست ، شدنی

نیست ... شروع کردم به ترسیدن ، می فهمید ، دارم وحشت میکنم ... وارد، مانوشاک بمن رحم کنید ... (خم میشود و باترس هردو رامعاینه میکند) خدایا ، درست مثل مرده اند ... آه دارم گیج میشم (پامیشود) سرم از جایش کنده میشه ... سرم جایش است؟ هم جایش است و هم جایش نیست ... آیا خوب است این واقعت ... آه بدادم برسید، بدادم برسید، نمیتونم باور کنم ... آه این چیه ؟ چه اتفاق افتاد ؟ مثل اینکه دامادم همه چیز را گفت آره و شوهرم تاب تأثر رانی آورد و مرد ... ولی دامادم ؟ آه می فهمم دامادم نیز تحت تأثیر مرگ شوهرم فرار گرفت و مرد ... پس دامادم اینقدر شوهرم را دوست داشت ... ما هم بیخودی پشت سرش میگفتیم : خود خواهه ، استفاده جو به ... آخ، آخ برای کدام یکی تان گریه وزاری کنم ؟ آخ شوهرم که به راحت ترین نقطه زندگی رسیدی و قبل از اینکه بر روی آن قرار بگیری ، بهوسرنگون شدی ... وتو دامادم ، تونیز قربانی ضعف قلب شوهرم شدی ... هردوتان هم شهید شدید ... ما ندیم من و دخترم ... دوزن بیوه ... آه اینهم شد شانس ... آه شانس مارا باثروت کوبید ... صد میلیون برای ما مرمر قبر شد ... میلیون و مرگ ... دومرگ ... بک مرده هم منم ... همه این کارها را تأثر کرد ... رشه تأثر خشک گردد ... آه ، آه ، حالا هم مرا دربر گرفته ... مثل دیو (بایک نفر نامرئی گلاویز میشود و سعی میکند گلوش را نجات دهد) آه ، بس است قلبم؛ گلویم ؛ آه میخواهد خفهام کند ... آه زندگی کردن میخواهم ... میخواهم عمر کنم ... زندگی تا مرده ایم رابخاک بسپارم و اسقف بزرگ را روی قبرها و ادا و بسخن گفتن کنم ... قبرها را باکل ترئین کنم ... اشک بریزم یا سیاه پوشم و جواهرات سیاه استعمال کنم ... با گلهای سیاه آرایش کنم و در شب های سیاه روی که برای سیاه برآلام سیاه خود اشک سیاه بریزم ... برف سیاه بیارد و من مبدل به شوشان سیاه گردم ... از شیر سیاه ماست سیاه بسازم . بک فاشق باو و بک فاشق بمن وتوی ماست ؛ بیفتم ؛ بیفتم ... (می افتد و می میرد)

سن ۷

(همانها و هاسمیک)

هاسمیک - (شیک پوشیده و آرایش کرده است . کلاه و چتر همراه دارد) این چیه ... ؟ هر سه روی زمین خوابیده ... هر سه تان هم دیوانه شدید ... قربان سلیقه تان .. دیگر هیچ چیز پیدا نکردید و خودتان را به ردن زدید ... ؟ باید صاف و پوست کنده بگم که شوخی شما خیلی خراشه است ... آدم را مجبور میکنید! خیرت باین اندازه؟ ممکن بود از ترس سکنه کنم . آه ، بس است دیگر . اصرار میکنید هان ؟ ... خوب . درست در نقش خودتان هستید . بشما ، غیر از این رل دیگر هم نمی آید . یا نباشد پرده آخر هاملت شکسپیر را تمرین میکنید ... ؟ از اینکه شمارا سرزنش کردم ، معذرت میخواهم . اگر راستی پرده آخر هاملت را تمرین میکنید . گرچه بازی شما را ندیدم ولی نقش مردگان را الحق که عالی بازی میکنید . زنده باد . حالا دیگر پاشید و جلوی من تعظیم کنید . پدرم یقین رل شاه را ایفا میکند . مادرم مال ملکها و شوهرم بی شک رل هاملت را ... زنده باد هاملت ... زنده باد گلودیوس ... زنده باد گرتیود ... باز حرکت نمیکنید ... ؟ خوب . یادتان نره که زن دکترینیم دکتر محسوب میشه ... خلاصه معجزه هم میتونم بکنم ... بمردگان

حیات می‌بخشم... حالا یکی یکی شمارا زنده خواهم کرد... اول از شوهرم یعنی: هاملت و هی بوکرات شروع کنیم... (بادسته چتر آفتابی میزند بسرد کتر) آئی د کتر، عجب امر میکنم زنده شوی و دیگر انرا هم با خودت زنده کنی د کتر اصلی توئی (این دفعه محکمتر از پیش میزند بسرد کتر) د کتر، عجب سرگنده‌ای داشته‌ای...؟ ضربه‌های محکم هیچ اثری در قیافهات بجای نمیگذارند... خوب حالا که اینطور محکمتر بزنی... (میزند) پاشید... پاشید... میخواستید برای خودتان تابوت بسازید، تویش بخوابید، بالاسرتان شمع روشن کنید و بدنهای خودتانرا هم بادسته گل‌هایی تزئین نمایند. تا شوخی‌تان کامل و بی‌نقص گردد... (باعصبانیت) بی‌آبروی هم‌حدی دارد... بس است... در هیچ موضوعی با هم موافق نبودید، چطور در خیرت با هم توافق کردید... می‌فهمم برای اینکه مرا خوشحال سازید... میگم پاشید... باز اصرار میکنید... خوب. من راحت می‌نشینم و صبر میکنم. شما هم همینطور روی زمین بخوابید (می‌نشیند نزدیک میز) به بنیم شما خسته خواهید شد یا من... (آرام آواز میخواند) آه، با لجاجتتان مرا دیوانه خواهید کرد... (پاهارا میکوبد زمین) پاشید، پاشید، اقرار میکنم که من مغلوب شدم، تسلیم میشم... (سکوت). باتگاه مات افتادگان را می‌نگرد. آیا جدی است...؟ آیا...؟ ولی هر سه یکجا...؟ (میرود نزدیک مادرش، دیگرانرا می‌نگرد و با چشمان از حدقه در آمده بلند میشود. با وحشت جیغ میکشد. می‌افتد و می‌میرد. مدتی نسبتا دراز سن در تاریکی فرو میرود و سپس تدریجا روشن میشود).

سمن

(همانها و عزرائیل)

(صدای امواج، عزرائیل از آئینه بزرگ در آمده، فاتحانه روی میز قرار می‌گیرد. صدایش محکم و تمسخر آمیز است) عزرائیل - ها، ها، ها، ها، ها، ها، ها... چهار نفر دیگر از آفریدگان خدا را شکار کردم. آنهم با ضربت صد میلیون. توی آدمیان دیوانگان عده‌شان از عقلا بیشتره. عقلائی دروغی عده‌شان از دیوانگان دروغی بیشتره. دیوانگان عاقلتر از عقلا هستند. ولی دنیا تیمارستان نیست. بلکه بیمارستانی است که اداره کنندگان آن دیوانه‌ها هستند. خدازمین و آسمان وستارگانرا آفرید و من فقط شیئی کوچک یعنی (باتواضع سحر آمیز) تأثر را که بوسیله آن مخلوقات خدا را از بین ببرم. (بادست اشاره میکند) هوب (مردگان پامیشوند) دستها... (مردگان دستهایشانرا بلند میکنند، عزرائیل از روی میز می‌پرد زمین) دستهایتانرا چرابلند کردید...؟ (دستها را می‌اندازند پایین) یقینابمن دشنام می‌گوئید. مرادزد حساب میکنید. و لو اینکه زنده میبودم، چه چیز شمارا میبایست بدزدم... عروسکهای بیچاره‌ام... روحی داشتید که آنهم مال من بود... شما خودتان آنرا بمن فروختید. آنهم بسیار ارزان. من هم آنرا با تأثر تر کیب داده بشما برگرداندم و بخود گفتم. سر موعد می‌آیم و میگیرم و حالا دستها را صلیب‌وار روی سینه بگذارید و راست بایستید که مرده‌اید... ولی نه برای نيمساعت بشما حیات می‌بخشم. و حالا عروسکهایم میل‌دارم طنبن ظفر خود را بشنوم. اصولا گریه وزاری مردم را دوست دارم. هر کدام از شماها یک مرثیه کوچک برای من بگه

ش - حیف - گل سوسنم زود پژمرده شد - ۱
 ها - افسوس ، گل یاسمین من خیلی زود پژمرده شد -
 دکتر - هزار افسوس ، گل بنفشه نورسیده من خیلی زود آزرین رفت -
 و - حیف از گل سرخ من که زود پژمرده شد -
 عزرائیل - ها ، ها - - سوسن ، یاسمین ، بنفشه ، گل سرخ - - - چرا فقط
 اسامی گل را استعمال میکنید و نه اسامی میوه جات و سبزیجات - (سکوت) میتوانید
 باهمدیگر صحبت کنید (عزرائیل بگوشه ای میرود و باخنده مزورانه شروع به تماشای میکند)
 دکتر - (به وارد) من از مردنم اطلاع دارم ولی تو چگونه فوت کردی .
 و - اول تو بگو که چرا مردی ؟
 دکتر - شادی ناشی از ۲۵ میلیون مثل بمب در روح من منفجر شد و مرا خرد کرد .
 ش - (به دکتر) دکتر اول تو مردی ؟ حالا می فهمم که چرا همه مان
 مردم ، وقتی فرمانده سپاه کشته شود دیگر سربازان چطور میتوانند زندگی کنند ، ... ؟
 دکتر - اصول من اینست که فرماندهی را بکسی نسپارم (به وارد) تو
 چطور مردی ؟
 و - تکه های بمبی که در روح تو منفجر شد ، بمن هم خورد ،
 دکتر - مادرزن تو چرا مردی ؟
 ش - من فقط از شما پیروی کردم . شما هر کجا بروید منم بدنبال شما .
 کاش که صد میلیون را نبرده بودیم .
 و - چی ... ؟ صد میلیون برده بودیم ، ... ؟؟ حالا یک دفعه دیگر هم از تائر
 خواهم مرد ...
 ها - من هم خیال کردم برای شوخی ، خودتانرا بمردن زده اید ... منم از
 تائر مردم ... آدم صد میلیون ببرد و عوض اینکه زندگانی کند ، بمیرد . راستی که
 خیلی احمق هستید ...
 و - همه ثروتمندان بنحوی از انحاء اجساد بی حانی هستند ...
 دکتر - چه اجساد بی جان ... حالا اگر بتونی ۲۵ میلیون بدهی خود را بمن
 کارسازی کنی ، زنده میشوم ... اینرا تطهیر میکنم ... (عزرائیل سرفه میکند) *
 ش - چی ... ؟ بدامادمان ۲۵ میلیون قرض دادی ... چطور ... ؟
 و - چه قرضی ... فقط قول دادم از قرعه کشی بهش ۲۵ میلیون بدهم *
 ش - یکی تان الاغ ، یکی تانم دزد . (به دامادش) ۲۵ میلیون گرفت
 برای یک همچو کاری ... ؟
 دکتر - منکه نمیخواستم * خودش قول داد ، نوشت و امضاء کرد .
 عزرائیل - حق دارد .
 و - (به زنی) تو چرا عوض اینکه مرده را بمن بدهی * دادی باین قاصد
 مرگ * مرده را هم هیچ میدهند بقاصد مرگ ... ؟

۱ - در زبان ارمنی ، شوشان ، هاسمیک ، مانوشاک ، وارد . بترتیب عبارت از
 گل های : سوسن ، یاسمین ، بنفشه و گل سرخ میباشند .
 مترجم

- دکتر - من قاصد مرگم ***؛ ادعای شرف می کنم • بیشرف •
و - مگر همه دکترها قاصد مرگ نیستند؟ خبر بد دادن تخصص دکترهاست • باز
اگر راست می گفتند چیزی بود ***
- دکتر - دیاگنوز دکتر هیچوقت اشتباه در نمی آید • چون همه مردم کم و بیش
مبتلا بتمام امراض هستند ****
- عزرائیل - حق دارد •
ش - من اینرا میدانم که ۲۵ میلیون کم کردم •
هاسمیک - ۲۵ میلیون بمن میرسد ۴ نفریم • برای هر یکی مان ۲۵ میلیون •
عزرائیل - حق دارد •
- و - من بهیچ کسی پول نمیدهم (سه نفر دیگر حمله میکنند روی وارد و یک
لحظه دعوا درمیگیرد) •
عزرائیل - عروسکهای عزیزم، یادتان نره که شما مرده اید... (دعوا متوقف میشود) •
ش - راستی • یادتان رفت که ما مرده ایم ***
و - (به عزرائیل) شما بهمه تک تک حق دادید پس مقصر اصلی کیست؟
عزرائیل - محیط اجتماعی •
دکتر - اسم این آدم چیه؟
ش - پس تو تاحال نفهمیدی •
دکتر - آقا ***
- عزرائیل - فرمایشی داشتید!
دکتر - هرگز، آیا اسم خودتان را لطف می کنید؟
عزرائیل - اسم مرا نمیدانی
دکتر - نه
- عزرائیل - دروغگو • دیدی که میدانی • اسم من «نه» است • می بینی که
من مثل شماها بخود مغرور نیستم و از اسامی گل استفاده نمیکنم • حالا که اسم را
یاد گرفتی، بفرما ***
- دکتر - آقای نه، خواهش میکنم متأثر نشوید که تأثر مهلك است •
عزرائیل - ها، ها، ها، *** هنوز همان آهنگ محلی را دارد روی ساز
مینوازد • این من بودم که آن ساز را بهت دادم و با آهنگ آن آشنایت نمودم •
هرچه از تأثر دوری کرد، بیشتر در توی آن فرورفتی • تأثر تیرمن است و آتھم
نه برای خودم، چون من مرگ ندارم •
- دکتر - پس شما مرگ ندارید • ولی شما هیچ مریض نمی شوید؟ زکام هم میشود؟
عزرائیل - چرا • یکبار زن گرفتم • یعنی به یک زکام طولی المدت مبتلا
شدم • و یک قلم ۱۴۰ سال تمام توی یک ظرف کوچک محبوس شدم •
ش - چگونه خلاص شدید؟ ***
- عزرائیل - ظرف مذکور در آشپزخانه ای قرار داشت که در زیر خاک مدفون
شده بود زنی که مرا در ظرف کرده بود • مدتی بود بجهنم اصل گشته بود •

هاسمیک - حتما خیلی اشک ریختید و ظرف پر از اشک شد • چگونه توی اشک خفه نشدی؟

عزرائیل - برعکس با اشک تغذیه نمودم • ویکروز با خیری که همیشه دربی بلاست ، خلاص شدم : زلزله شد ، خانه خراب شد و در نتیجه ظرف شکست و من خلاص شدم • یک هفته بود که در آئینه شما بودم • وقتی آئینه مرده به بینید ، عزرائیل از تویش درمی آید •

و - عجب • ولی دنیا ، دنیا بود و همه چیز هم اتفاق می افتاد •••

عزرائیل - میل داشتیم نظریات شمارا در باره دنیا بدانم •••

و - در آن دنیا ، بعد از همه این حرفها ، باز داخل ظرف شدن بهترین

لذایذ بود •

زن هم عسل زندگی وهم زهر آن است • گرچه بعلت زن ما از بهشت محروم شده بودیم ولی بهشت هم بدون زن چیزی نمی ارزد

عزرائیل - برده ... درورای بردگی آزادی طلب کن تا اینکه روزی به استبداد برسی ... (به شوشان) تو بگو ...

ش - زندگی شیرین بود • شیرین تر از همه چیز • زندگی ظرفی پر از

شیرینی بود و من هم مکسک آن ...

عزرائیل - آره طفلك . شیرینی و حرمانی که بهت داده بودند ، قبلا بتساوی وزن شده بودند • وقتی از یکی میخوردی ، بطرف آن دیگری یعنی حرمان کشانده میشدی که انتهای آن نیز مرگ بود . (به هاسمیک) تو بگو ...

هاسمیک - دنیا زیبا بود و من مثل طبیعت خودم را آرایش میکردم ،

عزرائیل - کوتاه فکر . جهنم هم زیباست .. البسه اصلی زن ، پوست و گوشت اوست و جواهراتش : خطوط و رنگهای بدن او ... (بدکتر) تو بگو .

دکتر - در دنیا دو چیز خوب بود ، یکی مقام و دیگری پول . هزار افسوس . با ۲۵ میلیون جاه و مقام بدست می آوردم و با عنوان دکتریم ناجی بشر ...

عزرائیل - بی حیا . جاه و مقام جلای فاحشگی است و پول و تحفه فاحشگی .

هر دو نیز وسیله ای هستند برای اطفاء شهوات حیوانی . دکتري توهم تفاوت زیاد با فاحشگی ندارد . هر دو در برابر هیچ همه چیز میگیرند . اگر تفاوت کوچکی هم

هست اینست که یکی شرف ندارد آن یکی درعین نداشتن مدعی شرافتمندی است ... اصولا شما همه تان درزایل کردن آنچه که بشما داده میشود ، استادیب . شماها اندام و

اعضاء شخصی خود را نیز طوری ضایع میکنید که من خودم قادر بانجام آن نیستم . شماها مثل سگ های شکاری دائم بدنبال شهوترانی و پول دویدید . خدا زندگانی را بمنزله

تراژدی شما اعطا کرد و شما آنرا میدل بکمدی کردید . و بارنج و محنت زیاد در کمدی ساخته خودتان بازی نمودید ... و حالا غروسکهای عزیزم ، شما مالک صد میلیون فرانک هستید . بلیط بخت آزمائی هم توی سینما خانم شوشان است . (با دوانگشت بلیط

را از سینه شوشان در آورده میدهد به وارد) بگیر .

دکتر - (به وارد) سر قول هستی پانه؟ ۲۵ میلیون بمن قرض داری .

عزرائیل - حالا دیگر قول مبدل به بدهی شد. خواهش می‌کنم به‌نشینید. توی خانه خودتان هستید (هرچهار نفر تعظیم می‌کنند و می‌نشینند روی صندلیها) •
راضی هستید؟

همه باهم - خیلی

و - (به دکتر) من بکسی مقروض نیستم

ها - چی؟ ۲۵ میلیونم بمن می‌رسد

ش - مابه هیچکس مقروض نیستم

دکتر - قول دادید، کاغذ نوشتید، امضاء کردید

ش - (بدکتر) تو دزدی؛ بیشرفی!

و - (بدکتر) راست می‌گوید

دکتر - ادعای شرف می‌کنم. هم برای خودم وهم برای زخم

هاسمیک - شوهرم حق دارد، شما بی‌حیاها میخواهید حق قانونی ما را پایمال

کنید (دعوا میشود و بهم حمله می‌کنند و گلاویز میشوند)

عزرائیل - بس است، بس است. ای عروسکهای بیچاره شما اگر بمیرید بسو

راحت میشوید. ولی نه شما باید زندگانی کنید و آنقدر بهم به تازید، بسکوبید،

حقه بازی کنید، رنج بکشید، زیر بار محنت بروید، به ناموس همدیگر تجاوز

نمائید، شرف و حیثیت خودرا بیپول بفروشید، مقامات عالیه را باپول بخرید و بالاخره

دائماً برای پول در عذاب باشید تا اینکه آخر الامر راه‌وروش درست و اصلی زندگانی

انسانی و اجتماعی را یاد بگیرید. یعنی برای پول بجان هم نیفتید، بلکه متفقاً بر علیه

پول و مبارزه کنید

پایان

شروع خاتمه

رهران واقع بین نهضت ملی تونس قسمتی از حاکمیت ملی خود را بدست آوردند فعلاً بآن قناعت کردند تا بتوانند با مستحکم کردن جای پای خود آخرین مراحل را نیز بپیمایند.

اگر آنان حاکمیت ملی مطلق را می‌خواستند شاید بهترین موقعیت را بر منجبعین وهیئت حاکمه فاسد میدادند که ملیون را از حاکمیت ملی نیز برای مدتها محروم سازد، البته در این صورت کمونیست‌ها موقعیتی بدست می‌آوردند و از ناراضایتی مردم سوء استفاده کرده و باجلب کردن آنان برای یک سیاست منفی مطلق سعی میکردند میلیونها مردم استعمار زده را بعنوان نیروی ذخیره برای هدفهای شوروی بکار برند.

البته آنچه که دربروز درنونس گذشت و امروز درمراکش و فردا در الجزیره واقع می‌شود شروع خاتمه مرحله استعمار و طلیعه یک عصر نوین است که مرتجعین و تراستها ودولتهای پشتیبان آنان باهمه قدرتی که دارند نمی‌توانند سدی در مقابل آن جریان تاریخی بناکنند.

سوسیالیسم و مسئله دهقانی

مسئله ارضی یا اصلاحات کشاورزی مهمترین مسئله است که آسیا و آفریقای امروز با آن مواجه است. یکنفر از سوسیالیست‌های هندوستان مطالعه دقیق و عمیق درباره کشاورزی و ارتباط آن با سایر شئون اجتماعی بعمل آورده که بی شک برای ایرانیا نیکه‌باین مسئله توجه و علاقه دارند خیلی مفید است. مؤلف نظریات مارکس و لنین و ستالین و مائوتسه تونک و تیتورا مورد انتقاد قرار داده و تطبیق و یا عدم قابل انطباق بودن آن نظریات را با شرایط امروز آسیا مورد بحث قرار داده است و بالاخره راه‌حل پیشنهادی که ونیست های امروز را رد کرده و راه‌حل مخصوص سوسیالیست های امروز آسیا را تشریح میکند. ما این رساله قابل توجه و دقیق را تقدیم علاقه‌مندان میکنیم. برای اشخاصیکه به حل مشکل ترین و مهم ترین مسئله اجتماعی امروز علاقه مند هستند، مطالعه دقیق آنرا توصیه مینمائیم.

این رساله را تدریجا در مجله چاپ خواهیم کرد، مطالعه این رساله کمک بزرگی بآنها خواهد بود که در حل مسئله کشاورزی در ایران ذی‌علاقه‌اند.
(نبرد زندگي)

۱- مقدمه

با اینکه بالغ بر يك قرن است که سوسیالیسم، از حیث تئوری و عمل، توسعه شایان یافته، باز رابطه آن با مسئله دهقانی همچنان مغشوش مانده و از آن تعریف رضایت بخشی بعمل نیامده است. مسئله این است که در تغییرات اجتماعی و پیشرفتی که از سوسیالیسم انتظار داریم، مقام و نقش دهقان چیست؟ باین سؤال، حوادث آشکاری که در کشورهای غرب اروپا، روسیه و چین بوقوع پیوسته پاسخی چند داده، ولی تاکنون دستورالعمل قطعی در این باره مطرح نشده است. اما در باب شرایط دروضع آسیا، که دهقان ماده خام تاریخ یا معمار سرنوشت درخشان ملت هاست، مسئله دهقانی صورت فوریت و اضطراری دارد و لذا. ما هم، در این رساله بهمین زمینه فکری که از آن غفلت شده خواهیم پرداخت.

در اروپای غربی، سوسیالیسم هنگامی یا بعرضه گذارد، که سرمایه داری در کمال پیشرفت بود. بنیاد این پیشرفت نیز بر حذف شدن دهقان از ده قرار داشت و هم بدینوسیله تسهیل شد. در انگلستان، جنبشی که از این رهگذر پا گرفت،

دهقانان خرده پا را از سر زمین های کشاورزی بیرون راند و یکجا مزارع بزرگ بوجود آورد. ایجاد این مزارع هم، مثل گذشته برای امرار معاش و تهیه مایحتاج نبود، بلکه میخواستند بدین وسیله بازار کار آزاد مورد نیاز ترقیات صنعت را فراهم آورند. اولیاء مکتب سوسیالیسم، تصور می کردند که این نمونه در همه ی کشورها بوجود خواهد آمد و تکرار میشود. دیدگان کنجکاوانه اینان آینده را بدقتی تمام میسنجیدند و بر پیشانی دهقان حکم سرنوشت رامیخواند که او را بشکل تولیدکننده ی مستقل و محکوم بقنادر آورده است.

از جمله فروض اساسی کارل مارکس این بود که می گفت «هیچ نظام اجتماعی پیش از آنکه همه ی نیروهای تولیدی و محتوی آن توسعه یابد، از بین نخواهد رفت؛ و نیز روابط عالیله ی تولید جدید، قبل از آنکه شرائط مادی حیات آنان در بطن اجتماع قدیمی رشد کند، هرگز بوجود نخواهد آمد.» این لوازم مقدماتی مسئله دهقانان تجزیه میکند - بعبارت دیگر مسئله دهقان را وسیع تر می کند.

فلاسفه و بنیادگذاران ترقیات اجتماعی، طبعاً مسئله زمین را، از نظر گاه تولید بدیده گرفته اند، نه از نظر گاه تولیدکننده. بعبارت دیگر، تکیه آنان همه بر تولید بود و بطور کلی، این مهم بصورت مسئله زمین برای آنان مطرح می شد ولی در قرن گذشته، از آن بعنوان مسئله دهقان بحث کردند منتها خیلی بندرت.

دهقان، که با اصول ابتدائی فنی سروکار داشت و هم بدینوسیله امرار معاش میکرد، با اصلاحات سنجیده ای که در اصول فنی بعمل آمد، سخت علاقمند شد. سوسیالیست ها نیز که مسئله ی رشد فنی را مسلم می گرفتند، بیشتر بتغییرات اجتماعی دلبسته بودند. **پرفسور باپر** در این باره تعبیر موجزی دارد بدین عبارت «مبارزه سوسیالیسم برای وسائل جدید تولید نیست، بلکه برای حذف مالکیت خصوصی و تأمین مقام جدیدی جهت کارگر است (۱)»

در کشور های آسیا نمیتوان بدین ترتیب از مانحن فیه بررسی محدودی بعمل آورد زیرا در این قاره دهقان چهره اصلی و برجسته جماعات مردم است.

کشور های آسیا، نه مانند کشور های مغرب زمین مستعمره ای دارند که از آن بهره بردارند و نه چون کشور های آمریکا و تاحدی شوروی، سرزمین های بکر و قابل کشت که در آن کشت و زرع کنند، لذا برای حل مسئله دهقان ناگزیر از اختیار راه حل دیگری هستند. در این کشورها کار جستجوی **مکانی** جهت ارزش اضافی اهمیتی بسزا دارد زیرا منابع محدود و جمعیت متراکم و احتیاج باندوختن سرمایه سخت مبرم است. **زینوئوف Zinoiov** میگوید «کشاورزی تنها منبعی است که میتواند وسائل بهبودی صنعت را فراهم آورد» کشاورزی از نظر دهقان، مسئله اقتصاد نیست بلکه مسئله ای است مربوط به بشریت. بعبارت دیگر دهقان کشاورزی را سر چشمه عایدی خود نمیداند بلکه آنرا راهی جهت حیات خود محسوب میدارد. صنعت عصر جدید و حمل و نقل شکل کهنه اقتصاد روستائی را دگرگون ساخت، صنایع دستی کاسته شد، منابع در آمد محدود گردید، تنوع مشاغل از بین رفت

و سرزمین‌ها از جمعیت لبریز شد. در اروپا و امریکا حصول ترقیات نازک، توازن جدیدی فراهم آورد. اما آسیا از مزایای اروپا بهره‌ای نداشت و ناچار بود، طی مدتی کوتاه به پیشرفتهای اقتصادی (که از آن مدتها غنلت شده بود) نائل آید و بهمین علت حصول آنچنان توازن، سهولت تحقق پذیر نبود. جریان تأمین روابط اقتصادی نو پدید، که بنیادش بر اصول عالی‌هی فنی استوار باشد، از کشش‌ها و فشارهای خطیر و موجود در جامعه پرده برگرفت. از این فشارها و کشش‌ها آن تاریخ، تحقیق و بحث مناسبی نشده بود.

۴- مارکس و دهقانان

مارکس وانگلس هر دو طرفدار ترقیات فنی بودند زیرا عقیده‌ی آنها بر این بود که ترقیات فنی به‌تنهایی موجبات تغییرات اجتماعی را فراهم می‌آورند. این دو هیچ تردیدی از سرمایه داری تمجید میکردند و میگفتند سرمایه داری «قسمت قابل توجهی از جمعیت را از حماقت زندگی روستائی» نجات داد. در اروپای غربی «انقلاب صنعتی پیش پای خود را همچنان می‌روفت و جلومیرفت و اسلوب تولید را تغییر میداد و تمرکز قوای اقتصادی را فراهم می‌آورد، بدین ترتیب زندگی از بیخ و بن دگرگون شد و افراد بشر از جمله کارگر آزاد، مواجه باوضع تازه‌ای شدند و دیدند که وسائل تولید یکسره بدست گروه محدودی از سرمایه‌داران افتاده است. مارکس این روقتن را تمجید میکرد زیرا چنین می‌پنداشت که این جنبش سرانجام با استقرار سوسیالیسم منتهی خواهد شد و نیروهای تولیدی توسعه‌ی بیشتری خواهدیافت و مالا انبساطات و کششهای مزمن جامعه حل و فصل خواهد شد.

بنیاد استدلال مارکس بر این روقتن و پیشرفتن ضروری و شکست ناپذیر است. دهقانان را بدین عبارت محکوم بقاء میکردند: «دارائی که از طریق کار شخصی، کوشش شخصی و شایستگی شخصی بدست آمده؟ آیا شما از خرده بورژوا از دارائی دهقان، که پیش از این دارائی بورژوا بود، صحبت میکنید؟ ما را نیازی باین نیست که در افتاء آن بکوشیم، زیرا تکامل صنعت خود آنرا از بین برده و هر روز نیز بقلع ریشه آن اشتغال دارد (۱)» بدین ترتیب میگفتند دارائی دهقانی مستهک در دارائی بورژوازی بنوبه‌ی خود برای مالکیت اجتماعی پخته و آماده میگردد.

باعقاد آنان وسیله‌ای برای متوقف ساختن جاگرات (۲) نیست. آینده به پیروان سن سیمون (۳) تعلق دارد و دورا اتباع فوریه (۴) سپری شده است! علت این پندار مارکس بی لطفی اونست بدهقان نبود، بلکه تصور میکرد با تغییر صورت تولید، دیگر امیدی به بقای زندگی دهقانی نیست پرفسور بابر میگوید

۱- مارکس وانگلس: بیانیه کمونیست

۲- Juggernaut - لقب خدای دوم هندوها بنام Vishnu است. مجازاً بر هر نوع قانون و رسم و عقیده‌ای که احتیاج بقربانی داشته باشد. اطلاق میگردد

۳- سن سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰) از بنیان گذاران سوسیالیسم فرانسه.

۴- فوریه (۱۸۳۷ - ۱۷۷۳) از سوسیالیستهای فرانسه

«با یک انقلاب ممکن است املاک بزرگ را با املاک خرد تقسیم کند. با اینکه قانونی وضع شود که مالکیت های محقر را بنیاد گذارد و از طریق تجدید توزیع ثروت، سازمان جدیدی برای تولید بوجود آورد. اما مارکس معتقد بود که این ترتیب، خالی از فایده است و تمرکز مالکیت های ارضی مجدداً و خود بخود استقرار خواهد یافت، مگر اینکه تقسیم زمین با اسلوب تولیدی موجوده سازگار باشد» (۱) تغییرات فنی، اسلوب تازه ای برای تولید بوجود آورده و لذا تکامل زندگی اجتماع را نیز مانند تکاملی که در حیات شناسی مورد بحث قرار میگیرد نمیتوان سد کرد و بعقب راند.

دهقان و پیشهور، در نظر مارکس که سخت معتقد بسوسیالیسم بود، موجوداتی محسوب میشدند که در حاشیه قرار داشتند. در اندیشه ی مارکس، وسائل تولید، اگر بدست پیشهور مستقل استعمال شود، جزء سرمایه محسوب نمیگردد بلکه فقط موقعی صورت سرمایه پیدا میکند که برای بدست آوردن ارزش اضافی از کارگر آزاد (ومزدور) بکار رود.

در نظر مارکس، ارزش اضافی بمنزله بطن نمود اصلی یعنی تراکم سرمایه و پیشرفت اقتصادی است. لذا تولید محقر یک دهقان یا پیشهور خارج از این بطن قرار میگیرد. مارکس معتقد به تجزیه شدن و از بین رفتن تولید محقر و پیشرفت توسعه و تمرکز سرمایه داری بود و میگفت این پیشرفت راه قیامهای اجتماعی و مالکیت اشتراکی را هموار میکند و بهمین علت از **تجارت آزاد** طرفداری میکرد و معتقد بود که «تجارت آزاد، ملیت های کهن را درهم می شکند و خصوصت مابین پروتلاریا و بورژوازی را بحد نهائی خود میرساند؛ بطور خلاصه، اسلوب آزادی تجارت، انقلاب اجتماعی را تسریع میکند» مردانی امثال **لیست List** و **راناد Ranade** را که طرفدار صیانت از صنایع خردسال بودند، ترمز چرخهای گردنده انقلاب میدانستند.

مارکس راه آهن ها را نتیجه اوج و ترقی سرمایه داری میدانست. این تسمیه «باین معنا نیست که راه آهن ها (با ضافه کشتی رانی در اوقیانوسها و تلگراف) بهر حال **وسیله ی ارتباطات** محسوب میشوند و با وسائل تولید عصر جدید تناسب دارند، بلکه باین معناست که اینها اساس شرکت های سهامی متعدد را بنیاد گزاردند و در عین حال مبداء حرکتی برای **سایر انواع** شرکت های سهامی گردیدند که بدست شرکتهای بانکداری بنیاد گزارده شدند. بطور خلاصه راه آهن ها **بتمرکز سرمایه و فعالیت جهانی** و بسیار وسیع و مستعجل سرمایه های استقراری حرکت و جنبشی داد که پیش از آن هیچگاه منتظر نبود. . . بطور کلی راه آهنها نیروی حرکت بسیار پر زور بتوسعه ی تجارت خارجی داد. اما این تجارت. در کشورهایی که **فرآورده ی خام** صادر میکردند، فقر و فلاکت مردم را افزایش داد. بسیاری از کالاها، که قبلاً بعلت امکان تولید فراوان **ارزان بودند** نه تنها از رهگذر قروض تازه ای که حکومت بحساب راه آهن ها تقبل کرد و در نتیجه **نرخ تعرفه** آنها را بالا برد، بلکه از همان لحظه ای که مواد تولیدی محل قابل تبدیل بسکه ی طلای جهانی شد و قیافه های عزیز و مطلوب بخود گرفت و از دسترس مصرف کننده خارج گردید، و حال آنکه؛ از طرف دیگر، خود تولید،

۱- نقل از کتاب. پرفسور بابر که قبلاً ذکر شد

مقصودم نوع خواست فرآورده است. پایایی کم و بیش متناسب آن برای صدور، تغییر پیدا کرد، و قبلا این فرآورده اساسا بامصرف آن در محل خود جور و هم آهنگ بود. (۱)

مارکس، کوششهای اشخاصی مانند رامش چاندرارات Romesh Chandra Dutt را که در برابر راه آهن ها، از اقدامات مربوط بآیاری طرفداری میکرد، از جمله بهترین مجاهدتهای زائد و خیالی وبی تاثیر میدانست و معتقد بود اینها هم مثل عملیات بیهوده ای که درهند علیه رژیم کرزن Curson انجام گرفت، بیهوده و خالی از فایده است. پیشرفت کاپیتالیسم دارائیهای محقرا نیست و نابود میکند و لذا جز اظهار همدردی بامردم کم مایه ای که قلع و قمع میشوند کاری دیگری میسر نبود و هیچکس نمیتوانست برای رهایی آنان و بازگرداندن وضع سابق اقدام مؤثری بعمل آورد.

ما به الا بتلا؛ اقتصاد این مسئله بود که چگونه میتوان دروضع موجوده، با حداقل کوشش حداکثر عایدی را بدست آورد. اما مسئله ای که دهقان را تکان میداد این بود که دروضع موجود چگونه میتوان معیشت حداکثر مردم را، از طریق کار همی آنان دردهات، تامین کرد؟ دهقان، بدارائی محقر خود سخت دلبستگی نشان میداد و سیمای خرده بورژواز پرودن (۲) بخود گرفته بود و بنا براین نمیتوانست پرولتاریا را درکار تغییر چهره تاریخیاری قابلی دهد. بهمین جهت دریانیه کمونیست، دهقان و پیشه ورو تاجر کم مایه و خرده بورژوا، همه بیک چوب رانده شدند و بصورت یک طبقه نا استوار، و مرتجع در آمدند و گفته شد که اینان برای شرکت در مراحل انقلابی استعداد ندارند (اگر نگوئیم لایق نیستند). در نظر مارکس و انگلس تنها باور کارگر عالم صنعت، کارگر کشاورزی (مزدور) است. چنانکه بسال ۱۸۵۰ می نویسد «همانطور که آزادیخواهان با دهقانان هم آواز و متحد می شوند (در انقلاب فرانسه) کارگران نیز باید با پرولتاریای کشاورزی (منظور از پرولتاریای کشاورزی فقط مزدورانی هستند که برای ارباب با دهقانان کار می کنند) هم آهنگ شوند و بآنان ملحق گردند» و بدین ترتیب دهقانان بیرون از سنرگر قرار می گرفتند

پیش آمد حوادث نیز، در بعضی کشورهای اروپای غربی با تحلیلی که فوقاً گفته شده هم زمان شد. بدین ترتیب که تراکم مقدماتی سرمایه، وزیر بنای توسعهی صنعت درجهت خلاف منافع دهقانان همان کشورها تحقق پیدا کرد. ولی دهقانان مستعمرات بیش از دهقانان اروپای غربی از این جریان زبان دیدند. اما در شوروی و در بسیاری از کشورهای آسیا که سرمایه داری تازه میخواست آشکار شود. مسئله فوق صورت دیگری داشت. آیا پرهیز از خطرات سرمایه داری امکان پذیر بود؟ آیا می توان فنون نو پدیداریک سازمان اجتماعی جدید منتقل کرد اگر این امر امکان پذیر می باشد. تکلیف دهقانان چیست؟

مارکس و انگلس پس از مطالعه و تحقیق از شرایط خاص روسیه ناچار آراء خود را جرح و تعدیل کردند.

۱- نقل از مکاتبات مارکس

۲- [۱۸۶۵-۱۸۰۹] فیلسوف سوسیالیست رمقتصد فرانسوی

سال ۱۸۸۲ در مقدمه ای بر چاپ روسی **بیانیه کمونیست** نوشتند که روسیه از رهگذر تجربیات خود؛ درباب اجتماع روستائی میتواند از مرحله سرمایه‌داری طفره رود و مستقیماً از لحاظ مالکیت زمین وارد مرحله کمونیسم شود اما این مهم وقتی انجام می‌پذیرفت که دوش شرط احراز شود: ۱ - جامعه روستائی روسیه یعنی **Mir**؛ ممکن است اساس «تجدید جهان اجتماعی روسیه» قرار گیرد مشروط بر اینکه همدی اعمال نفوذ های خصمانه در **Mir** قبلازین برود ۲ - انقلاب در روسیه متعاقب انقلاب کارگران در مغرب زمین است « بنحوی که یکی دیگری را تکمیل می‌کند »، انگلس در این قاعده‌ی دوم تجدید نظر کرد و گفت که کمون و **ارتل** (۱) خود امکاناتی در بر دارند، که اگر اوضاع متناسب پیش آید، می‌تواند بوجه کفایت پامردی کنند و روسیه را از «زجرهای» دوره کامل سرمایه‌داری نجات دهند. اما برای انجام این مهم، **اولین شرط ضروری، محرک خارجی** بود، یعنی فروبرختگی بنای سرمایه‌داری در اروپای غربی. بدین ترتیب، انتظام توالی دو شرط فوق‌الذکر بهم ریخت.

برای صیانت **Mir** از اعمال نفوذ های خصمانه، باید همه مرتفعات مشرف را در دستگاه حکومت و اقتصاد اشغال کرد. حتی پس از پایان این کار، اگر پرهیز از «زجرهای» تراکم مقدماتی سرمایه ضرورت داشته باشد، باید از کشورهای پیشرفته یاری گرفت، و این خود در حکم اینست که انقلاب، در مشرق و غرب، همزمان با هم آشکار می‌گردد و یکدیگر را تکمیل می‌کند

انگلس می‌نویسد: « یکی از نتایج قهری صناعات عظیم آن است که این صناعات، از طریق همان جریان‌هایی که ایجاد بازار کرده‌اند، بازار داخلی خود را منمحل می‌کنند، صناعت عظیم بازار داخلی را بوسیله انهدام اساس صنعت داخلی دهقانی بوجود می‌آورد، اما دهقان، بدون صنعت داخلی نمیتواند زندگی کند، **صورت دهقانی** زندگی دهقانان در هم می‌ریزد و قوه خرید آنان بعد اقل کاهش می‌یابد؛ و ناوقتی که **بصورت پرولتاریا** در نیامده و در محیط شرایط نو پدید حیات استقرار نیافته‌اند برای فروش محصولات کارخانجات نو بنیاد، بازاری بس محقر بوجود می‌آورند.» اگر روسیه، با هر کشور دهقانی دیگر، بجانب سرمایه‌داری جنبش کنند، قطعاً این جنبش بزرگان دهقانان تمام خواهد شد. «اگر روسیه سعی دارد که ملتی سرمایه دار از کار در آید پس از حادثه اروپای غربی، و با این مرارتهای فراوان که طی دهسال اخیر دید. نمیتواند پیش از آنکه عده معتابایی از دهقانان را بصورت پرولتاریا درآورد. موفقیتی حاصل کند.» دهقانان همه چیز خود را بازمین‌ها و صنایع دستی و طریق معیشت را از دست میدهند و مجبورند بصورت کارگر آزاد درآیند و کاخ سرمایه‌داری را بنا کنند در کشورهای هائی که بعداً وارد این جریان میشوند، از این امر می‌توان اجتناب کرد. منتهی باین شرط که بنیان سرمایه‌داری نوظهور را براندازند و کشورهای پیشرفته هم آنان را در مزایای حاصل از تولید دسته جمعی سهیم کنند.

۱- در روسیه به اتحادیه مستقل کارگرانی که مشترکاً کار می‌کنند و در منافع کار سهیم هستند **Artel** گفته می‌شود

مسئولیت تاریخی بورژوازی این است که کاخ فئودالیسم را سرنگون کند و دهقانان را از قید و بندی که قرن‌ها پیداشته‌اند، رها سازد. معیناً، این وظیفه‌هیچگاه بوجه کمال انجام نگرفته‌است؛ از آن‌رو که دهقانان آزاد شده بسرعت بصورت کارگران آزاد درمی‌آیند. آزاد در استقبال از مرگ یا کار کردن و مزد گرفتن. «بورژوازی» هیچگاه، بدون جماعات فئودال که هنوز قسمتی از قدرت خود را محفوظ نگاهداشته‌اند منقرض حکومت نکرده‌است. حتی **بورژوازی بزرگ** هم به‌مجرد اینکه فئودالیسم را شکست داد بدو قسمت تقسیم شد. یک قسمت حاکم و یک قسمت مخالف آن که معمولاً نماینده‌های دردمند از یک طرف بانکها و از طرف دیگر کارخانه داران هستند. قسمت مخالف، و مترقی بورژوازی بزرگ و متوسط بدین ترتیب با خرده‌بورژوا علیه قسمت حکومت‌کننده منافع مشترک پیدا می‌کند در یک مبارزه عمومی با آن هم آهنگ و متحد می‌شود. (۱) بخشی از بورژوازی برای بیرون راندن دهقانان ملحق بزمن داران می‌شود. در حالی که بخش مترقی آن و همچنین صاحبان صنایع با دهقانان هم آواز می‌شوند تا بتوانند آنها را تبدیل به بروتلار یا کنند.

در نظر مارکس، پیشرفتهای فنی گریزناپذیر بود و استحاله کلی اقتصادیات برای تغییرات اجتماعی ضرورت داشت. زبرانگیریات فنی برای ازدیاد ثروت و افزایش تولید اهمیت اساسی داشته و فقط از طریق وفور تولیدات، ایده آل آزادخواهانه «از هر کس بقدر استعدادش و بهر کس با اندازه احتیاجش» تحقق می‌پذیرفت. دهقان با آن دید تنگ و محدود و با آن پیرو قانون بودن صدقاتهای کهنه و نداشتن ریشه در این جریان محکوم بفساد است. بزعم مارکس، دهقان محکوم بهمان حکمی است که در باره سرمایه‌داری جاری می‌شود. بنابراین بیان **دوید میترانی** *D. mitrany* خارج از موضوع نیست آنجا که می‌گوید «بیان این مطلب مهم است که مارکس وانگلس فقط در ضمن تجزیه و تحلیل خود رابطه‌ی را قائل شده و امتیازی قائل شده و قبول کردند که حالت عبور از این مرحله بدان مرحله اجتماعی ممکن است در روسیه صورت دیگری داشته باشد ولی نتیجه نهائی بهیچوجه تغییر پذیر نیست و تولید بمیزان کم ضربه‌ایست که بر ایدئال سوسیالیسم وارد می‌آید (۲)».

تغییرات متنوع که بدست **لنین** - **استالین** - **مائوتسه تونگ** ایجاد می‌گردد همه بعنوان واسطه و مرحله عبور است و این مرحله عبور است که هنوز اهمیت بسیار دارد. اما دهقان که از خود دارای رای و اراده‌ای می‌باشد، در مراحل نهائی نیز شخصیت خود را ظاهر خواهند ساخت.

۳ - **لنین و دهقانان**

پس از مارکس، بحث از سوسیالیسم و مسئله دهقانی، در اروپای غربی ادامه یافت ولی چندان اثری بر آن مترتب نشد. گاه‌گاه که در این باره اظهاری میشد آنرا **اظهار عقیده ضمنی** تلقی می‌کردند نه یک خط مشی قطعی و دقیق. در بین الملل

۱ - انگلس - اقدام برای حکومت مشروطه آلمان

۲ - د - میترنی، مارکس علیه دهقانان

اول، در همان جلسه افتتاحیه، مارکس گفته بود که اگر همه‌ی زمین‌ها بدست عده‌ای معدود می افتاد، مسئله ارضی، از حیث استحاله سوسیالیستی، صورت بسیار ساده‌ای پیدا میکرد. اما گذشت زمان نشان داد که این تمرکز بوقوع نیبوست. دهقان ثابت کرد که شخصیت او خود يك واحد سرسخت اجتماعی است، بخصوص در فرانسه، بنابر این در نظر سوسیالیست های فرانسه طبیعی می نمود که بسال ۱۸۹۲ و بعد بسال ۱۸۹۴ بیانیه ای بظرفداری از سرمایه‌داران کوچک منتشر کنند، بیان این تغییر نظر بروی این زمین‌ه بود که سرمایه کوچک، دارائی محسوب نمیشود بلکه وسیله‌ای است قابل قیاس با «قلم حكاك و قلم موی نقاش». «ژورس Jaures» این تخیل را بسطح بالاتری ارتقاء داد آنجا که می گوید بین دارائی بزرگ و دارائی کوچک يك تفاوت کفی وجود داشت نه تفاوت کمی: «یکی شکل سرمایه داشت و آندیکری صورت کار» **واندروولد Vandervelde** این نکته را به ترتیب دیگری بیان می کند و می گوید «ما از دهقان، باید صیانت کنیم نه بعنوان مالک، بلکه بعنوان کشتکار زمین» بدین ترتیب ملاحظه می شود که برای تحقیق عمیق از رابطه سوسیالیسم و مسئله دهقانی بهیچوجه تمایل موجود نبود.

در روسیه و آشورهای اروپای شرقی موج جنبش دهقانان فراتر می رفت پلخانف Plekhanov و سایر سوسیالیست های متمایل بغرب علیه **شورش دهقانان** اعلان خطر کردند، زیرا می گفتند این شورش صرفاً «ریشه بورژوازی دارد و ارتجاعی و مخالف اجتماع است و همین صورت دموکراتیک دارد نه انقلابی»

لنین با مبارزه علیه دارائی های محقر هم آواز شد، اما در این بین با حدت بسیار چنین استدلال می کند «بطور کلی تشویق دارائیهای محقر عملی است ارتجاعی زیرا این عمل مستقیماً علیه اقتصاد عظیم سرمایه داری نتیجه می دهد و از جریان مبارزه طبقاتی طرفه می رود. اما در این مورد، ما می خواهیم از دارائی های محقر تقویت کنیم منتهی نه علیه سرمایه داری بلکه علیه «فئودالیسم». بدین ترتیب **لنین** از تقاضاهای دهقانان درباره زمین پشتیبانی میکند. این عمل نشان داد که در خط مشی سوسیالیسم تغییر عمده‌ای صورت گرفته است: تئوری تحلیلی **مارکس** بر مبنای شرایط انگلستان استوار شده بود و در این کشور هم مؤسسات سرمایه‌داری رواج فراوان داشت. اما بنیان تئوری تحلیلی **لنین** بر اوضاع واحوال روسیه قرار داشت و در این کشور هم شرایط فئودالی بر همه جا مستولی بود. نتیجه این شد که منظور اساس تغییر صورت بافت و از اجاره زمین به تجدید تقسیم زمین تحول پیدا کرد. لنین میدانست که تجدید تقسیم کامل زمین مشکلاتی برای تحقق سوسیالیسم بوجود خواهد آورد. بسال ۱۹۰۷ نامبرده در **نامه ارضی سوسیال دموکراسی** خود گفته بود موفقیت کامل و قطعی انقلاب دهقانی سبب میشود که دهقانان با سرعت تمام بصورت کشتکاران سرمایه دار و مستقل در آیند و با سوسیالیست ها خدا حافظی کنند» حال باید دید **لنین** در برابر این خط چگونه بتدارک پرداخت؟ پیش از آنکه باین سؤال پاسخ کوئیم. باید تأکید کنیم که لنین اساساً دهقانان را خرده بورژوا میدانست معتقد بود که اینان خود بخود و ما علیه تحول سوسیالیسم صف آرائی میکنند. وقتی **لنین**، تحقیق و بررسی جدیدی مشغول شد قصدش این بود که برای

از زبانی کلی از مسائل اجتماعی يك نوع قابلیت انعطاف تاكتيكي فراهم آورد.

نئين، اصل مارکس را در فلوامرو استراتژيك و تاكتيك توسعه داد. اين مهم از طريق ساختن و پرداختن دستگاہی انجام يافت که **فيليب سلزنیک** بدان نام شايسته‌ی «سلاح سازمانی» نهاده است. خود **نئين** نیز بی پرده اين نکته را ياد آور شده ميگويد «پرولتاريا در مقام مبارزه برای کسب قدرت هيچ سلاحی ندارد جز سازمان *** پرولتاريا تبديل ميشود بيک نيروی حاکم و لامحاله اين واقعه صورت خواهد گرفت زيرا وحدت فکری دارند و اين وحدت را اصول مارکس بوجود آورد که با وحدت مادی سازمان تقويت ميشود و در اين سازمان نیز ميليونهای نفر از زحمت کشان تشکيل ارتش طبقه‌ی کارگر را ميدهند.» در اینجا مجال بحث از همه‌ی جزئیات بدعت‌های **نئين** نيست. همينقدر کافی است بگوئيم که حزب جديد و نظامی مانند بيکه **نئين** ايجاد کرد، سبب شد که نامبرده بتواند قدرت سياسی خود را، در مواردی که پیش از آن قادر نبود، بکار اندازد. اين حزب برای **نئين** يك نوع قابلیت انعطاف عظيم و **قدرت مانور** بی مانند بوجود آورد. و در نتیجه سياسيات اعتقادی، از طريق مانوری که برای اشغال مقامات صورت گرفت، تبديل شد بيک جنبش * توفيق اخير نیز بسيار قطعی بود: «بلشویسم با اين راضی نبوده است که برای برنامه خود تبليغ کند: **بلشویسم در بی اين بود که عرصه‌ی نبرد را مستقيماً نظارت کند**»

هدفای غائی **نئين** قابلیت انعطاف نداشتند بلکه همه‌صورت مارکسيستی بودند * اما حزب نظامی مانند بيکه بر مبنای مفهوم جديد قدرت و تجمع افراد تشکيل داده بود. چنان بود که نامبرده ميتوانست بالنسبه به موفقیت های کوتاه مدت، هدفای دراز مدت برای خود طرح کند. موفقیت‌های دراز مدت هم بر مبنای «مراحل انقلاب» استوار بودند * اين مراحل نیز همراه استراتژی و شعارهای خاص خود، مراحل و هدفهای فرعی متقابل داشتند * هر مرحله از انقلاب از راه تشکيل طبقاتی همان مرحله از زمان ورشد و آگاهی طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی تعيين ميشود * استراتژی با يك مرحله خاص از انقلاب تطابق دارد و در سراسر آن مرحله‌ی خاص اين استراتژی، ذاتاً بدون تغيير صورت باقی ميماند ولی با عبور انقلاب از يك مرحله بمرحله ديگر تغيير ميپذيرد * اصول موضوعه‌ی فوق الذکر **نئين** را وادار کرد که نظریه‌ی خود را درباره دهقانان با اين کلمات بيان دارد: «اول اتحاد يا مجموعه‌ی دهقانان عليه سلطنت مطلقه و زمین داران و رژیم متوسط * پس با فقيرترين دهقانان و نيمه پرولتاريا و همه‌ی استثمار شوندگان، عليه سرمايه‌داری که مشتمل است بر دولت‌مندان روستائی، کولاک‌ها و بهره برداران و نگاه انقلاب را بايد آنقدر پیش برد تا بصورت انقلاب سوسیالیستی در آيد (۱)»

اين جنبش دوپله ای را ميتوان بوجود آورد و دهقانان را ميتوان برای تحصيل زمين وادار بمبارزه کرد و در عين حال از تحمیل افکار و آرزوهای آنان بوسیله‌ی نگاهداری رهبری در دست حزب **نئين**، ممانعت بعمل آورد * سال ۱۹۰۵، يعنی همان سال که **نئين** مسئله دهقانی را «کشف کرد» اعلام داشت که پرولتاريای صنعت ميتواند «در کمال مصنویت از خطا، هسته‌ی حزب ما را تشکيل دهد» و وظیفه‌ی عمده‌ای اين حزب نیز بنا بر تعريف

۱- فيليب سلزنیک «سلاح سازمانی»

نامبرده عبارتست از الفاء آگاهی سیاسی در جنبش دهقانی، **لنین** بای پر دگی خاصی که از عادات او بود، مراد خود را از « رهبری دهقانی» بیان داشت و گفت معنای آن عبارتست از «تعقیب جریانی که منجر به حذف طبقات میشود، نه جریانی که بطرف تولید کننده کوچک میگراید. اگر ما از این مرحله اساسی و عمده بن کنار اقیتم دیگر سوسیالیست نخواهیم بود و ناگهان خود را در اردوی **خرده بورژوازی** خواهیم یافت - یعنی سهمگین تر بن دشمن پرولتاریا. « بنابراین طبق اصول **لنین**، دهقان بصورت تولید کننده کوچک و مستقل باید از بین برود.

در عین حال که هدف غائی، قطعی و غیر قابل تغییر بود، در مراحل اولیه انقلاب، برای قابلیت انعطاف زیاد موردی وجود داشت. طی دوری ماقبل انقلاب، وقتی وظیفه انقلابیون مبارزه با زمین داران و **بورژوازی** و خود کامگی یا امپریالیسم باشد، پادشاهان بنحوی رفتار میشود که کوئی ترکیب و مشکل آنان جور وهم جنس است. و فقط در مراحل بعدی انقلاب است که اختلافات دهقان نمودار میشود و قوت وحدت پیدا میکند.

در مرحله ابتدائی انقلاب، شعار انقلابیون عبارتست از «حذف ملک داری»، در این مرحله «دهقانان باید فراگیرند که پرولتاریای سوسیال دمکرات، در جریان این پشتیبانی، از هیچ یک از صور مصادره زمین دست بر نخواهد داشت» تکلیف زمینهایی که بدین ترتیب مصادره میشود چیست؟ «ما برای این سؤال تفسیر دلپسند نداریم، قول هم نمیدهم که زمین هارا بوجه تساوی تقسیم کنیم باصورت اجتماعی در آوریم و... آنچه میگوئیم این است که این مسئله، مسئله ای است که ما بعد ها برای حل آن مبارزه خواهیم کرد، یاد و باره بمبارزه خواهیم پرداخت، **آنهم در عرصه ای جدید و بیاری متحدین جدید**». این همان چارچوب و قالب اساسی است که **لنین** برای آن خط مشی دوبله ای فراهم آورده است.

هنگامی که بسال ۱۹۱۷ انقلاب در روسیه آغاز نهاد، **لنین** نرمش معمولی خود را باز نه و دار ساخت. در حالی که سوسیالیستهای متمایل بفریب، مثل **کرنسکی**، درباره ی تئوری سود زمین (میراثی که از **ریکارڈ و مارکس** باقی مانده بود) چک و چانه میزدند **لنین** در کمال جسارت به پشتیبانی از تجدید تقسیم فوری زمین برخاست؛ و برای اثبات و توجیه این ضرورت دامن همت بکمر زد. این عمل البته انحراف بارزی «بود از خط مشی و لذا از لحاظ تاریخی، موجب بروز نتایجی شد.

بسال ۱۹۲۱، **لنین**، در مقام ابراز دلائل خود راجع به «اینکه چرا ما فاتح شدیم» اظهار داشت «ما از آن جهت پیروز شدیم که برنامه ی خود را اختیار نکردیم بلکه برنامه **انقلابیون اجتماعی** را برگزیدیم. « و در نتیجه «نود درصد توده های دهقان، ظرف چند هفته، بجهت ما پیوستند».

لنین، هنگامی که بر مسند قدرت مستقر شد، سعی کرد از پله ی دوم خط مشی بالا رود. خط مشی قدیمی که بر حسب آن دهقانان را بصورت یک توده بحساب می آورد باید خرج و تعدیل میشد. نامبرده بر سهیل صلاح اندیشی گفت «ما، بدون اینکه شورا های نمایندگان دهقانان را ناگهان وبالضروه در هم بشکنیم، باید این معنارا ثابت و روشن

کنیم که تشکیل **شوراهای جداگانه** برای **نمایندگان کارگران کشاورزی** ضرورت دارد و **شوراهای نمایندگان** را از دهقانان بی چیز سواکنیم. و با لاف و روشن کنیم که تشکیل کنفرانسهای دائمی از نمایندگان این طبقه، بشکل بخشها با قسمتهای مجزا، در داخل **شوراهای عمومی نمایندگان دهقانان** لازم و واجب است.^۱

بر مبنای این اصول چندان پیشرفتی حاصل نشد. و مرحله دوم خط مشی متوقف ماند. زیرا مشکلاتی که انقلاب همراه خود آورده بود. منجر به کاهش شدید تولید و تجهیزات کشاورزی شد.

سال	مناطق کشت شده (در میلیون دسیاتین)	مجموع محصول غله (در میلیون تن)
۱۹۱۳	۸۴٫۴	۷۳٫۸
۱۹۲۰	۶۲٫۳	۳۴٫۴
۱۹۲۱	۵۴٫۹	۳۱٫۲
۱۹۲۲	۴۹٫۲	۴۹٫۲

جریب ۱را = یا : يك دسیاتین = یا : ۴۳۵۶۰ پای مربع
تعداد کله‌های گاوی سال ۱۹۲۱ کمتر از دو سوم سال ۱۹۱۳ بود. گوسفند ۵۵۰ ر. و خوک ۴۰ ر. و اسب ۷۱ ر. در برابر چهار و دو میلیون بود که سال ۱۹۱۳ مورد استفاده قرار گرفت. سال ۱۹۲۱ فقط ۲ میلیون پود موجود بود. بر اثر این وضع ناچار شدند برای جلب رضا و اعطای امتیازات بیشتر خط مشی تازه‌ای اختیار کنند (۱)

ثنین با توجه به واقعیات موجود يك تئوری متعادل کننده مطرح کرد باین شرح :
« مسئله‌ی دهقانان . بدون شك از لحاظ نظری حل شده است . اما بنا به تجربیاتی که بدست آورده‌ایم میدانیم که حل نظری يك مسئله از تحقق عملی آن فاصله بسیار دارد . اعمال فشار علیه طبقه‌ی متوسط الحال دهقانان . بدترین کاری است که ما میتوانیم انجام دهیم . رفتار با طبقه‌ی ایکه میلیونها نفر از افراد مردم را در بر گرفته باید با ملاحظه و دقت انجام گیرد . »

بدین ترتیب . در بسیاری از جهات . يك قدم رو عقب برداشته شد . **در همین گنگره‌ی حزب** این اصل مورد قبول قرار گرفت . و کمیته اجرائیه‌ی مرکزی اعلامیه‌ی صادر کرد بموجب آن مالیاتهای اجباری حذف شد و بجای آن مالیات جدیدی برقرار گردید که مازاد محصول را واگذار بدهقانان میکرد . این عمل نتیجه‌ی خوبی بار آورد . بنحویکه سال ۱۹۲۲ سطح محصول بالا رفت . سال ۱۹۲۵ وقتی اعلامیه‌ی مربوط با استخدام کارگران کشاورزی صادر گردید . موانع اساسی نیز از پیش‌بای دهقانان برداشته شد .

ثنین بدو دلیل میتوانست دست دهقان را آزاد بگذارد . اول آنکه . مقامات عالی‌ی قوای سیاسی و اقتصادی را پیروان او اشغال کرده بودند اتحادین پرولتاریا و دهقانان « مجاز و صحیح و ممکن » مینمود زیرا استیلای **حزب کمونیست** کاملا استقرار پیدا کرده بود . دلیل دوم فقر دهقانان بود که استقلال خودشان موجبات آنرا فراهم آورده

۱- پود پاپوت روسی برابر با ۳۶ پوند

بود. میزان متوسط ملک ۲۶ر۲ دسیاتین بود. عده زیادی از دهقانان مالک حقوق ارضی بودند که قانوناً اجازه نداشتند آنها را بیدگری انتقال دهند. اما کاو و افزار نداشتند و حتی شخم برای کشت زمین‌ها موجود نبود و در نتیجه دهقانان بانا توان میشدند و باینکه بددهقانان دولت‌مند یعنی کولاک‌ها تسلیم میگرددند کمکهای تعاونی که دهقان خرده پا برای ادامه زندگی احتیاج داشت. و احیای صنایع دستی و سایر مشاغل کمکی که مورد نیاز وی بود. از او بریده شد. ولذا طبیعتاً از يك طرف عدم تساوی افزایش یافت و خصومت دردهات توسعه پیدا کرد و محروم‌شده‌گان مستعد مخالفت با هر نوع تغییر - حتی اشتراکی کردن مزارع شدند. امتیازاتی که **لنین** بددهقانان داد، بدین ترتیب بشکل یکدوره توقف عمده در آمد موجب شد که بعضی خط مشی‌ها، مشکلات و تناقضات موجود را حادتر کنند. قدمی که برای عقب نشینی برداشته شده بود بستگی محکم بدو قدمی داشت که درو بجلو برداشته شد.

لنین مسئله تراکم سرمایه را برای توسعه اقتصاد بطور کامل مطرح نکرد. چه کسی متحمل این بار بود؟ **لنین** بطور کلی توجه پیروان خود را باین مسئله معطوف داشت « باید بخطر داشت که ایجاد حکومت پرولتاریائی در کشوریکه میزان تولیدات آن زیاد است آسان‌تر است تا در کشوریکه مالکان حردۀ پا فراوان دارد. مافرا موش‌نکرده‌ایم که پروولناربا يك چیز است و تولید محقر چیز دیگر. ما برای استقرار روابط بین پرولتاریا و طبقه دهقان، روابطی که بقای این و آن طبقه را تضمین خواهد کرد، باید اعطای امتیازات را از او بگذاریم (۱)» مفهوم سیاسی و اقتصادی این خط مشی، متضمن تجدید نظر در لنینیسم بود. پیداست که **لنین** از این قبیل مقاصد نداشت.

لنین خصوصیت سیستم اقتصادی روسیه زمان خود را **انتقالی بودن** آن میدانند معنای آن اینست که سیستم اقتصادی روسیه «عناصر و خرده ریزه و تیکه‌های سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو را در بردارد. نامبرده عناصر مختلف و صور اجتماعی و اقتصادی و شیوع، یعنی «معنای موضوع» را بکمک این مصطلحات تعریف می‌کند.

« ۱ - اقتصاد دهقانی وابسته بمشایخ (پدرشاهی) ، یعنی اقتصاد دهقانی مستغنی از خارج .

« ۲ - اقتصاد محقر کالاها (این اقتصاد شامل اکثریت دهقانانی است که غلات را می‌فروشند)

۳ - تولید سرمایه داری

۴ - عناصر سرمایه‌داری دولتی.

۵ - عناصر سوسیالیسم.

لنین این عناصر و اشکال را در حالیکه هنوز درهم‌وبرهم بود باقی گذاشت. جهت موضوع روشن بود، ولی جریان آن وضع مبهم داشت. مثلاً تعریف مشهور او از **سوسیالیسم** باین عبارت: قدرت شورائی **باضافه‌ی** الکتریسته این سؤال را پیش آورد: **چه کسی** باید خرج الکتریسته را بدهد، قدرت ایجاد شده‌ها چگونه باید بکار برد؟

۱- **سرجان می‌نارد: دهقان روی**

دهقان بهر دو مسئله فوق الذکر علاقه حیاتی داشت. اما پاسخ این سؤالات بعهده استالین واکذار شد.

۴- ستالین و دهقان

«خط مشی ما باید از دهقان بهمان اندازه کم جانبداری کند که از یونکرس» این رأی **کوتسکی** بود که چون قدرت سیاسی نداشت همچنان بر صفحه کاغذ ماند. **ستالین** متوجه شده بود که اساس هر خط مشی به قدرت است چون قدرت داشت میتوانست خط مشی کلاشیک مارکس را درباره دهقانان بکار بندد. اگر **مارکس** علاقمند بشوری بود. **لنین** در استراتژی تفوق پیدا کرد و **ستالین** استاد مسلم تاکتیک های مکتامل بود.

«استراتژی عبارتست از تعیین جهت ضربه اصلی پرولتاریا در يك مرحله از انقلاب ساختن و پیرداختن نقشه لازم برای کار بستن نیروی انقلابی (قوای ذخیره اصلی و فرعی)؛ مبارزه جهت اجرای این نقشه، طی دوران کامل يك مرحله از انقلاب» استراتژی مستلزم این بود که برای کسب قدرت، با دهقانان معاونت شود. سالهای اول قدرت احتیاج بیاری دهقانان داشت. تنها از این طریق بود که توانستند حمله نیروهای سرمایه بزرگ را خواه داخلی و خواه خارجی «بطور قطع دفع کنند. حل مسئله دهقانی بالاخره جزء مواد برنامه انقلاب و تحول بالشویکی بود.

معمولاً تصور می کنند که **لنین** انقلاب سوسیالیستی را با دهقانان پیوند داد. **ستالین** این سوءتفاهم را برطرف میکند و می گوید «بعضی ها فکر می کنند که: یکی از اندیشه های اساسی در **لنینیسم** مسئله دهقان است. نقطه عزیمت **لنینیسم** همین مسئله دهقانی و نقش و اهمیت و وابسته بآن می باشد. این اشتباه محض است. مسئله اساسی **لنینیسم** و نقطه عزیمت آن مسئله دهقان نیست بلکه دیکتاتوری پرولتاریا و شرائطی است که پرولتاریا در محیط آن میتواند موفقیت بدست آورد و متحدو یک پارچه شود.)

پس تکلیف دهقان چیست؟ این متحد سابق مثل اینکه سهمگین ترین دشمن آنها شده است. **لنین** گفته بود که قدرت سرمایه داری در بطن «قدرت تولید محقر است. .. تولید محقر علی الدوام، روز بروز، ساعت بساعت و خود بخود سرمایه داری **بورژوازی** را بوجود می آورد و میزان آنرا افزایش میدهد.» **ستالین** همین مضامین را تکرار میکند آنجا که میگوید «زیرا دهقان، تا آنجا که بصورت دهقان باقی میماند و بتولید محصول میپردازد در صفوف خود، سرمایه داران را پرورش خواهد داد و نمیتواند از پرورش آنان ممانعت کند و این جریان بطور ثابت و مستمر ادامه خواهد یافت.»

دهقان نیروهای **بلشویزم** را سخت تهدید کرد «کشور ما نمودار دودسته تناقضات است. یکی از این دو، تناقضات داخلی است که بین پرولتاریا و دهقان وجود دارد ... دیگری تناقضات خارجی است که بین کشور ما یعنی میهن سوسیالیسم و سایر کشورها، یعنی میهن سرمایه داری وجود دارد.»

معهدا، دهقان موجودی نبود که بتوان آسان از دست او رهائی یافت. «بیرون راندن تزار، کار مشکلی نبود زیرا مستلزم چندروز صرف وقت بود. همچنین بیرون راندن ملک داران دشوار نبود، چرا که ظرف چندماه این کار انجام میگرفت. و نیز قلع

وقمعه سرمایه‌داران کارسختی بنظر نمی‌آمد. اما حذف طبقات، کارآسانی نیست و قابل قیاس با آنچه گفته‌شد نمی‌باشد؛ هنوز کارگران از دهقانان صف‌مجازی دارند (لنین). ستالین، این حواری مؤمن لنین، با کشف اختلافات دهقانان و حادثه کردن منازعات آنان راحل مسئله را پیدا میکند و میگوید «پس از استقرار دیکتاتوری طبقه‌پرولتاریا، مبارزه ازین نمی‌رود، بلکه صرفاً شکل آن تغییر می‌کند و در بعض جهات این مبارزه بسیار وحشیانه می‌شود.» در حقیقت، بزعم ستالین، دیکتاتوری پرولتاریا حادثه‌ترین مشکل مبارزه‌ی طبقاتی است.

آیا، در این فاصله، دهقان نسبت بمیهن کارگران خیافت می‌ورزد؟ آمار صادره از طرف شوروی باین سؤال پاسخ می‌دهد:

سال	۱۹۲۵-۲۴	۱۹۲۶-۲۷	۱۹۲۷-۲۸
محصول غیرخالص بالنسبه به تولید قبل از جنگ	۶۳٫۷	۱۰۰٫۹	۱۱۴٫۴
صناعت	۸۷٫۳	۱۰۸٫۳	۱۱۱٫۸
کشاورزی			

شاید بپودی که از این حیث حاصل شد مربوط باین بود که دولت در امر کشاورزی شرکت کرد. اما حقایق آماری خلاف این را ثابت می‌کند:

کشاورزی		محصول غیرخالص	
سال	مزارع دولت	مزارع اشتراکی	مزارع خصوصی
۱۹۲۳-۲۴	۱۱٫۸	۰٫۷	۸۸٫۲
۱۹۲۴-۲۵	۱۰٫۸	۰٫۸	۸۸٫۴
۱۹۲۵-۲۶	۹٫۹	۰٫۸	۸۹٫۳
۱۹۲۶-۲۷	۹٫۹	۰٫۸	۸۹٫۳

نه تنها سهم محصول مزارع دولتی کاهش می‌یافت، بلکه مزارع اشتراکی نیز چندان افزایش پیدا نکرد. در حقیقت کوششهای دهقانان، تولید کشاورزی را باعتبار و شهرت نخستین بازگرداند. پس دهقانان خللی بر دیکتاتوری پرولتاریا وارد نیاوردند.

اما احتمال میرفت که اختلافات حاد در روستا ظهور کرده باشد و این دوقطبی شدن نوظهور آنرا نه‌دید میکرد؟ در این باره، **مولوتوف** سال ۱۹۲۶ تجزیه و تحلیلی کرده که از آن نتیجه می‌گیرد.

«اختصاصات این اختلاف را تمایز از شرائط متغیر اجتماعی منبعت می‌شود. ماهیت این اختصاصات در تشخیص و تمیز از نوع کاپیتالیستی رشد یافتنی است و این نوع ترقی با افول دهقانان متوسط الحال نمودار میگردد، **در اتحاد جماهیر شوروی** از دهقانان متوسط الحال تقویت می‌شود و این همراه بارش گروه دولتمندی است که از میان دسته‌ی مرفه‌الحال دهقانان متوسط ظهور می‌کند. و هم‌چنین همپای کاهش گروه دهقان فقیری است که برخی از آنان بگروه پرولتاریا می‌پیوندند ولی بقیه آنان، یعنی قسمت اعظمشان بطور کلی بصورت دهقانان متوسط الحال در می‌آیند. این خصوصیت جریان اختلاف در اتحاد شوروی بر شدت بیشتر طبقه متوسط منجر می‌شود و این خود صحت گفته‌ی مشهور

لنین را اثبات میکند که میگوید دهقان متوسط الحال چهره‌ی اصلی کشاورزی شوروی است.»

اختلاف در دهات کسب اهمیت بسیار کرد. **بخارین** را آزمیند قدرت پائین کشیدند زیرا حومه‌ها «یک تیکه زمین» میدانست گفته میشد که بجناح راست پیوسته است. هم‌چنین **تروتسکی** مجبور شد «بی گذرنامه سیاره دیگری» برود زیرا او هم مردم حومه را بدو قسمت؛ دهقانان فقیر، دهقانان غنی تقسیم کرده و بجناح چپ ملحق گردیده بود. واز آن پس ستالین بشتاب بکار اشتراکی کردن مزارع پرداخت. اختلافات درحومه حادثر شدند، دهقانان فقیرعلیه **کولاکها** مجهز گردیدند تا عمل اشتراکی کردن مزارع آسان تر انجام گیرد. اما چرا ناگهان بانجام این مهم پرداختند؟

آبادلائل ابده لوژیکی مذکور از فوق این عجله‌ها ايجاب میکرد؟ چندان احتمال نمیرود که چنین باشد. آیاعلت آن بود که در نظر آنان تولید فراوان وجه مرجعی پیدا کرده بود؟ در این باره هم گفته‌ای لنین نسبتاً قطعی و صریح بود «حتی درصناعت. قانون برتری تولید فراوان چندان که معمولاً تصور میکنند مطلق ساده نیست. در آنجا نیز این قانون را فقط هنگامی میتوان اجرا کرد که بقیه‌ی شرائط مساوی باشند. که این هم فوق العاده بعید است) اما در کشاورزی، که پیچیدگی زیاد و مناسبات متعدد آن قابل قیاس باصناعت نیست و هم از این حیث از صناعت ممتاز میشود، قابلیت اجرای کامل قانون فوق بطریق اولی محدودیت بسیار دارد.»

بنابراین پیشرفتهای تازه ای بوقوع نپیوسته بود که لازم شود قاعده‌ی صحیح و سالم لنین را دگرگون کنند، پس بجهت ستالین، با این سرعت بکار اشتراکی کردن مزارع پرداخت؟

این تغییر جهت سه دلیل عمده داشت. دلیل اول آنکه تجدید تقسیم زمین خود تغییر بی وجود آورده بود. این تغییر و. تغییر تولید فراوان به تولید محقر یا تغییر سرمایه‌داری متشکل بزراعت ساده دهقانی نبوده بلکه بیشتر تغییر شکل **زراعت برای فروش**. بزراعت جهت معاش بود.

فروش آزاد محصول یا اساساً محصول زیاد قبل از هر چیز حاکی از این است که مصرف خوددهقانانی که قبلاً کمبود غذایی داشته‌اند یا با مواد مختصری گذران میکرده‌اند افزایش یافته است.

بنجاه و پنج سال پیش «قانونی» وجود داشت که می‌گفت «اگر وضع دهقانان از لحاظ اقتصادی بهتر شود. پیش از آنکه محصول را به بازار عرضه کنند اول احتیاجات خود را مرتفع می‌سازند.»

صورت ذیل این قانون را روشن و مدلل می‌کند.

تولید دانه های غذایی در اتحاد شوروی

۱۹۳۶		در میلیون تن		۱۹۲۶-۲۷		پیش از جنگ	
[پس از اشتراکی شدن مزارع]		تولید عرضه شده		تولید عرضه شده		تولید عرضه شده	
بیزار	شده	بیزار	شده	بیزار	شده	بیزار	شده
—	—	—	—	۴۵	۹۶	—	—
—	—	۲۰	۹۶	۱۰۴	۳۰۴	—	—
۲۰	۱۰۳۶	۷۳	۶۴۰	۵۹	۴۰	—	—
۲۲۴	۷۶۸	۰۸	۱۳	—	—	—	—
جمع		۱۰۱	۷۴۹	۲۰۸	۸۰۰	—	—

(از کتاب پول. م. سوووزی نسوسالیسم)

مازاد قابل فروش در بازار از ۲۶٪ به ۱۳٪ ر. تولید نازل کرد و کمبود ۱۰ میلیون تن بود. این کمبود مشکلات زیادی بوجود آورد: یکی آنکه برای رفع حوائج مردم شهروکارگران صناعت ذخیره غذای کافی موجود نبود، دوم آنکه تقلیل صدور دانه های غذایی، ورود ماشین آلات و سایر عوامل سرمایه را دچار خطر کرد. بدین ترتیب دهقانان با افزایش مصرف بورژواصفتی خود را فاش کردند!

دهقان، هنگامی از دانه های غذایی کاشتهی خود سهمی میبرد که در برابر عرضه ای آن، کالاهای مورد نیاز را دریافت میدارد. مایحتاج دهقان پارچه و نمک و نفت و سایر کالاهای قابل مصرف است. اگر قرار باشد که حوائج دهقان ارضاء شود، اگر بنا باشد که بارشخند محصول را از دهقان کش بروند، ترفی اقتصادی لامحاله منجر بشود کالاهای مصرفی میشود و چندان عوامل سرمایه ایجاد نمیگردد. این مهم را میتوان یا با تغییر کلی شکل توسعه ای که بشو یکها انتخاب کردند انجام داد یا با تحصیل مواد لازم از کشورهای خارجی که انقلاب سوسیالیستی در آن کشورها جاده ای این قبیل معاوضات و کمک ها را هموار کرده است. تراصلی **تروتسکی** این بود که میگفت انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیش رفته باید بر تحصیل رضامندی دهقانان جهت ساختمان سوسیالیسم داخلی، مقدم باشد (۱) **انگلس** نیز همین پندار مهم را دارد آنجا که میگوید «واضح است که مراد ما از تملک دولت این نیست که از دهقانان خرده پا هم مثل زمین داران بزرگ بزور خلع ید شود. (پرداخت غرامت و عدم پرداخت آن مهم نیست) وظیفه ی مادر رابطه با دهقانان خرده پا پیش از همه این خواهد بود که تولید فردی آنان را مجددا سازمان دهیم و دارائی شخصی آنان را بصورت تعاونی درآوریم؛ اما نه با اعمال زور، بلکه بیشتر از راه ایجاد نمونه و معاونت اجتماعی درمانجن فیه»

ستالین نیز میتواندست همان خط سیری را انتخاب کند که **انگلس** و **ترتسکی** از آن رفتند. ولی شرطش این بود که ناهبرده از نظر خود درباره صنایع سنگین، (که معنای آن تغییر نظر بطور آهسته) دست بردارد، یا اینکه مساعی خود را درباره ی

۹- لئون تروتسکی: وضع واقعی در روسیه

«سوسیالیسم در یک کشور» موقوفی کند، سوسیالیسم در یک کشور، آنهم باتمایل بجانب صنایع سنگین، قاعدتاً باید منجر به بیزاری از دهقانان شود. اما دلیل سوم پس انداز روز افزون برای بکار انداختن سرمایه، همان عامل قطعی اشتراکی کردن مزارع بود. در سه فقره اول از برنامه های پنج ساله مقدار سرمایه های بکار افتاده بقرار ذیل است:

سرمایه بمیلیون روبل در
قسمت کالاهای سرمایه داری قسمت کالاهای مصرفی نسبت اولی بدوئی

III	I	I	I
۸۵۰۹:۱۴۱	۳۵۰۰	۲۱۳۰۰	۱۹۲۸-۳۲
۸۴۰۹:۱۵۱	۸۸۰۰	۴۹۸۰۰	۱۹۳۳-۳۷
۸۳۰۹:۱۶۱	۱۸۰۰۰	۹۳۹۰۰	۱۹۳۸-۴۲

علت آن تنها این نبود که ظرف پانزده سال ۸۵٪ تمام سرمایه ها در صنایع سنگین بکار افتاد، بلکه این بود که نسبت سرمایه ها، حتی سرمایه های ذخیره، مجموع درآمدهای ملی خیلی بالا بود. در روسیه قبل از جنگ، سرمایه ذخیره سالیانه ۲۷٪ درآمدهای ملی بود؛ در صورتیکه، پس از اجرای برنامه های پنج ساله، میزان سرمایه های ذخیره به ۲۵٪ در سال افزایش یافت. مازاد این سرمایه ی ذخیره از کجا پیدا شد؟ البته حذف طبقات ممتاز و متمکن، منافی ایجاد کرد، اما بازم شکافی در بین بود که میبایستی با چشم پوشیدن از این یا آن قسمت از مردم آنرا پر کرد. **لنین** گفته بود که برای بوجود آوردن صنایع سنگین باید غالباً بضرر مردم «همه چیز، حتی مدارس را» از لحاظ اقتصادی تجهیز کنیم.

ستالین، که فاقد صراحت لهجه **لنین** بود، هیچگاه اجازه نمیداد که ایجاد سریع صنایع سنگین منجر باعتراف فشار بردهقانان شود. اما، حقیقت بجای خود باقی ماند و برای اثبات آن احتیاج به نقل دلائل آماری نیست و لزومی ندارد که ارواح میلیونها نفر از مردمی را که در مبارزه علیه اشتراکی کردن مزارع جان از کف دادند، بشهادت بطلبیم. بلکه برای اثبات موضوع، آراء و نظریات معتقدین **شوروی** را نقل میکنیم.

پرابرازنسکی Preobrazhensky که از معتقدین بنام شوروی است مطالب ذیل را بصورت یک «قانون اساسی» تنظیم کرده است:

«هر قدر یک کشور از لحاظ اقتصادی عقب افتاده تر و خرده بورژوا در آن زیادتیر یافت شود و اقتصاد این کشور صورت کشاورزی داشته باشد و در جریان ورود بمرحله سازمان سوسیالیستی تولید باشد، میرائی که هنگام انقلاب اجتماعی از ذخائر سوسیالیستی آن بدست پرولتاریا میرسد کمتر خواهد بود و ذخائر سوسیالیستی آن لامحاله باید به بهره کشی از شکن اقتصادی قبل از دوره سوسیالیستی آن، یعنی کشاورزی بیشتر تکیه کند هم چنین در این کشور وزن مخصوص ذخائر در اساس تولیدی آن سبک تر خواهد بود یعنی این

وزن مخصوص از تولید اضافی کارگران صنایع سوسیالیستی کمتر استفاده خواهد کرد. و بعکس هر قدر یک کشور از لحاظ اقتصاد و صناعت پیشرفته تر باشد و انقلاب سوسیالیستی در آن پیروز شده باشد، در مرحله ملی شدن، میراث مادی، که بشکل صناعت مترقی و کشاورزی کاپیتالیستی خواهد داشت، زیادتش خواهد بود و این میراث از دست بورژوازی بدست پرولتاریا میرسد و وزن مخصوص شکل تولید دوره‌ی قبل از سرمایه داری در آن کشور هم کمتر است و پرولتاریا بیشتر مجبور است عدم مساوات را در معاوضه‌ی تولیدات خود با تولیدات مستعمراتی از بین ببرد یعنی باید بهره‌کشی از تولیدات اخیر را از میان بردارد. و هم چنین در این کشور مرکز ثقل ذخائر سوسیالیستی بیشتر بزمینه‌ی صنعتی و سوسیالیستی نقل مکان میکند و بیشتر روی تولید اضافی صناعت و کشاورزی خود تکیه خواهد کرد [۶].

قانون ذخائر شوروی از قانون اساسی فوق الذکر که پرابرانسکی

بدون هیچگونه تأمل آنرا تنظیم نموده و تبعیت میکرد و این قانون عبارت بود از استثمار «اقتصاد خصوصی کم مایه، بوسیله‌ی اخذ مقدار زیادتری از ارزش هائی که محصولات صنعتی در مقام معاوضه بآن داده است» نامبرده صنایع دولتی را «پایتخت» (متروپول) میخواند و دهقانان را «مستعمرات» (کولونی) و معتقد بود که اولی در دوران عبور طولانی خود، باید ارزش اضافی را از دومی بگیرد.

این قبیل رگ گوئیهای بهت آور، در زمان نئین مجاز بود، اما در زمان ستالین فساد عقیده و رافضیت خطرناکی محسوب میگردد. آراء پرابرانسکی، که در سالهای اول دهه سوم قرن نوشته شد مورد قبول نیافت، دو نفر دیگر از معتقدین شوروی بنام لاپیدوس Lapidus و استروویتیانوف Ostrovityanov، در سالهای آخر دهه سوم قرن تجزیه و تحلیل جدیدی عرضه کردند و اهمیت شک و تردید و طفره و تجاهل را نمودار ساختند. ایندو میگویند «مناسبات تولیدی در کارهای دولت شوزوی هیچگاه وجه مشترک با مناسبات سرمایه داری. جز شکل خارجی آن؛ ندارد و ما نمیتوانیم در مقابل صحبت از صناعت شوروی، از استثمار یا بازارش اضافی سخنی بگوئیم. پس کار اضافی را که کارگر تقدیم دولت میکند چه باید نامید؟ برخی پیشنهاد میکنند که آنرا «تولید اضافی» بنامیم، برخی نیز اصرار دارند که اصطلاح کهنه‌ی سرمایه داری یعنی (ارزش اضافی) را باز گو کنند، و بالاخره، باز عده‌ای پیشنهاد میکنند که اصطلاح «نوپدید» ارزش اضافی سوسیالیستی، باب شود. هیچیک از این اصطلاحات ماهیت مناسبات تولیدی صناعت را در اتحاد شوروی نشان نمیدهد. فعلا ما باید همینقدر خود را باین حقیقت راضی کنیم که برای بیان مناسبات تولیدی موجود در صناعت شوروی. اصطلاح معادل نداریم» [۲] از صفحه‌ی ۴۹۴ تا ۴۹۷ کتاب تشریح ذخائر شوروی؛ همین روش طفره و تجاهل که در این گفته‌های شگفت آور دیده شد دنبال گردیده است. حرف آنها این بود «اصطلاحی وجود ندارد»!

همینطور علی‌الدوام از حقیقت به تجاهل گرائیده و از تجاهل به دروغ پرداخته‌اند.

- ۱ - اقتصادیات جدید
- ۲ - از رئوس اقتصاد سیاسی

ستالین نمیتوانست آثار سرسخت حقایق و واقعیات را تحمیل کند، لذا **لاپیدوس**، **واستراویتیانوف** هم از همان راه رفتند که بیش از این **پرابرازنسکی** رفت. اکنون **مارشال** شخصاً تألیف کتابهای رسمی علوم اقتصادی را سرپرستی میکرد!

سال ۱۹۲۹ عمل خاتمه پیدا کرد. نظر نهائی **ستالین** بدین ترتیب اتخاذ شد «یا این راه یا آن راه: یا بقهراء و بجانب سرمایه داری - یا به پیش بسوی سوسیالیسم. راه سومی وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد.»

۵ - مائوتسه - تونک و دهقانان

انگلس گفته بود «ما، در حزب برای دهقان که از ما انتظار دارد داریائی ناچیز اورا ابدیت بخشیم، محلی از اعراب نداریم». اما در چین، بنام **انگلس و مارکس** و بدست حزبی که اکثریت آنرا دهقانان تشکیل میدادند و اینان نیز بداریائی ناچیز خود چسبیده بودند، انقلاب ایجاد شد.

لنین گفته بود «تنها پرولتاریای صناعت آنهم برهبری حزب کمونیست است که میتواند تودهی زحمتکشان روستارا از یوغ سرمایه داری رهائی بخشد» اما طبق گزارش **چوئن لای** سال ۱۹۳۰. «بیش از سیصد شاپن (۱) **رژبدهای شورائی** تشکیل داده اند، و بیش از پنجاه میلیون نفر از مردم تحت نظارت آنها قرار دارند... گرچه اعضای حزب صدویست هزار نفرند. **عده کارگران صنعتی که در عضویت حزب هستند کمی بیش از دوهزار نفر است.**» دوهزار نفر کارگر پنجاه میلیون نفر از مردم را تحت نظارت گرفته بودند!

مارکس گفته بود که انقلاب در مناطقی بوقوع می پیوندد که توسعه سرمایه داری باوج خود رسیده و تحولات فنی بر تغییرات اجتماعی پیشی گرفته باشد. معهذا عملا، انقلاب در کشوری ایجاد شد که از لحاظ صناعت عقب افتاده بود، یعنی در روسیه که سرمایه داری هنوز مراحل ابتدائی را طی میکرد. **لنین** که در مقام عمل اصول **مارکس** را اصلاح کرد، بتأکید تمام گفته بود که انقلاب در کشورهای دهقانی نیز میتواند بوقوع پیوندد منتها بکوشش پرولتارنا. **مائو** نشان داد که انقلاب مارکیستی را میتوان در کشوری دهقانی براه انداخت آنهم بیاری حزبی که از دهقانان تشکیل شده و هیچگونه علقهی سازمانی با پرولتارنا نداشته باشد. بدین ترتیب **مائو** هم بنوبهی خود اصول **لنین** را در عمل اصلاح کرد.

مائو در گزارش **هونان** مشهور خود (۱۹۲۷) مینویسد «در محلی که باید اعتباری جهت آن در نظر گرفت، اگر ده شاهی برای انمام انقلاب دمکراتیک تخصیص دهیم، و آنگاه موفقیتهای ساکنان شهر و واحدهای نظامی فقط سه شاهی ارزش داشته باشند، و هفت شاهی باقی مانده باشد باید مابقی را در راه انقلاب روستائی صرف دهقانان کنیم.»

۱ - HSIEN - در چین از تقسیمات جزء حوزه ریاست ادارات ایالتی است. م

درفاعدی اصلی **ئنین** یعنی **دیکتاتوری پرولتاریا**، صراحتاً **رژیمی** تصویر میشود که در آن احزاب دهقانی، نمایندهی دهقانان و حزب سوسیال دمکرات نمایندهی کارگران است (چنانکه حزب **ئنین** بعدها بدین نام خوانده شد). و درعمل، **انقلاب اکتبر** بدست **بلشویکها** و **انقلابیون اجتماعی** صورت گرفت. این دو اولین حکومت، حکومت **ائتلافی**، را تشکیل دادند.

ستالین طرح اصلاحات و تغییرات بعدی را چنین ترسیم میکند « ما، زیر شعار دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیر بسوی **اکتبر** پیش رفتیم و در **اکتبر** این شعار را رسماً بمرحله اجرا گذاریم... معهداً، این دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیر، نمیتوانست پس از **طغیان نا کامیاب انقلابیون سوسیالیست دست چپ** رسماً ادامه یابد - چرا که از آن پس رهبری **تمام و کمال** بدست **یک حزب**، حزب ما، افتاد و این حزب در رهبری **دولت** با حزب دیگر شرکت نکرد و نمیتوانست شرکت کند. این معنای دیکتاتوری پرولتاریا است. » اما درچین، **مائو** از همان ابتدا حزب کمونیست را تشکیل داده بود و این حزب نمایندهی دهقانان بود. دهقانان، در مجموع خود، هیچ نوع قیافهی سیاسی خاصی نداشتند. بنابراین مسئله اتحاد و پس از آن ازغای انحصار قدرت اساساً مطرح نشد؛ از همان ابتداء بنیان انحصار با استواری تمام استقرار یافت. این جریان، اگر بمنزلهی اصلاح اندیشه های **ئنین** نباشد، اصلاح استراتژی او محسوب میگردد.

از تعلیمات اساسی **مارکس** یکی این بود که میگفت ایده **تولوژیها** از طبقات ریشه میگیرند. اما برای **مائو**، بجای اینکه حزب ضروریات طبقه را منعکس کند اصولاً طبقه بوسیلهی حزب نمودار شد. درچین بجای اینکه افکار ایده **تولوژیکی** را از پیوستگی های طبقاتی استخراج کنند، ضرورتاً پیوستگیهای طبقاتی را از افکار ایده **تولوژیکی** استخراج کردند. عناصریکه در حزب وجود دارند و « میتوانند وقف بر کمونیسم و رسالت پرولتاریا شوند » نمایندگان **بالتعل** و حقیقی پرولتاریا هستند. اگر **مارکس** کفش هگل را پس از اصلاح و تعمیر بپاک کرد. **مائو** هم کلاه **مارکس** را پس از دادن تغییرات خاص پس گذارد. فریاد **مصرانه تروتسکی** که گفت « طبقات تصمیم میگیرند نه احزاب » جز ریشخند انعکاس دیگری نداشت. اگر **نبوغ ئنین** در این بود که از پیشرفت نامساوی سرمایه داری و رشد انقلاب بهره میگرفت، عظمت **مائو** هم در این است که توسعهی نامساوی سازمان کاری و بلوغ جنبش ارضی را مورد استفاده قرار میدهد درحقیقت موفقیت **مائو** مرهون قدرت وی بود در توسعه تا **کتیک** های متناسب با توسعهی بی موازنهی نفس جنبش دهقانی.

جنبش دهقانان نبود که **مائو** را درمسند قدرت نشاند، بلکه موجب قدرت او

استعداد نرمش پذیرش وی بود در نظارت بر بیقراریهای ارضی، آنهم متناسب با ضروریات وضع متغیر سیاسی. در سراسر ربع قرن کوششهای مائو، جنبش دهقانی همچنان **وظیفه‌ی خاص** نهضت سیاسی محسوب میشد.

طغیان ارضی بعنوان تشدید منازعات طبقاتی در دهات شروع شد. شعار قیامهای دهقانی این بود که زمام قدرت سیاسی در دهات در دست **انجمنهای دهقانی** قرار گیرد «دهقانان بی‌چیز (بخصوص دهقانان خیلی تهیدست) رهبری **انجمنهای دهقانی** را تأمین کردند زیرا این انجمنها انقلابی‌ترین سازمانها بودند... این رهبری بوسیله دهقانان تهیدست بسیار اساسی بود بدون دهقانان تهیدست انقلابی بوقوع نمی‌پیوست.» (مائو) دهقانان تهیدست مسئله‌ی تجدید تقسیم صحیح زمینها را تأمین کردند.

هنگامی که کمونیست‌ها در معیت جناح چپ **کوه‌مین تانگ** در حکومت **وو‌هان** شرکت کردند خط مشی تغییر پیدا کرد. طی دوران **اردو کشی مجدد شمالی** علیه **چانگ تسو‌لین**، مصادره، محدود و باملاکی شد که زائد بر ۵۰۰ مو (یا ۸۳ جریب) بود. و باملاک افسران نیز دست درازی نشد. زیرا بیشتر افسران از طبقات صاحب زمین بودند و این خود یکی از محدودیت‌های مهم محسوب میگردید.

پس از زوال اتحاد **وو‌هان**، و بی‌نتیجه ماندن مساعی انقلابی در مناطق شهری مجدداً گرایش بجنبان جنبش ارضی پیدا شد. بدینمعنی که نه تنها شوراهای تشکیل دادند بلکه در کنفرانسی که از نمایندگان شوراهای برپا گردید **اشتراکی کردن** مزارع را مجاز اعلام کردند.

در همان دوران، با توجه بشدت جنبش و ترکیب خاص اوضاع و احوال، برای مناطق مختلف، اصول تاکتیکی متفاوتی تدوین شد. قاعده اصلی این بود «حزب باید پیش بینی کند که دهقانان قهراً بچند طبقه کوچک تقسیم خواهند شد و لامحاله دهقانان دولت‌مند باردی ضد انقلاب خواهند پیوست. بنا بر این حزب، باید از همان ابتدای جنبش دهقانی، برای مرحله بعدی مبارزه آماده شود. در محل‌هایی که دهقانان دولت‌مند قبلاً تشکیل نیروهای ارتجاعی داده‌اند، مبارزه علیه آنان باید هم‌زمان با مبارزه علیه خداوندان جنگ، ملک داران و طبقه متوسط باشد. اما وقتی که دهقانان دولت‌مند استعداد های انقلابی خود را از دست نداده‌اند ... CCP باید تلاش کند تا دهقانان دولت‌مند را برای مبارزه علیه خداوندان جنگ و ملک داران و طبقه متوسط بطرف خود بکشد (۱)»

اصول تاکتیکی مذکور در فوق تابع استراتژی سیاسی وسیع‌تری بود. پس از هجوم

۱- نقل از **براندت. شوارتزو فیرنیک**؛ تاریخ مستند کمونیسم در چین

ژاپن بچنین ایجاد خط‌جبهه متحد در کمینترن. در خط مشی ارضی تغییر جهت تازه‌ای داده شد. حقوق مدنی و سیاسی و مالکیت ملک داران را تضمین کردند. حد اکثر اجاره روی ۳۷٫۵٪. محصول و نزول قروض هم در ۵٪ راصدم برای همراه تثبیت گردید وصول اچاره بها و نزول روی این مبنا، برای ملک‌داران تضمین گردید. پس از شروع جنگ چین و ژاپن. خط مشی جدی دوران اولیه شورای کیانگ‌سی. در باب مصادره کلی مایملک ملک داران، بدون غرامت، و تخصیص زمین‌های بی‌حاصل برای دهقانان دولتمند، کنار گذارده شد. رویه اعتدال همچنان قاعده کلی باقی ماند تا دوره ۴۸-۱۹۴۶ که اوضاع و احوال و مقتضیات جنگ جدید داخلی موجب شد نسبت بملک داران رفتار شدیدتر و در بعضی موارد رفتار خیلی خشن‌تری در پیش گرفته شود. بسال ۱۹۳۳ دو فقره دستورالعمل از جانب کمیته مرکزی درباره «چگونه طبقات روستای را پایدازهم متمایز کرد» و «تصمیماتی در باره بعضی مسائل مربوط بمبارزه ارضی» برای اجراء در ماه می ۱۹۴۸ صادر گردید. بین سالهای ۵۰-۱۹۴۸ یک دوره تجدید تنظیم و تعدیل تهیه دیده شده، منتها در این دوره بیشتر روی تقلیل اجاره بهای مناطق جدید تکیه کردند و کمتر بمسئله خلع بدو ادامه فشار درباره افزایش محصول پرداختند در ژوئن ۱۹۵۰ قانون اراضی برای اطلاع عموم آگهی شده بموجب این قانون سیستم مالکیت زمین و استثمار فئودالی بوسیله طبقه ملک داران، ملغی گردید؛ اما درباره دهقانان دولتمند و متوسط الحال رویه معتدلی در پیش گرفت.

بسال ۱۹۳۷، مائو اطمینان داده بود که حزب او «از همه خط مشی خود راجع به بر انداختن KMT بوسیله زور و شروع شورائی کردن مزارع دست خواهد کشید و سیاست سودرا درباره مصادره اجباری اراضی ملک داران کنار خواهد گذارد» مائو در این کتاب تئوریک یعنی در دمکراسی جدید خود نیز مطالبی در باب آینده «بعضی اقدامات ضروری برای مصادره املاک ملک داران بزرگ و تقسیم آن بین دهقانان» مطالبی نوشت و گفت «اقتصاد... دهقانان دولتمند در مناطق دهقانی میتواند همچنان باقی باشد.»

بسال ۱۹۱۷ گفته شده بود که «برای حل قطعی مسئله ارضی، یک نوع تقسیم تازه بر مبنای اصل مساوات ضرورت دارد.» سال ۱۹۲۸ هم گفته شد، C.C.P باید از شعار تقسیم مساوی اراضی پشتیبانی کند اما از این شعار انتقاد هم بشود اگر این شعار مورد حمایت اکثریت توده های دهقانان است CCP هم باید از آن طرفداری کند. معهدا و در عین حال این شعار حقه سوسیالیسم خرده بورژواهاست. بنابراین نین مقرر شد که «منع فروش آزاد اراضی در حال حاضر شعار غیر ضروری است و صرفاً نکرانی دهقانان را زیاد می کند.»

این بود قابلیت انعطاف بی‌مانند سیاست ارضی که از ضروریات اوضاع و احوال سیاسی ناشی می‌شد. « در هیچ زمانی کمونیست‌ها دست از تئوری ارضی مارکس برنداشتند یا دست بترکیب کلمات آن نزدند؛ اما در هیچ زمانی نیز اجازه ندادند که این تئوری مانع سیاست و تاکتیک های انقلابی آنان بشود (۱). »

این قابلیت انعطاف عالی در تاکتیک، فقط یکی از جمله موفقیت های مختلف **مائو** محسوب می‌شود (۲). زیرا، این مرد که در میدان جنگ صاحب قدرت شده بود می‌توانست عناصر نظامی را در خدمت مقامات کشوری قرار دهد و در این باره قدرت عجیبی داشت. شاهکار او در این بود که « تئوری » را بصورت یک ابزار مستقل در می‌آورد. اگر **ستالین** اصلاحات ابداعی **لنین** را در اصول **مارکس** بوجه کامل بسط داد، بعبارت دیگر اگر مشارالیه در مقام اجتماع قواعد نظری را به تبعیت از مبارزه برای کسب قدرت در آورد **مائو** طوری عمل کرد که تئوری اثر خود را محفوظ نگاهداشت، حتی موقعی که پیوند های سازمانی و مقبول تئوری وجود نداشت.

معهدا، در قلمروی استحاله‌ی اقتصادی **مائو** نسبت به ابتکار، یک نوع اکراه خارق‌العاده از خود نشان داد. سال ۱۹۴۵ چنین نوشت « اراضی برای کشتکاران » یعنی تحویل زمین از دست استثمارگران فئودال بدست دهقانان و قرار گرفتن این اراضی در مالکیت خصوصی آنان، یعنی توانا کردن دهقانان بر اینکه از حیطة مناسبات ارضی فئودالها رهائی یابند و کشاورزی از این صورت قدیمی و عقب افتاده بصورت جدید درآید و صناعت بازار پیدا کند و آنگاه امکانی بوجود آید تا کشور از حال کشاورزی درآید و صورت کشور صنعتی پیدا کند. در چین دهقانان اسلاف کارگران محسوب می‌شوند و میلیونها نفر از آنان در آینده شهرها و کارخانجات خوات هند شتاف. اگر چین نیازمند تأسیس صناعت نیرومند ملی و شهرهای جدید می‌باشد، باید ناچار جریان طولانی استحاله‌ی جماعات روستائی را بصورت جماعات شهری تحمل کند.

اما مسئله اساسی یعنی، راه انجام این کار همچنان بی‌جواب باقی ماند. **مائو** سال ۱۹۴۹ نوشت « مسئله مهم، تربیت دهقانان است. اقتصاد دهقانان پراکنده است و قضاوت از طریق آزمایشی که در این باره **در اتحاد شوروی** انجام گرفت، مستلزم صرف وقت بسیار و کار با دقت برای نیل به اجتماعی کردن کشاورزی است. بدون اجتماعی کردن کشاورزی سوسیالیسم کامل و استوار بدست نخواهد آمد. و برای اجرای این مهم باید اول صنایع نیرومند توسعه یابد منتهی اموری که در حیطة مالکیت دولت است باید اجزاء عمده‌ی این صنایع را تشکیل دهند. حکومت دیکتاتوری دمکراتیک مردم باید این معضل را قدم بقدم حل کند. »

باز این سؤال مطرح می‌شود: چگونه؟ از چه راه؟

۱- دویدمیترنی صفحه ۱۹۱

۲- بنیامین شوارتز: کمونیسم چین و برقی مائو

یکی از همقطاران **مائوف** هدف برنامه‌ی صنعتی کردن را چنین تشریح میکند
 « افزایش میزان تولید صنعتی از حدود ده درصد مجموع درآمد های ملی تا بین سی و
 چهل درصد ، ظرف ده تا پانزده سال . »

برای اجرای این تحول وسیع و سریع ، سرمایه را چگونه افزایش خواهند داد ؟
 باین سؤال دوپاسخ کلی داده میشود : اول ، « شوق دهقانان در تولید محصول ، پس از
 اصلاحات ارضی افزایش خواهد یافت - حتی پس از اصلاحات مقدماتی از قبیل تقلیل
 اجاره بها و تزول . وقتی جماعات دهقان بمیل خود در کویراتیوهای تولیدات کشاورزی با سایر
 کویراتیوها متشکل شدند ، بتدریج قدرت تولیدی آنها توسعه خواهد یافت . این قبیل کویراتیو
 های کشاورزی فقط بصورت اشتراکی باید باشد . سازمانهای کارگری کمکهای متقابل ، مثل :
 تشکیلات معاوضه‌ی کار گروههای کمکهای متقابل ؛ گروههای معاوضه‌ی کارگر . بکمک دارائی
 خصوصی دهقانان تأسیس میشود ، اما توسعه‌ی قدرت تولیدی و افزایش استعداد تولید هم
 اکنون موجب حیرت است . این سیستم ، که در **مناطق آزاد شده** بطور کلی
 انتخاب گردیده . باید درآینده در مناطق دیگر هم توسعه یابد . » در دوران **نیان** دسته
 های کمکهای متقابل و **INDUSCOS** در حمایت از اقتصاد نقش بسیار حیاتی بازی
 کردند . اما سؤالی که نمیتوان بهر حال از پاسخ آن طفره رفت این است که چگونه
 باید سطح امور فنی را بالا برد « چگونه باید کشاورزی را که هدف تغییر ناپذیر محسوب
 میشود ، بصورت صنعتی و کشاورزی درآورد ؟

نقل پاسخ دوم در اینجا مناسب است « برای توسعه‌ی صنایع بمقدار زیادی سرمایه
 مورد احتیاج خواهد بود . این را از کجا تهیه کنیم ؟ این سرمایه را فقط از دو منبع
 میتوان بدست آورد : قسمت اعظم آنرا از سرمایه‌ی مثر اکم مردم **چین** و در عین حال
 استقرار از کمکهای خارجی میتوان تحصیل کرد و ضمناً ما از سرمایه های خارجی ،
 بشرط آنکه مفید باقتصاد **چین** باشد و با رعایت قوانین **چین** انجام گیرد با آغوش باز
 استقبال خواهیم کرد . آنچه که بنفع مردم چین و مردم کشورهای خارج میباشد اینست
 که چین ، پس از پیروزی و استقرار صلح پایدار داخلی و خارجی و اجرای اصلاحات کامل
 ارضی ، میتواند دارای صنایع سبک و سنگین بمقیاس وسیع شود و کشاورزی خود را بصورت
 جدید درآورد . بر این مبنا ؛ ما قادر خواهیم بود که مقادیر زیادی از سرمایه های خارجی
 را بطرف خود جذب کنیم . **چین** اگر از لحاظ سیاسی عقب افتاده باشد و از لحاظ اقتصاد
 نیز تهیدست باشد نه تنها برای مردم چین بلکه برای سایر ملل خارجی نیز بسیار
 زیان بخش خواهد بود ... »

ملاحظه میشود که هدفها همان **اهداف اتحاد شوروی** است . آیا روشهایی
 همانگونه خواهد بود با تفاوت خواهد داشت ؟ پاسخ قطعی باین سؤال نمیتوان داد .
 نخست وزیر **چین چوئن لای** اخیراً اظهار داشت که اقتصاد چین از پنج قسمت
 ترکیب میشود و این پنج قسمت تحت سرپرستی بنگاههای ملی شده انجام وظیفه میکنند
 چون حکومت **دمکراسی جدید** از پیوستگی پنج طبقه و برهبری **حزب کمونیست**
 تشکیل میشود ؛ لذا اقتصاد چین هم از پنج قسمت ترکیب میشود که بوسیله بنگاههای ملی
 شده « در مورد عمل ؛ ذخیره مواد خام ؛ عرضه بیابازار ؛ شرایط کار ؛ تجهیزات فنی ؛

- خط مشهای مربوط بامور مالی عمومی و کلی وغیره « رهبری و تنظیم میگردید .
- پنج قسمت فوق الذکر عبارتند از :
- ۱- اقتصاد فردی و محقر که مزارع خانوادگی و تمام صنایع دستی را شامل میشود
 - ۲- بنگاههای خصوصی سرمایه داری .
 - ۳- بنگاههای سرمایه داری دولتی که نماینده ترکیب سرمایه دولتی و خصوصی است
 - ۴- بنگاه تعاونی .
 - ۵- بنگاه ملی شده .

در اینجا تجزیه و تحلیل پنج ماده ای **نئین** در باب اقتصاد انتقالی بصورت معقول در آمده ولی بهیچوجه این تصور در آن راه ندارد که این مجموعه صورت تجمع « عناصر خرده ریزها ؛ لقمه های سرمایه داری و سوسیالیسم » را دارد بلکه اقتصاد مرکبی است که زمام رهبری آن در دست قسمت ملی شده میباشد و این ترکیب از ۸۰٪ صنایع سنگین و ۳۰٪ صنایع سبک چین درست شده است . حال اگر « عناصر ؛ خرده ریزها ؛ لقمه ها لقمه ها بصورت منظم درآمده اند باید یک تئوری در باره انتقال اقتصادی مطرح میگردید . اما مطلوب مثل همیشه همچنان معلوم بود .

اما باید دید که آیا تفوق دهقانان در حزب کمونیست چین ، در هدفها و روشها و شرایط غائی و شرایط اوسط پیشرفت اقتصادی بحال تاثیر نمیکند ؟ فعلا پاسخ روشنی باین سؤال نمیتوان داد .

مقام دهقانان در حزب بهبودی پیدا کرد: سال ۱۹۳۰. در مورد انتخاب نمایندگان شوراهای اساس ثابتی در نظر گرفته شد بدین ترتیب که هر سیزده نفر کارگر یک نماینده و هر پنجاه نفر دهقان یک نماینده داشت ؛ سال ۱۹۴۵ هر جا که پنجاه نفر بعهده بیشتری از اعضا یا اعضای آزمایشی دردهات وجود داشت یک حوزه میتوانست تشکیل دهند ، و حال آنکه در کارخانه لازم بود عده ای بیش از صد نفر عضو رسمی یا آزمایشی وجود داشته باشد تا بتوان یک حوزه تشکیل داد . پیشرفتهای اخیر موجب شد که در برابر تفوق دهقانان سدی ایجاد شود . اما این مسئله که دهقانان تاحد روشها و هدفهای کمونیست را زیر نفوذ خود خواهد گرفت تا تغییراتی در آن خواهند داد ، تا آنجا که پای وظائف قطعی استعالی اقتصادی درین می باشد ، هنوز پاسخی در کشور چین بآن داده نشده است . قسمتی از پاسخ ارتباط خواهد داشت بکمکی که چین از اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی خواهد گرفت .

بقیه در شماره آینده

توضیح

چون منابع مقاله « یاد داشته بانی درباره موسیقی » مندرج شماره قبل حذف گردیده بود ذیلا چاپ میگردد :

- | | |
|--|---|
| The Encyclopedia Musical Masterpieces (۱۹۴۹) | ۱ |
| تاریخ موسیقی جلد اول [آهنگسازان کلاسیک] | ۲ |
| نظریه آقای مشیری مندرج در شماره ۴ مجله فرهنگ | ۳ |
| تاریخ موسیقی جلد دوم [بخش ششم - بخش هفتم - صفحات ۳۹۱ تا ۲۷۰] | ۴ |
| تفسیر موسیقی چلد دوم [صفحات ۲۴۹ تا ۲۷۰] | ۵ |

بین الملل سوسیالیست با بین الملل

گمینفرم (گمینفرم) قابل مقایسه است ؟

بمناسبت مسافرت آقایان بولکانین و خروشچف به هندوستان، جراید، مصاحبه مطبوعاتی خروشچف را زیر عنوان « شوروی کمینفرم را منحل نخواهد کرد » چنین نوشتند : «وی (خروشچف) گفت چرا وقتی احزاب سوسیالیست، بک « اترناسیونال سوسیالیسم » تشکیل میدهند و ... و امور مربوطه بخودرا ... حل و فصل میکنند کسی تعجب نمیکند ؟ »

شاید این اظهارات آقای خروشف . بخصوص در ضمن مسافرت هندوستان باین مناسبت باشد که آقای نهر و دیگر رهبران کشورهای آسیائی بمناسبت بحث از پنج اصل مسالمت آمیز و عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها از سران شوروی تقاضا کرده باشند کمینفرم را منحل کنند ، میتوان احتمال قریب به یقین داد که آقای خروشف جواب بالا را بمناسبت این سؤال داده باشند که چرا شوروی با وجود ادعای عدم مداخله در امور داخلی دیگران ، احزاب کمونیست را وسیله مداخله قرار داده و کمینفرم را منحل نمیکند ؟ شاید خیلی از رهبران کشورهای آسیائی بمناسبت عدم آشنائی به طبیعت بین الملل سوسیالیست و فرق اساسی آن باین الملل کمونیست کم و بیش تسلیم توضیح غیر منطقی خروشف بشوند . بین الملل امروزی سوسیالیست ها و رفتار احزاب سوسیالیست در گذشته وایدئولوژی آنان هرگز فرمانبردن احزاب ملی را از هیچ دولت بزرگ خارجی و یا حق فرمان بردن بی چون وچرای آنها را از هیچ مرکز بین المللی تقاضا نکرده اند . بین الملل سوسیالیست ها شباهت به مجامع بین دول از نوع سازمان ملل دارد که تمام احزاب سوسیالیست کشورها با حقوق مساوی بدون تبعیت و دخالت بک دولت خارجی ، در مسائل کلی مشترک مشورت می کنند . آیا کمینترن سابق و کمینفرم فعلی نیز همین روش را تعقیب کرده اند؛ و یا اینکه وجود احزاب کمونیست هر کشور باید بعنوان عامل شوروی تلقی گردیده و وجود آنها بمنزله مداخله شوروی در امور داخلی کشورهای دیگر تلقی گردد ؟ برای دادن جواب باین سؤال اولاً باید به ایدئولوژی کمونیسم از طرفی و سوسیال دموکراسی از طرف دیگر رجوع کرد و دید که آیا کمونیست های هر کشور بدون چون وچرا از هر کبری که فرقی با دولت شوروی ندارد فرمان می برند یا نمی برند و آیا اگر فرمان می برند میتوان این فرمانبرداری را بمنزله مداخله در امور کشورهای دیگر دانست و یا نه ؟ و آیا احزاب سوسیالیست روش مشابه با کمونیست ها دارند و یا نه ؟ نائیا از مسائل ایدئولوژیک گذشته باید به روش احزاب کمونیست و سوسیالیست در گذشته رجوع کرد ، و دید که آیا کمونیست ها و یا سوسیالیست ها هستند که همواره بعنوان بک عامل بیگانه برای دولت ها و رژیم های رسمی کشدرهای ملی مشکلات ایجاد کرده اند ، باید دید که آیا روش کمونیست ها در گذشته با منافع ملی مطابقت داشته است و یا آنرا تحت الشعاع منافع یکدولت بیگانه قرار داده اند ، در هر حال در شماره آینده بتفصیل درباره بیانات آقای خروشف برای روشن شدن اذهان بحث خواهیم کرد .

(بقیه از صفحه ۵۶) تحقیق در هدف حکومتها

را ازین برد بطوریکه غالب دولت‌ها را براه‌های جدید اجتماعی و اقتصادی و رفرف‌های بزرگ و پلان و نقشه‌های اقتصادی وسیع طبق تمایل و خواسته‌های طبقات عظیم متوسط بوده هدایت کرد - سیاستمداران و اقتصادپون با توجه به شکست‌هایی که اصول کهنه اقتصاد قرن ۱۹ در عمل دیده بود و عدم توانائی رژیم اقتصاد حمایت شده به استفاده از همه قوا و منابع طبیعی کشور باین عقیده رسیدند که میتوانند در اجتماعات جدید با اصول تازه و برنامه وسیع صحیح اقتصادی همه قوای طبیعی و منابع ملی را مجهز کرده و تولید را برای هدفهای روشن و مفید بکارانند -

بطوریکه بعد از جنگ ملاحظه شده است اجتماعات جدید تحت تأثیر اقدامات و نفوذ طبقات سوم و متوسط و کارگران هدفهای تازه پیدا کرده است که بیشتر جنبه اجتماعی دارد و در همه جا این نوع هدفها بر هدفهای سرمایه‌داری غلبه کرده است .

بطوریکه لیبرالیسم گذشته رژیم کهنه و متروکی گردیده که باید جای خود را بر رژیم تازه بدهد چه قابل قبول نیست که در اجتماعات و کشورهای مختلف در يك موقع عده زیادی بعلت فقر و عدم قدرت خرید نتوانند حداقل احتیاجات زندگی را خریداری کنند و در همانزمان اقتصاد عمومی بعلت عدم وجود بازار فروش دچار مشکلات زیادی تولید **Surproduction** باشد

این تضاد بین فقر و فراوانی که از مشخصات دوره بین دو جنگ بوده است در اجتماعات تازه بهیچوجه قابل قبول و ادامه نیست .

و بطوریکه در گزارش کمیته مأمور جامعه ملل که قبلا از آن نام بردیم یاد آور گردیده است : وجدان عمومی متأثر می‌شود از اینکه در اجتماعی باشیم که افراد بخواهند کار کنند ولی وسیله کار نداشته و کار نیابند و در همین گزارش گفته شده است چرا کلیه وسائل تولیدی که برای جنگ کار می‌کرده است در زمان صلح برای استفاده عمومی بکار خود ادامه ندهد ؟

بعد از جنگ برای اینکه خرابی‌ها و بی نظمی‌های اقتصادی بعد از جنگ اول تکرار نشود دولت باید متوجه این امور بوده و دنبال اجرای هدفی باشند که تشکیلات و شرایط اختصاصی و اجتماعی بعد از جنگ ایجاب می‌کند این هدف بیشتر جنبه اجتماعی **Sociale** دارد و باید اقتصاد زمان صلح رفاه **Bien être** و رفاه اجتماعی **La prospérité Sociale** افراد و ملت‌ها را تأمین کند و برای اینکار لازمست که که دولت منابع طبیعی تولیدی و عایدات خود را به بهترین وجهی اداره کند تا بتواند در حد اکثر امکان احتیاجات افراد را تأمین کرده و سطح زندگی آنان را بالا ببرد ، شرط اصلی این طرز اداره اجتماع و رسیدن به هدف اساسی دولت یعنی تأمین رفاه اجتماعی اینست که برای هر فرد وسائل زندگانی لازم بطور شایسته فراهم شود باید متذکر گردید که در بین رؤسای کشورهای سرمایه داری اولین کسی که صحبت از رفع احتیاج کرد (**Freedom of Want**) رئیس جمهوری امریکا پریزیدنت روزولت بود و آنرا شرط اول رفاه اجتماعی میدانست .

نامبرده دریامی که در ۶ ژانویه ۱۹۴۱ بکنگره امریکا فرستاد صحبت از دنیای

تازه کرد و بقول خودش دبنای تازه دردمدت کمی بدست آمده و احتیاج بگذشت سالیان دراز ندارد.

روزولت در آن پیام می گوید که دردنیای تازه باید ۴ آزادی برای افراد تأمین شود: آزادی بیان - آزادی مذهب - آزادی از احتیاج **The Freedom of Want** و بالاخره آزادی از وحشت و همین چهار آزادی است که شش ماه بعد ازین پیام منشور آتلاستیک **Charte de l Atlantique** ذکر شد و در کنفرانس یالتا به تصویب متفقین رسید و کاملاً مؤثر در تعیین هدف دولت ها بعد از جنگ دوم گردید و غالب دولتها کوشش کردند که از منابع تولیدی خود حد اکثر استفاده را برای رفاه اجتماع بنمایند در انگلستان در ۱۹۴۴ این برنامه بموقع اجراء در آمد و در سایر کشورها نیز مانند

آنازونی - استرالیا - کانادا - سوئد - نروژ و غیره نیز بعد از جنگ برنامه **Plein emplel** بموقع اجراء گذارده شد و کوشش گردیده است که با تهیه نقشه های اقتصادی حد اکثر استفاده را از منابع طبیعی و تولیدی برای تأمین آسایش و رفاه اجتماعی افراد و ملت بنمایند. و بدین ترتیب در این کشورها دولت ها بطرف هدف جدید خود قدم برداشته اند.

در نوشتجات و گزارشاتی که در این زمان از طرف علماء و متخصصین تهیه میشد مخصوصاً تأکید گردیده است که از نظر اقدامات و عملیات اقتصادی و مالی باید نقشه و برنامه های لازم تهیه شده وهم آهنگی کامل بین آنها وجود داشته باشد تا بتوان حد اکثر بهره را از قوای تولیدی برد و خلاصه بنظر آنها باید در هر کشور اقتصاد و امور مالی بر روی اصل **Planisme** قرار گیرد. بالاخره منشور ملل متفق -

La Charte Des nation unies که در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو مورد قبول قرار گرفت هدف اجتماعی جدید دولت را در ماده ۵۵ خود بدین ترتیب بیان میکند:

بالا بردن سطح زندگی - حد اکثر استفاده از منابع تولیدی و شرایط ترقی و نمو اقتصادی و اجتماعی یکی از علماء اقتصاد یونان موسوم به **Angelos angeloponlos** می گوید که بعد از جنگ دوم دولت هدفهای تازه ای پیدا کرده و در مراحل جدیدی وارد شده و اعمالی می نماید که ۱۵ سال قبل بنظر غیر قابل قبول برای دولت می آمد. بعقیده او نمونه مشخص کننده تغییر هدف دولت انگلستان است در صورتیکه در سال ۱۹۲۹ وزیر مالیه انگلستان به مجلس عوام اظهار داشت که برای دولت غیر قابل قبول است که کارهای اضافی بطور دائمی ایجاد کند در سال ۱۹۴۴ یعنی ۱۵ سال بعد در کتاب سفیدی که حکومت انگلستان برای تشریح و بیان سیاست کاری خود - **Employment policy** منتشر کرد می نویسد دولت مسؤلیت ثابت و بالا نگاهداشتن سطح کار را قبول می کند.

بعقیده: عالم نامبرده هدف دولت بعد از جنگ بطور فاحش و بصورت انقلابی تغییر کرده است ولی روح انقلابی نتیجه احتیاج و لزوم زمان میباشد و دولتها درک کرده اند که نباید برنامه فعلی خور را با افکار گذشته تهیه کنند.

لرد بورج **Lord Beveridje** در اولین گزارش خود در اجراء بهیمة های اجتماعی متذکر گردیده است که در دوره انقلاب و تحولی را که ما می گذرانیم تنها تعیین و سفیدکاری بناهای گذشته کافی نیست بلکه باید کار تازه کرد و بنای نوی ساخت. پرفسور **E. Carr** خاطر نشان می کند: مسائل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی بعد

از جنگ‌ها با فکر انقلاب و تغییر مطالعه شود نه با فکر نگاهداری اوضاع گذشته پرفسور Harold laski در آخر سال ۱۹۴۷ در همین زمینه می‌نویسد که ما در یک زمان انقلابی زندگی می‌کنیم و باید در تکمیل آن بکوشیم .

با این ترتیب باید بگوئیم که در غالب کشورهای بزرگ سرمایه‌داری دولت‌ها در مدت جنگ با همین فکر انقلاب و تحول مقررات مختلف اقتصادی و اجتماعی وضع نموده و مسئولیت بزرگی که عبارت از تأمین زندگی بهتر و رفاه بیشتر برای ملت است قبول کرده و بعهده گرفته‌اند .

بایان این مقدمات آیا میتوان اطمینان داشت که سیاست مترقیانه که از زمان جنگ دوم به بعد دولت‌ها در پیش گرفته‌اند تعقیب گردیده و پیشرفت نماید و آیا در راهی افتاده ایم که در آتیه دولت راهنمای اقتصاد و سرچشمه رفاه اجتماعی باشد ؟

بعقیده عالم یونانی سابق الذکر جوابی که باین سؤالات میتوان داد اینست که بر گشت بعقب ممکن نیست و در صورتیکه وضع دول غالباً بعد از جنگ بین‌المللی اول با وضع آنها پس از جنگ بین‌المللی دوم مقایسه کنیم می‌بینیم که در انتهای جنگ اول در حقیقت سرمایه‌داران فاتح شده بودند و سعی می‌کردند که اوضاع را به نفع طبقه خود گردانیده و حفظ کنند در صورتیکه بعد از جنگ دوم در حقیقت طبقات متوسط و سوس و کارگران غالب شده‌اند و چنانکه میدانیم بعد از جنگ بین‌المللی اول زمامداران ترقیخواه تغییر کرده و بجای آنان محافظه‌کاران سرکار آمدند و اوضاع را به نفع سرمایه‌داران حفظ و هدایت کردند در صورتیکه در جنگ دوم معایب و خرابیها و تجربیات تلخ رژیم اقتصادی گذشته زمامداران را متنبه کرده و در مدت جنگ پایه مقررات جدید اقتصادی و اجتماعی گذارده شد و مدتی بعد از جنگ هم که در کشورهای امریکا و انگلستان جمهوری خواهان و محافظه‌کاران سرکار آمدند با پیشرفت و تحول وضع اقتصادی و اجتماعی هم آهنگی کردند و مقررات حکومت‌های دمکرات و کارگران را بکلی از بین نبردند - از طرف دیگر از دیاد دول اشتراکی در دنیای بعد از جنگ بی‌اثر در تغییر اوضاع سایر کشورها و پیشرفت مقررات اجتماعی و اقتصادی و تغییر هدف حکومت و دولت نه بوده است

بعلاوه بطوریکه می‌بینیم بالاخره پس از کشمکشها و منازعات و جنگ سرد و گرم ظاهراً کشورهای بزرگ می‌خواهند خود را قانع کرده و باین نتیجه برسند که همکاری بلوک‌های شرقی و غربی (اشتراکی و سرمایه‌داری) از نظر تأمین زندگی بهتری برای بشر قابل قبول می‌باشد تشکیل کنفرانس اخیر ژنو و ملاقات سران چهار دولت بزرگ نتیجه همین فکر است و در صورتیکه طرفین بتوانند بیکدیگر اطمینان بیشتری پیدا کرده و نسبت به مقاصد و منویاتی که طرفین اظهار میدارند بیکدیگر را قانع و مطمئن سازند قطعاً میتوانند با همکاری های بین‌المللی و توجه دادن فعالیت‌های تولیدی و اقتصادی بطرف هدفای صلح و آسایش خلق رفاه بیشتری برای افراد و ملت‌ها تأمین نمایند در هر صورت بشر بسوی آینده نگاه می‌کند و بایده آینده بهتری را برای او پیش بینی و ایجاد نمود .

در خانمه باید متذکر گردم که علت بیان این مقدمه اینست که توجه آقایان خوانندگان را به موضوع جلب کرده و تذکر دهم که علم اقتصاد اجتماعی موقعی پیشرفت کرده و موضوعات مورد بحث در این علم بمرحله عمل درآمده است که هدف حکومت و دولت تغییر کرده و بجای آنکه این هدف متوجه منافع حکومت و افراد باشد

جنبه اجتماعی بخود گرفته است و تأمین رفاه اجتماعی سرلوحه هدف دولت گردیده است و وسیله تأمین آن اجرای مقررات و موضوعاتی است که بیشتر در این علم بحث میشود بنابر این آقبان خوانندگان باید بدانند که علم اقتصاد اجتماعی در حقیقت علم زندگی و تنظیم روش و عمل حکومت‌های فعلی برای تأمین رفاه اجتماع است.

بنابراین مباحثی که در این علم بحث میشود همه موضوعات روز بوده و از مرحله علم و بحث در کتاب خارج شده و بمرحله اجرا درآمده است و بنابراین باید توجه کنند که در بررسی موضوعات و مباحث این علم باید دقت کافی مبذول دارند.

بعلاوه برای پیشرفت و اجرای آن در کشور ما باید بیش از آنچه که تاکنون شده است فعالیت و اقدام گردد چه هنوز سرمایه‌داران ایرانی به تغییر هدف و مسیر فعالیت سرمایه توجهی نداشته و تصور می‌کنند که در قرن ۱۹ زندگی می‌کنند و سرمایه باید فقط به نفع صاحبان آن بکار افتد این دسته مانند سرمایه‌داران قرن ۱۹ و اوائل قرن بیستم بنام «آزادی» و «حفظ حقوق مالکیت» غالباً از هر گونه عمل اصلاحی که به نفع اجتماع باشد گریزان بوده و بطوریکه عملاً مشاهده میشود نه تنها در برنامه‌های اصلاحی اجتماعی شرکت نمی‌کنند بلکه از پرداخت سهم عوائد عمومی یعنی مالیات واقعی دولت خودداری می‌کنند این مقاومت در قرن گذشته و سایر کشورها نیز دیده میشد بدون اینکه سرمایه‌داران آن کشورها باشند سرمایه‌داران ما غالباً میخواهند از پرداخت مالیات هم خودداری کنند بعلاوه در آن کشورها مقاومت در مقابل مقررات اجتماعی تاحدی جنبه علمی و نظری داشت در صورتیکه در کشور ما بیشتر جلب منافع خصوصی و لاقیدی در انجام وظائف عمومی و اجتماعی محرک این مقاومت و مسبب عدم توجه به شرائط جدید اقتصادی و اجتماعی گردیده است.

در هر صورت دنیا به پیش میرود و اگر دولت و طبقه حاکمه و سرمایه‌داران و مسئولین امور اجتماع توجه به پیشرفت افکار و احتیاجات جدید اجتماعی و اقتصادی ننمایند تیشه بریشه خودزده و در حقیقت بدست خودشان اجتماعی را که همه گونه مزایا در آن دارند واژگون مینمایند.

در دنیای قرن بیستم و مخصوصاً بعد از جنگ بین‌المللی دوم شرایط جدیدی برای ادامه حیات اجتماعی و پیشرفت اقتصاد بوجود آمده است یا باید بدنبال اصول سوسیالیسم رفته و با جلورفتن در آن اصول به مرحله اشتراکی و کمونیسم رسید و یا اگر با آن اصول همراه نباشیم و بخواهیم اصول سرمایه‌داری را حفظ کنیم چنانکه دیگران کرده اند باید قطعاً به شرایط جدید فعالیت سرمایه و احتیاجات تازه اجتماع توجه کرد و از سرمایه‌داری بصورت لیبرال قرن ۱۹ منصرف گردید چه سرمایه‌داری لیبرال بصورتیکه در قرن ۱۹ حکومت و عمل می‌کرده است دیگر قابل قبول و اجرا نمی‌باشد و باید بیشتر متوجه اجتماع و منافع گردد و انتظارات طبقات متوسط و پایین را برآورد بطوریکه سرمایه‌داری جدید باید وسائل مادی و موجبات اجرای اصول و مقررات مورد احتیاج اجتماع جدید را فراهم کند و در این صورت است که می‌توان به نگاهداری سرمایه‌داری عدالت اجتماعی را اجرا و رفاه عمومی را تأمین کرد و در مقابل اجتماع و رژیم اشتراکی رژیم و اجتماع قابل دوام و مقاومتی که در آن آزادیهای فردی تأمین می‌شود بوجود آورد

در همه محافل ادبی

و هنری

صحبت از خيام شرکت

سهامی تحریر ایران است

زیرا این مجموعه که دارای ۸۱

مجلس رنگی بسیار زیبا میباشد و

باینج زبان شعری دنیا تطبیق شده

و ۱۷۱ صفحه مقدمه بقلم نویسندگان معروف جهان

(مرحوم صادق هدایت - آقای سعید نفیسی فیتزجرالد شاعر

معروف انگلیسی - رزن شاعر معروف آلمانی - ادیب التقی

نویسنده فاضل عرب) نوشته شده مجموعه ایست

که در دنیای مطبوعات بی نظیر و بی همتا است. هر خارجی که این

کتاب را میبیند مثل آنکه یک گنج گرانبهایی بدست آورده و ۱۰ جلد

ویست جلد خریداری، و برای اقوام و دوستان خود میفرستد ایرانیان هم

بایستی از نزدیک ببینند.

چهار راه لاله زار اسلامبول

شرکت سهامی تحریر ایران

(شعاع)

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.